

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232952

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَنْفِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَنْ يَنْفِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّ سَبِيلَ اللَّهِ تُفْلِحُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

القصص

ومعهم من ظهر لهم من العجوب والوجود وان كانت صفته كما لا يخفى فهو اوسع من العلم والصفه والوجود
والاعتبار في العلم والظهور والبطون في العلم والوجود والاعتبار في العلم والظهور والبطون في العلم والوجود
ومعقول ووراء كل موهوم وتخييل فهو سبحانه ورازق الوجود ثم ورازق الوجود ثم ورازق الوجود
عجلهم بانوار غيبي نشانه وكرامات يوم نشانه في رفق است ناميش مرموم في مرغ من بودان ناميش مرموم
قد يصلح احد الى جهنم من انه يد منته به جميع الحامل دون سائر ذات عنده فهو الذي انقى
على نفسه وسجد ذاته بذاته فهو سبحانه الحكامد والمحمود بما سواه عليم عن اداء العمل المقصود به
وقد عجز عن حمد سبحانه وهو حاصل في العلم يوم القيمة بقدره ووجه وهو افضل البرايا واكمل ظهورا وافر
وامرهم كما واثمهم كما واثمهم قد لا وعظم همهم به وشفق واقوههم ديننا واعدهم ملة واكرمهم
حسبا واشرفهم نسبا واعظمهم بيت كولا لما خلق الله سبحانه الخلق ولما ظهر اليه ربيبه وكان نبيا
بين الكمالين واذا كان يوم القيمة كان هو اهلهم النبين وخطيبهم وصاحب شفاعة لهم قال خارج
ونحو السائقين يوم القيمة وان قال قولنا غير فيروا احب الي الله وانما خاتم النبين ولا فخر ولا اولاد الله
خروج اذا ابعثوا وانما كانهم اذا وقل واوا وخطيبهم اذا اصفوا وانما استشفعهم اذا احبوا وانما
مبشرهم اذا ايسوا وانما انير يوم القيمة في رفاقه كراست وانهم من اين ابكر ومن اين ابكر ومن اين ابكر
صلى الله سبحانه وتعالى وتحيته عز شانه وكرامات جل برهانه عليه وعلى جميع انوار النبين والمسلمين
والاكثر الكفر في ربي الله اهل الطاعة لجميع صلوة وسلاما تحية وبركة على اهلها واهلها ذكره الذكرون وكل افضل
ذكره الغافلون وبعثه صلوة وتبليغ الدعوات وارسال التحيات فهو يوم يذبح فيه شريفه كرامه ودين نصير شانه
بودن اخوي غيبي شيم محمد طاهر سر سانه ندو خوشوقت ساعدن جوان شمع خايق وساف ارباب شفت وشهد
بودن حوت برزخات افزود وجر كوكبه سبحانه فقير من وقت صحيفه الشان فهو رازق واق ورازق ارباب الله
عليه خرج ريسان وده بخير كرامه شانه وراسم شريف است كرم ودهبار بر خير كمال است وديهم
منشأ بقصص شرارت ليس وجود ودر حيت ثابت باشد على اهلنا ودهم نصيب كرامه ودهم نصيب كرامه ودهم نصيب كرامه
وهم شرف وفضل راجع باين كرامه وجود ثابت كرون خير وكمال لبعدها ودهم شرفه في حقيقه شريك كرون است او رازق
وذلك قول جل على انهم من كرامه راجع باين كرامه شرفه في حقيقه شريك كرون است او رازق

ساخته شود و بدست و مجامد است در تمام صفات او و کمالش میسر کنه نفسی غیث ذاتی ششم است چه چنانکه خود
 عین سلطان غفر الشان که نشان خیرات و کمالات است تصور نماید و صفات و افعال ذمیه خود را بر عین صفات و افعال
 جمیل او بنویسد تا مافی الباطن بقضیه تشکیک وجود و جبهه تعالی اولی و اقدم گفته اند اینصفت موجب شکر میسر
 بواجب تعالی و کمالات و فضائل کار و جود است که اندک اندک تعالی مدحش نکند و کبریا و جودش قدسی آمده به
 الک بیا و سر داد و العظمه از ادی اگر علم از هر اهر ازین و فیه آگاه یکسانند مگر در ممکن و جود ذات و کبریا
 و فیض و کمال که مخصوص به حضرت است محل علمانها اختصاص به جود ممکن اثبات نمی نمودند و بنا لا اله الا الله
 ان الله اعلم الخ و اگر چه مخصوص است به این نشان ممکن و عین و جوب تعالی و دانسته اند صفات و افعال از هر
 یکونیت همای و تفسیرین هم و همراست بود و حق کدا و طلس نه همراست بود و همچنین فرق و نهانها چه هم
 با بعد همراست هم با بعد همراست و این بر هر کوا این بر چندا تشکیک جود متفرقه نموده اند و از اینصفت که نخبه اند
 جود را بقو یافته اند و در تعالی کمالات گفته میگویند و هیچ چیز شرارت و نقص اتی نیست اگر هست نسبتی است
 است هم تامل نسبت انسان شرارت دارد که فزیل حیات است و نسبت بیوفای که در آن هم مخلوق است
 از حیث است و تراق و انچه مقتدر ای ایشان درین ارشاد شده است هر قدر که ظاهر ساخته اند و یافته اند
 الظاهر الحق ان الله اعلم الخ و این باب نیز بقیه ظاهر ساخته اند تفصیل در آن مایه اول در کتب جمعی الدین الی العرش
 که امام و مقتدر است و این سلسله بیان میکند و در آن نیز مکتوب گشته است و در تحریر می آورده اند
 در بیان و جبهه است و با هم مصل که در و از وقت یکدیگر بی غلط نشود و هیچ دین خود و انبیا و در میفرماند که
 اسما و صفات و جبهی محل علمان ذات و جبهه اند تعالی عین یکدیگر اند و خدا علم و قدرت چنانچه عین است و تعالی
 عین یکدیگر اند و نیز پس در آن موطن هیچ اسم و رسم تقدیر و و کثر نشاند و تمایز و تباین خود غایب مافی الباطن
 آن اسما و صفات شایان و اعتبارات و حضرت عالم تمایز و تباین پیدا کرده اند اما جلال و تعظیف اگر چه جلال
 است و جبهه عین اول است و اگر تفصیل است نسبت عین ثانی عین اول را وحدت می نامند و از تحقیق
 محمدی میدانند و عین ثانی را وحدت میگویند و حقایق سائر ممکنات و انکارند و این حقایق ممکنات عین
 تمایز اند این دو عین علم که وحدت و واحدیت اند و مرتبه جوب اثبات میمانند و میگویند این عیان بود
 از جود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرد و هیچ نمودی نیست و این کثرت که در خارج میماند

در این کتب و کتب دیگر
 در این کتب و کتب دیگر
 در این کتب و کتب دیگر

در این کتب و کتب دیگر

عکس آن عیان نمائند که در مراتب ظاهر وجود و کبریا و در خارج و در غایت غایت نیست تنگس شده است و وجودی بیگانه
 در رنگ انکه در مراتب صورت شخص تنگس گردد و وجودی که در مراتب پدید آمدن عکس او وجودی غیر و عکس آن
 نیست و در مراتب روی حلول نگرفته است و در روی آن مراتب چه نیست نقش نگشته اگر انقماش است
 تنگی است که در روی مراتب متوهم شد این تنگی و متوهم چون منتهی خداوند است جل سلطان که افعال تمام
 دارد و بر قدم تنگی مرافق نگردد و در ثواب عذاب بدی بر آن مرتب باشد این کثرت که در دنیا وجودی پیدا
 است بر قسم متوهم است قسم اول یقین است که اینها در تعلق دارند این سلفین و اعیان خارج میگویند
 و در مرتبه امکان انبیا میان تفرقات مندرجات این تعینات پنجگانه است و این تفرقات مندرجات
 نیز میگویند چون علامت خارج از ذات در جهت تکامل و غیر از اسما و صفات و در جمیع سلطانهها که در
 اعلی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت ظاهری این صورت دانسته اند و شیوه و مثال
 آن همچنین صورت تنگس عیان نمائند که در مراتب ظاهر وجود و وجودی پیدا کرده است همین آن عیان
 تصور کرده اند و نسبت آن با ما حکم با اتحاد نموده اند و میروست گفته است بیان مذکور شیخی از ابن
 ابن حجر به در رساله حدیث وجود بر وجه اجمال همین معلومند و این معلوم کثیر از آنها را خصوص غایت احوال
 میداند و میگویند که علم النبوة این علوم را از غایت الولايت اخذ نمایند و در تفرقات منصوص و توحید این تعلقات
 باجماع پیش از شیخ استیمیکه ازین طایفه باین معلوم سر از زبان نگشاده است و این حدیث را برین خبر
 بیان نموده هر چند عثمان توحید و اتحاد و تلبات سکراتشان بظهور آمده اند و اما حق و سبحان گفته اند
 اما حله اتحاد را معلوم نساخته اند و انتشار توحید را در نیافته پس شیخ بر بیان تقدیم این طایفه ادر
 و حجت تاخرین ایشان گشته بود ذلک و قایق کثیره درین سلسله متوقف مانده است و اسرار غامضه دنیا
 بر منصفه ظهور نیامده که فقیر را هم آن توفیق یافته است و تحریر بیشتر گشته و الله حق و هو میدی السبیل
 مقدور و اما صفات نماذج واجب و جود و تعالی و تقدس نمیزد باشد تمیز یک از قسم جویی و یکجائی بود و همچنین
 این صفات از یکدیگر تمیز میجویند بلکه تمیز جویی در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است اما لا اله الا الله
 بالوجه الجوهلی کیفیه تمیز که در آخر فهم و ادراک اما باشد از ان جناب قدس سلو است چنانچه در مخزن انجا
 تصور نیست تمجیل و ذکریک در ان حضرت جل سلطان باره و عالیت و جلالت را که اینها را باجماع اهل تصفا

در مرتبه امکان انبیا میان تفرقات مندرجات این تعینات پنجگانه است و این تفرقات مندرجات نیز میگویند چون علامت خارج از ذات در جهت تکامل و غیر از اسما و صفات و در جمیع سلطانهها که در اعلی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت ظاهری این صورت دانسته اند و شیوه و مثال آن همچنین صورت تنگس عیان نمائند که در مراتب ظاهر وجود و وجودی پیدا کرده است همین آن عیان تصور کرده اند و نسبت آن با ما حکم با اتحاد نموده اند و میروست گفته است بیان مذکور شیخی از ابن ابن حجر به در رساله حدیث وجود بر وجه اجمال همین معلومند و این معلوم کثیر از آنها را خصوص غایت احوال میداند و میگویند که علم النبوة این علوم را از غایت الولايت اخذ نمایند و در تفرقات منصوص و توحید این تعلقات باجماع پیش از شیخ استیمیکه ازین طایفه باین معلوم سر از زبان نگشاده است و این حدیث را برین خبر بیان نموده هر چند عثمان توحید و اتحاد و تلبات سکراتشان بظهور آمده اند و اما حق و سبحان گفته اند اما حله اتحاد را معلوم نساخته اند و انتشار توحید را در نیافته پس شیخ بر بیان تقدیم این طایفه ادر و حجت تاخرین ایشان گشته بود ذلک و قایق کثیره درین سلسله متوقف مانده است و اسرار غامضه دنیا بر منصفه ظهور نیامده که فقیر را هم آن توفیق یافته است و تحریر بیشتر گشته و الله حق و هو میدی السبیل مقدور و اما صفات نماذج واجب و جود و تعالی و تقدس نمیزد باشد تمیز یک از قسم جویی و یکجائی بود و همچنین این صفات از یکدیگر تمیز میجویند بلکه تمیز جویی در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است اما لا اله الا الله بالوجه الجوهلی کیفیه تمیز که در آخر فهم و ادراک اما باشد از ان جناب قدس سلو است چنانچه در مخزن انجا تصور نیست تمجیل و ذکریک در ان حضرت جل سلطان باره و عالیت و جلالت را که اینها را باجماع اهل تصفا

در مرتبه امکان انبیا میان تفرقات مندرجات این تعینات پنجگانه است و این تفرقات مندرجات نیز میگویند چون علامت خارج از ذات در جهت تکامل و غیر از اسما و صفات و در جمیع سلطانهها که در اعلی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت ظاهری این صورت دانسته اند و شیوه و مثال آن همچنین صورت تنگس عیان نمائند که در مراتب ظاهر وجود و وجودی پیدا کرده است همین آن عیان تصور کرده اند و نسبت آن با ما حکم با اتحاد نموده اند و میروست گفته است بیان مذکور شیخی از ابن ابن حجر به در رساله حدیث وجود بر وجه اجمال همین معلومند و این معلوم کثیر از آنها را خصوص غایت احوال میداند و میگویند که علم النبوة این علوم را از غایت الولايت اخذ نمایند و در تفرقات منصوص و توحید این تعلقات باجماع پیش از شیخ استیمیکه ازین طایفه باین معلوم سر از زبان نگشاده است و این حدیث را برین خبر بیان نموده هر چند عثمان توحید و اتحاد و تلبات سکراتشان بظهور آمده اند و اما حق و سبحان گفته اند اما حله اتحاد را معلوم نساخته اند و انتشار توحید را در نیافته پس شیخ بر بیان تقدیم این طایفه ادر و حجت تاخرین ایشان گشته بود ذلک و قایق کثیره درین سلسله متوقف مانده است و اسرار غامضه دنیا بر منصفه ظهور نیامده که فقیر را هم آن توفیق یافته است و تحریر بیشتر گشته و الله حق و هو میدی السبیل مقدور و اما صفات نماذج واجب و جود و تعالی و تقدس نمیزد باشد تمیز یک از قسم جویی و یکجائی بود و همچنین این صفات از یکدیگر تمیز میجویند بلکه تمیز جویی در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است اما لا اله الا الله بالوجه الجوهلی کیفیه تمیز که در آخر فهم و ادراک اما باشد از ان جناب قدس سلو است چنانچه در مخزن انجا تصور نیست تمجیل و ذکریک در ان حضرت جل سلطان باره و عالیت و جلالت را که اینها را باجماع اهل تصفا

و در این ممکن است از آن جناب تسلسل است و یک شش است از آن در آن صفات و از آن صفات با وجود این تسلسل
 بر جوی دوست بل کفایت با صفات واجب مل سلطانها و خدا علم نیز تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و متفلسف گشته و در
 هم و صفت تمیز را مقابل است و در بر تقدم و تفضیل در آن موطن نشناخته علم را در بر تقدم مقابل
 است و تفضیل که عدم علم باشد که معجز عمل است و صفت قدرت را مقابل است عجز که عدم قدرت باشد علی لهذا
 و آن عدالت متقابل نیز و علم واجب مل نشانه تفصیل تمیز پیدا کرده اند و در ای ساد و صفات متقابل و
 گشته و بجای مل و مکتوبی نهان شده و نیز و فقیر آن عدالت بآن مکتوب ساد و صفات متقابل مکنات انداخته تا
 آن عدالت و در رنگ اصول مواد آن ماسیات اند و آن مکتوب همچون صور حال در آن مواد پس متقابل مکنات
 شیخ محمد الدین همان ساد و صفات تمیزه اند و در بر تقدم و نیز و فقیر متقابل مکنات عدالت اند که ناقص ساد
 صفات اند و مکتوب ساد و صفات که در ای آن عدالت و خدا علم ظاهر گشته و یکدیگر متمیز شده و قابل
 متقابل سلطانها هرگاه نیست که ماسی از آن ماسیات متمیز وجود غلطی که بر تویی است از حضرت وجود برین
 گردانیده موجود خارجی ساخته با محمل بر تویی از حضرت وجود برین ماسیه متمیز انداخته مدار آنها خارج گردانیده
 پس وجود ممکن و علم و در رنگ ساد و صفات او بی تو نیست از حضرت وجود و از کمالات ناب او مثل علم
 ممکن بر تو نیست از علم حقیقی و تقدیر غلطی است از آن که در مقابل خود متفلسف گشته است و قدرت ممکن نظر
 است که در عجز و مقابل است متفلسف گشته و همچنین وجود ممکن غلطی است از حضرت وجود که در مقابل
 او است متفلسف گشته است و نیا و درم از خانه چیزی نخست و تو و او ای همه چیز وین چیز است بلکه نیز فقر
 ظل شیء نیست بلکه شیء است و مثال آن شیء مثل یکدیگر و یکدیگر می مانند است پس فقر ممکن عین جود است
 نبود و حقیقت ممکن عدم است و مکتوبی که از آنها و صفات در آن متفلسف گشته است شیء و مثال آن ساد و صفات
 است تمیز آن ناب و جود است درست نباشد بلکه همه از دست چه آنچه و آن ممکن است عدم است که قدرت
 ناقص نیست را نشان است و هر چه از این کمالات و ممکن جدا است از وجود و تو را بر آن همه متفلسف از آن حضرت
 است مل حلالها و بر تویی است از کمالات ذاتیه او سبحانه پس با جا و تمام نوسانها و زمین باشد و مادی
 سبحانه و جلالت بود که در عدم فوق جمیع الظلمات تحقیق این بحث که اینست و یکدیگر که بنام نزدیکی مطلق
 در بیان حقیقت وجود و تحقیق ماسیات مکنات نوشته است طالب را بنده علم با سواد و نیز و شیء محمدی الدین است

از آنها وصفات است که در خانه علم نیز پیدا کرده و مراتب ظاهر وجود و خارج نمودی حاصل کرده است و در
فقره عالم عبارت از اعداد است که همان صفات و هر چه جل سلطانها در خانه علم در آنجا شکر شده اند و در
خارج بجا و حق سبحانه آن اعداد بآن مکتوبش موجود شده پس عالم نیست ذاتی پیدا شد و شرارت جل
ظاهر گشت و خیر و کمال پیدا شد بجا پس اول و شد صلی ملاحم **بسم الله الرحمن الرحیم** و الله اعلم
سوی این معرفت است و الله سبحانه و العليم پس این تحقیق معلوم گشت که عالم و خارج موجود است و وجود و علم
بل بذات ثانیة تا فی الباب این خارج نیز ظل همان خارج است در رنگ وجود و صفات پس تا لم اعلین حق جل
سلطان نمیتوان گفت و صل کی بر دیگری خارج نباشند ظل شخص اعلین شخص نه توان گفت لوجود و التاثر به
فی خارج لان التاثر متغیران و اگر کسی ظل شخص اعلین شخص می بیند پس تسامح و تجوز خواهد بود که خارج از
است اگر گویند که شخصی الدین و تابعان او نیز عالم را ظل حق میدانند تا بی پس فرق چه بود گویم که ایشان
وجود آن ظل اجز و روحی الهی و دلبوی از وجود خارجی و روح آن تجویز نمی نمایند با حله کثرت موجود را
بظل حدت موجوده تمیز نمایند و در خارج موجود را میدانند تعالیشان تا بکسب آنها پس نشان ظل جل
و عدم آن محل ثبات وجود خارجی گشت و ظل او عدم اثبات آن وجود ایشان و چون ظل وجود و خارج
اثبات نمی نمایند با جل صریح محمول میانند این فقره حق ظل او خارج موجود میدانند محل با ذره غنا
فوقی وجود صلی ظل فقیر و ایشان شکر کنید و در اثبات وجود ظلی نیز مستفق لیکن این فقره وجود ظلی خارج
اثبات نمایند و ایشان وجود ظلی را در هم و تخیل می انگارند و خارج جز احدیت بوده را موجود میدانند
و صفات ثانیة را که با راسی اهل سنت و جماعت شری الله تعالی عنهم وجود آنها و خارج ثبات شده است نیز در علم
اثبات میکنند علما و اهر و ایشان حق الله تعالی عنهم معترف و قصار الاختیار فرموده اند حق متوسطه
این فقیر بود که بآن موفقی گشته اگر ایشان نیز این خارج را ظل آن خارج میدانند و وجود خارجی عالم
انکار نمینمودند و در هم و تخیل و تصانیف می نمودند و انکار از وجود خارجی از صفات و حیل بود نیز فیکردند
و اگر علما نیز انکار و یکسکه تذکر که مکرر با وجود صلی اثبات میکردند بود و ظلی التفاضل می نمودند و آنچه فقیر بعضی گفته
نوشته است که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز تا فی این تحقیق نیست زیرا که ممکن
خارج بود و ظلی بطریق حقیقت موجود است نه بربیع و تخیل که مجهول سوال صاحب طوالت میگردان

در این فقره حضرت حکیم
خارج موجود است و در علم

نماند بر نرفته گفته است بین الوجود و عدم پس عدم بعوض و نیز دخل حقایق ممکنات گشت پس حق و در بیان
تحقیق بدان قول چه بود و جواب نیز همان اعتبار گفته است که صوطلیه دارد و هست و هست و هست که بود و دارد
بوده شرت علم و هست که بودم دارد و بوده حاجی لان الاعیان انتمت که نیز بین الوجود و خارج عنده
عدی که درین تحقیق اندر ابر یافته است حقیقت دیگر دارد و همچنین خود و عبارات بعضی اغراض که طلاق عدم
بر ممکن گفته است مراد از آن عدم و خارج است نه عدی که بالا تحقیق یافته و اذعان از آن مواضع است که عدل
تفصیل متباینان و در مایه های عدالت تنگ شده حقایق ممکنات شده اند و او درست است پس عالم او را میخانه
بهیچ وجه مناسبه نباشد ان الله اعلمی عن العالمین و در اینجا به عالم من و خدا ساختن بلکه نسبت دادن نیز
فقیر بسیار گران است **ع** آن ایشانند و من بهترین ارب و سبحان ربك رب العزّة عما یصفون و سلام علیک **صلی**
و السلام علیک و السلام و علیک تسلیت و بسم الله الرحمن الرحیم این سخن را میگوید و در بیان آنکه مرتبه ذات او
در مرتبه صفات او سبحانه فوق از اعتبار وجود و وجوب است و همچنین و سلام علی ما و الذین یحفظه صفاته
نیز لایزال و در وی محبت و اخلاص دارد و زود برسد فرحت و از آن ساینده کثرت اخوانین بسبب
امید و اگر است و در فرحت اللهم اکثر اخواننا فی الدین و یستلوا یا هم علی متابعه سبیل المصلین **صلی**
و السلام و افضلها **السلام** که از هر چه سیر و در حق و است خوشتر است به محبت آثار صفات سبعه با
وجوب الوجود و ثبات و در تسلسل اختلاف الازاد که صفات حقیقیه اند و خارج موجود اند و غیر از اهل حق شکر الوجود
سعیهم از حق خفا میجو که بود و صفات واجب جل سلطان قائل گفته است حتی که تا سخن خود و فیه از ایشان
نیز انکار وجود صفات نموده اند و زیاده و صفات را العلم رابع و ششم گویند از وی تفصل هر غیر از صفات با ذات
تو از وی تحقیق **صلی** و حق که سخن اهل حق بر حق است و مقبول است از شکات نبوده و مودیت بنو کثیف
و فرست فایده مانی الباب شکالی که مخالفان در وجود صفات دارند و می است چه صفات اگر موجود باشند تا
نمیتد ممکن باشند یا وجوب مکان متعارف معدوم است لان کل ممکن حادث عندهم
و قول متعارف واجب منافی تو مید است و ایضا بر تقدیر امکان جواز انفکاک صفات از ذات آنها و تقدیر لازم
از آن سخن نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی ذات خود موجود است نه بود و ممکن باشد
آن چه در مایه صفات و جهت تمام ذات تعالی و موجود خود و زیرا که وجود را در آن موهوم گنجایش نیست نیز

علاوه اوله اشارتی باین فرموده است اینجا گفته نوق عالم الوجود عالم الملک لود و دین نسبت مکان و جوب
نیز در آن موطن تصور باشد چه مکانی جوب سستی است میان سبیت و وجود و محبت لا وجود لا امکان و لا وجوب این
معرفت در بطور نظر و فکر است مجوسان عقلاء عقل این معرفت چه در یابند و غیر از آنجا نصیب آن چه بود و این
عصمه الله سبحانه و دیگر سیادت پناه و میرحبل بعد از نگاه اینجا بودند حال چون متوجه شدند و شدند صحبت و خدمت
ایشان را سفند و مانند السلام علیکم و علیکم و علیکم **مکتوب** یوم مجبور و مزار و کی تحایق و معارف گاهی
فیض آیه خواجه محمد سعید علیه السلام در بیان آنکه ما لافاق و نفس و فعل ظلال است و در بیان ولایت و سبب
و کبری و کمالات نبوه و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بعضی صوفیه را رد داده اند که فعل فعل حق است نه عین
اصفات و ذات **نقد** بعد و سلام علی عباده الذین یصطفی سر چه در ایا می فاق و نفس ظاهر شود بدین غلطیت قسم
است پس سر او را نفی بود تا اثبات نموده آید و چون ما لافاق و نفس گذشته از قید غلطیت است **نقد**
و تجلی فعل و صفت می گشت معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که رد داده بود و در سیر فاق و نفسی اگر چه از تجلی
ذات و مانند متعلق بظلال فعل و صفت و هست و نفس فعل و صفت ذات خود چه رسد تا و تقدیر یا که دایره
ظلیت نهایت نفس متبوی گیر و پس سر چه در فاق و نفس ظهور کند و فعل آن دایره است فعل و صفت نیز چند
فی تحقیق ظلال حضرت و استعداالی و تقدیر ما و فعل آن دایره و ولایت این مرتبه ولایت معلوم است بظلال
ولایت مرتبه سابق که با فاق و نفس تعلق دارد که ولایت ظلی است منتسبان دایره فعل و تجلی برقی که تا
از مرتبه اصل است میراست که کساست از قید فاق و نفس را نماند و جمعی که از دایره فاق و نفس
گذشتند و اطل باصل پیوستند دنیا تجلی برقی و حق ایشان و بی است چه سکون ما و می این بزرگواران
که تجلی برقی نامشی از آن است بلکه ما را این بزرگواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی ظهور
بهر مرتبه که تعلق کند از شأنه ظلیت بیرون نیست و گرفتاری اصل ایشان از اطل فارغ ساخته است
و از زوایا البصر خلاف کرده نهایت کمال و ولایت ظلی که ولایت صغری است تجلی حصول می یونند و این تجلی بر
قدم اول است و ولایت کبری که ولایت انبیا است علیه السلام و ولایت و ولایت و ولایت اولیا است
عزیز الله تعالی اگر چه از اینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید و یافت صلیه الله تعالی و تسلیما به و سجده علیه
که نهایت آن ولایت برایت این ولایت است از کمالات نبوه انبیا علیهم السلام که گوید که در این صورت نهایت این ولایت

باید که در این باب
ملاحظه شود

معرفت حقیقت شریعت را در این مختصر تصور نموده اند که قشر و لبان از صورت شریعت حقیقت
باشد علم شریعت و احکام را صورت شریعت دانسته اند و علم حقایق و اسرار را حقیقت شریعت دریافته
متوجه بصورت شریعت گرفتار گشته اند حقیقت آن انکار نمودند و پیر و مقدس خود را فریاد برآوردند و در دور
ندانسته و جمیع دیگر هر چند گرفتار آن حقیقت گشته اند چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته بلکه شریعت
را مقصور بر صورت دانسته و قشر نگاشته و لب را در آن مقصور نمودند لاجرم از حقیقت آن حقیقت
آگاهی نیافتند و از تشابهات نفسی فرا نگرفتند و العلماء و المفسرون هم الوارثون فی الحقیقه جعلند و
و ایام کمین مجیم و مقهور انار هم ثانی آنکه از شیخ نو محمد از جانب ایشان اظهار ساختند که میفرمودند ما را
از شیخ سلسل اجازت است از جانب نقشبندیه نیز اجازت است و اینها را یکدیگر و ما را یکدیگر و مریدی
و طریق علیه نقشبندیه تعلیم و تعلم طریق است و نگاه و شجره که در سلسل میگیرند تارت است طریق
این بزرگواران صحبت است و تربیت ایشان الفکاسی است لاجرم و بدایت ایشان نهایت بزرگوار
اندر ابر یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و توجهشان هم غل منوره
نقشبندیه عجب فائده سالار اند که بر ندانند و پنهان بحرم فائده را بهمند و خواهند داشت
و العذر عند کرام الناس من قبول و السلام مکتوب نور و هم میباید که صد دریافتند و تاباوت نکستینه
و اجتناب زبردت نامرضیه اینا کتب الجواهر و صلوة و تکیه الدعوات بسببوت بنای اخوی غوی
میبر محبت اند بر ساند که احوال و اوضاع فقر را برین حد و مستوجب حمد است مسئل مراد سلیمان
و بشاکم و استغفار و برین مدت از کیفیت احوال بخیر و اطلاع نه بخشیده اند بعد و سانه از مولان است
المفسر سی الدین و متابعه سید المرسلین علیه علیهم الصلوة و السلام و تابان سنده السنیه و الاحتیاج
البدعة الامریة و ان کانت البکر فی مثل فلان الصبح کانه فی الحقیقه کانه نور فیها و کانه خیر و لا لعلیل نهائشفا
و لا لاداء من یلو و اذ کیف و البدعة اما رافعة للسنه او ساکنه عنها و الساکنة لعل و ان تكون لادعة
علی السنه فتكون رافعة لها فی الحقیقه ایضا و لعل لادعة علی السنه لعل و ان کانت تکیه فی السنه لعل
فان غیر فیها و احسن فیها لعلی ستر من این حکم و حسن البدعة المحذرة فی الدین الکامل و السلام لعلی
اتمام النعمه و لم یعلم ان کلمات بعد الکمال و التمام و حصول الصلوة و فی ذلک لعلی و لعلی و لعلی و لعلی

علیه السلام و تسلیماست و اولیا کرام و سایر انام و این فعل حق جل سلطان چون باعتبار چنین نگویز و وجوب
رنگی از امکان ناجای ممکن باشد زیرا که مرکب است و وجوب ممکن است و ايضا این فعل چون باعتبار جبهه فوقانی
روی بقدم وارد باعتبار جبهه تحتانی قدری معدوم ناجای حادث باشد زیرا که مرکب است و وجوب حادث
و جمعی که فعل حق را برسل سلطان قدیم گفته اند نظریه اولی است و جمعی دیگر که حادث دانسته اند منظورشان
جبهه آخری است نظریه اولی بلند است و نظریه ثانیه خردمند و در فروع الحق و در طرف ثانی است
و حق متوسط است که این فقیه بآن امتیاز یافته است ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم مثل این تحقیق در صفات حقیقه نیز بعضی از کاتب تحقیق یافته است ظاهرا بنیاد و است که
وجه ثانیه در فعل عبارت از خلق خاص است که دیگر گفته است و این خلق زید و گویا می است نیز خیر سیات
خلق مثلا و این خلق خاص که تعلق زید گرفته است نیز خیر سیات دارد و در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات
زید و خلق فعال است و این خیر سیات خلق زید در رنگ مثال اندر آن خلق زید را که همچون کلمات و فعل
زید را نیز ظاهرا است و مظهری و آن کسب است که تعلق بفعل نموده است این کسب زید را خانه بد فرو
نیاورده است بلکه کسب بر توحید از خلق حق جل و علایس ازین معارف معلوم است که فعل حق جل
است که خلق زید و در مقابل خلق زید را نیز ظاهرا است که خلق فعل زید بود و این فعل از فعل ظاهرا است که کسب
باشد چون این علوم وستی بدانکه در نظر سالکان در وقت سلوک مثلا چون نسبت کسب بدست
گرفته و صفات زید مرتفع شود و ناجای فاعل آن فعل حق را پیدا کند تعالی و تقدس بلکه فعال متکثر و مباد
خلایق را فعل کینا علی می آیند ظهور این تعالی را تعالی را تعالی می انگارند انصاف باید داد که این تجلی تعالی است
سجاء یا تجلی طله از فعال آن فعل است که برات منزل نموده هم طلیت یافته است بر تجلی تعالی که
قیاس باید کرد از طله از فعال کفایت نموده مثل مثل گاشته اند و مجوز و موزی ارام یافته باید است که در
وجود که نسبت و صفات است اچار در مرتبه فعل یافته شود و چون این نسبت باطل نام است
بلکه مخصوص بصانع عالم است لذا و تقدس پس بوجه اولی از فعل کینا لا فکر یافته است مناسب شد اگر گویند
ازین بیان که وجوب مرتبه ذات و صفات تعالی و تقدس ثابت نباشد ذات و صفات او کمال
و وجوب گفته شود پس بوجه اولی از حضرت ذات و صفات مسلوب و چنانچه امکان و تنافه از حضرت

است در همه کارها: «فعل ظلم است و در جوابی از اینجا که تحقیق باشد مستحق است و در همه کارها باید ظلمی است هم

تعالى سلبت بسبب قسم البريد راشد سواي وجوب المكان وتنازع وقال في كنهها عقلي ثابتة
 است ودين اشيا ثلثة كوكيم كراين انحصار مرامية راشت وجر وان نحيث الانسبة الماهية الى الوجود الماهية
 كما في ذات الواجب تعالى وصفاته سبحانه فان ذاته تعالى موجود بذاته لا بالوجود عين كان او زائلا
 وصفاته تعالى موجودة بذاته سبحانه من غير ان يتخلل فيها وجود فذاته تعالى وصفاته سبحانه فوقها
 الثالثة المختص غاية ما في الباب اذ الصورة انه تعالى وتعلقت صفاته سبحانه بالوجود والاعتبارات
 اذ لا سبيل الى الكثرة عجز لذاته سبحانه في الوجود التصريحي الظلي الوجوب كما هو المناسب واللائق بعنايته
 تعالى وبعض صفاته سبحانه في الوجود الذهني الامكان لما هو المناسب لها احتياجا الى الذات فذاته تعالى
 وصفاته سبحانه في وجود انفسها فوق مرتبة الوجوب والامكان بل فوق مرتبة الوجود ايضا وباعتبار الوجود
 التصريحي الظلي الوجوب يناسب الذات تعالى والامكان يناسب الصفات تعانت وتقدست فالصفات غائبة
 من حيث الوجود الخارجي الالوهية والامكانة بل هي فوق الوجوب والامكان وباعتبار الوجود الذهني كمنة
 ولا يلزم من هذا الامكان المحذور والماله ليس لذاتها كمال المكينات بل بوجوداتها الطولية ويناسبهم
 المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الكلية والجزئية تعرضان للماهية باعتبار خصوصية الوجود الذهني
 فلا يوصف بهما الماهية حال الوجود الخارجي فلهذا الموجود في الخارج مثلا قبل العقل ليس محتملا كما انه ليس
 بل عرض له الجزئية بعد الوجود الذهني الظلي بل يقول جميع النسب والاضافات والاحكام والاعتبارات
 التي تحمل عليها تعالى كالالوهية والازلية غير الصفات الثمانية الموجودة انما قصدت عليه سبحانه باعتبار الصور
 والعقل والافعال من حيث هو غير منصف بصفة ولا يسمى باسم ولا محكوم بحكم فصاحب الشرح تعالى
 انما اطلق على ذاته اسما واحكاما باعتبار التنااسب والتشابه لتكوين قربة الى افهام المخلوقات ويكون الحكم
 على قدر عقولهم كما يقال لزيد الموجود في الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهني انه جزئي على سبيل التشبيه
 الشطري ويكون حكمهم الجزئية لزيد النسب واشبهه من حكمهم بانه كلي فكذا الحكم بالوجودي الوجود على الذات الغني
 العلوي وفي التسمية الحكم بالامكان والاعتناء والافعال الى هنا يتبع تعالى وجوده كالميليق بجناب زيدا تعالى
 هذه المعرفة الشريفة القدسية فانها اسما للبريد خالص الصفات والذات تعانت وتقدست في انفسها احد من الكليات
 استأثر الله سبحانه هذا الصفة لا غير السلالة على انفسهم

بسم الله الرحمن الرحيم
 كتاب حجارم مير محمد نمان صدر ورافعة وريان كز

و این شرط علم یقین

علم یقین عین یقین حق یقین که بعضی صوفیه فراراده اند فی حقیقه و در شرط اند از سه شرط علم یقین
 و پیش است تا بعین یقین چه رسد و بیان آنکه صاحب بن علوم مجدد این گفت است و بجمعه و سلام
 علی عباده الذين یعظمون فی حق است که از احوال خیر مال خود و اطلاع بر نجسیده اند لستول من الله سبحانه و تعالی
 و استقامت که بدانند که علم یقین عبارت از شبه و آیات که افاده یقین علم نماید این شبه و فی حقیقه استدلال
 است از اثر موزن پس بجز از تجلیات و ظهورات و مریایاتی فانی و نفس دیده شود و بعد از قبیل استدلال
 اثر موزن است اگر چه آن تجلیات و تجلیات ذاتیه مانند و آن ظهور را بی کیف خوانند چه ظهوری و در
 حصول اثر است از آنرا آن شیء بمصوب عین آن شیء پس سیر فانی و نفسی تمامه قدم از دایره علم یقین بر
 کشند و غیر از استدلال از اثر موزن نفسیه آن نباشد و الله تبارک و تعالی ما ندیم آیاتانی الآفاق و فی انفسهم
 حتی یبین لهم الحق و دیگران سیر فانی بهم یقین دانسته اند و بعین یقین حق یقین و سیر فانی
 اثبات نموده اند و سیر فانی و نفس سیر گفته است آن ایشانند و من چنینم یارب و میدانند که حضرت حق
 بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق علی علای جانب قربیت سیر دیگر است که وصول
 بقلم آن منوط است ابن سیر نالک نیز فی حقیقه مثبت علم یقین است هر چند از دایره ظلمات سیر
 و از شائبه ظلمات پاک و مبراست زیرا که هما و صفات اجبی جل سلطان فی حقیقه خلال حضرت و اتند
 تعالی و قدس من هر جانب ظلمات است و دخل آنرا آیات است پس ایشانان از سه سیر علم یقین
 یک سیر از خصوص علم یقین ساخته اند و سیر دوم از تحصیل عین یقین حق یقین گردانیده اند و
 سیر ثالث نشان داده تا دایره علم یقین تمام شود — عین یقین و حق یقین هنوز پیش است
 ۵ فیاں کن گشت آن من هر بار از عین یقین و حق یقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و دریا بد
 این معارف از حیله ولایت ارباب ولایت و رنگ علما رطوبه و در آنک آن عاجزند و در و درک آن عاجز
 این علوم مقبض از شکوه انوار غیبتند علی اربابها الصلوة و السلام و تحیته که در از تجدد الف تانی به
 بقیت و در اثرت بازگشته اند بطر اوت ظهور یافته صاحب بن علوم و معارف مجدد این گفت است
 کمال الحقیقی علی الناظرین فی علومه و معارفه التي تعلو علی الذات و الصفات و الاعمال و تتلبس بالحوال ^{مندی}
 و التجلیات و الظهورات فیقولون ان هولاء للعارفات و العلوم و مراد علوم العلماء و مراد معارف الاولیاء

بل علوم هر دو بالنسبه الى تلك العلوم قسرتك المعارف لثلك القسمة بالله سبحانه العباد و بدانند که بر سر هر مائده
 مجروری گذشته است اما مجرور مائده دیگر است و مجرد الف و دیگر چنانچه در بیان آن نیز فرق است و مجرورین
 اینها نیز همان فرق است بلکه زیاده از آن مجرور است که هر چه در آن مرت از فیوض باستان برسد بط
 او برسد اگر چه قطرات او تا در آن وقت بوزند و بلا و نجبا با نشانی خاص کنند و مصلحت عام را و السلام
 علی من اتبع الهدی و التزم متابعة للصطفى علیه و علی الله الصلوات و التسلیات العلی و علی جمیع خاتمه
 من الانبیاء و المرسلین و الملتزمة بالمقرنین و عباد الله الصالحین اجمعین مکتوب پنجم
 بسم الله الرحمن الرحیم علی بن الحنفی صدر یافته در بیان آنکه صفات او تعالی و احدی و از در اول اعتبار حصول آن
 است فی انفسها و اعتبار و عدم قیام آنهاست مذات و سه و دو اعتبار تنبیه و خارج از عدم هیچ ندانم
 عباد و الذین یصلون فمعدی صفات اربعی حل سلطانها که موجود اند و قیام مذات دارند تا و تقدس و
 اعتبار دارند اعتبار اول آنکه فی حدود آنها ثابت اند و اعتبار دوم آنکه قیام مذات و حیثیتها
 و تقدس بی اعتبار اول مناسبه با لم دارند و سبب کتبیات اند و با اعتبار دوم از عالم سفینه اند و هیچ توحیدی
 با لم و عالمیان ندارند و انضیاد و نظر کشفه با اعتبار اول ذوات تعالی و تقدس مشک نیاید و ثابت است
 تعالی و تقدس بی رای آنها نموده می آید و با اعتبار ثانی نیز انجین بی اند و انضیاد و انضیاد اعتبار اول
 محابث اند و تعالی و تقدس بی اعتبار اول محابث فروع است و رنگ آنکه بیاضی که قیام بجایه باشد محابث
 نیست غایه مافی الباطنی بی هر دو اعتبار حصول نفسی و حصول تمایز محابثات جامعیت هر چند سطر
 همان بیاض است اما جامعیت مرفوع است بخلاف صفات اربعی ثالث تقدس که با اعتبار اول بیاض
 اند و با اعتبار ثانی غیر محابث فرق در بیان این دو اعتبار را نیز دیگر بر مائده سال قطع کرده است
 علامه از حدیث بی فرق این دو اعتبار میشد گذشته اند و گفته اند که حصول عرض فی نفس همان حصول قیام است
 در جوهر و از علما و سایرین بعضی بی فرق این دو اعتبار را راه یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول اضنی بی
 عرض گیر است و حصول قیامی دیگر از آن عرض یقال فی حق الله و جلی مقام فالوجه عند القیام این تحقیق
 متاخر آنکه عرض نموده اند که نبی بود از برای عروج متمندی و سبیل بود از برای معرفت جامعیت
 سبک از تحقیقات کلامی و فلسفی دین میر و سلوک و در نموده است و در سطح معارفی جل نشانی گرفته است

همه که در این کتاب
 در جوهر و از علما
 و سایرین بعضی بی
 فرق این دو اعتبار

و محبت و جود و نسبت است اجمالا و تفصیلا و در مقام رضا و محبت نسبت که مناسب حضرت زکریا است تبارک و تعالی
 فوق مقام رضا و محبت نیست که غایم از اسرار علیهم السلام است از مقام خبر داده که فرموده علیه السلام
 ان الصلوة و السلام مع الله وقت لا یسعی فی جعلک مقبلا و کاتبی و و حضرت قدسی که بر این خصوصیت
 اشارت کرده و رفته و یا بجهان انا و انت و ما سوالی خلققت کاجل قال صل علی علی الصلوة و السلام
 اللهم انت و ما انا و ما سوالی و تکت کاجل علی محمد رسول الله و علی و اولی و سلم و زوج و یرا بند و برگزینی ایشان
 حسین نشان را چه نشان است که حق پهلایین و اربابا متوجه است و حق باطل مخلوط و در و فرمایند
 ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبر این باشند و صاحب شفاعت ایشان و آدم و حوا و غیره و حضرت تبارک و تعالی
 بنور علی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الصلوات افضالها و من التسلیمات افضالها و ما یزید من فضله
 خاص که فوق مقام رضا است تا دور از خادمان ایشان و یورثت و نصیب با و بند و بخل و
 سازند از گریان کار و شوا نیست و بیخود است که از من و منی و یا بانی نیست علیهم السلام و نصیب است
 با کتمان و مخدوم سوار و تالیر را بهمان طبع و جود نیست بخل و مقصود نیست و تالیر طفیل بانی است
 تالیر بفضل جری میکند که در آن مخلوط نیست چه سر را که به تمام اعتبار و صفت خود را عالم نمی خواند
 که من را اعتبار با طهر است که انما اشارات و من و اشارات و کذا و کذا نصیب منها الذل و الا ان یومض علی
 فینقذ ایمانهم ثمات تنفع لهم و الله سبحانه للوق و اسلام علی من یتبع الهدی و الذل و من ادب و العیض
 جمیع اخوانه من الانبیاء و المرسلین و الملائكة المقربین و الصلوة افضالها و ما یزید من فضله
 و بیان فرق ایمان خبیث خاص و خاص ایمان عوام و ایمان متوسطان بجهت و سلام علی عباد و الایمان و نصیب
 از هر چه بر و رنج و دست خوشتر است قال الله تبارک و تعالی اذ اسألك عبادی عنی فانی قویب و قال الله تبارک
 ما لکون من یجوزی ثلثة ادهم و ادهم و لا حنة الا هو سادهم و لا ادنی من ذلک الا کرامهم و لا کذا کذا هم اجمالا
 و این سخن چو ذات او سبحانه بچگونگی است زیرا که چون با حقان راه نیست پس چنانچه قریب است بقیل
 و کد شود و یا بکشف و شهود و در دنیا و کما و انفسی منزه و بر است که در نزد حق و در دایره ایمان یکم که او تبارک و تعالی
 است از من و قریب است از من و نصیب است و این نشانهاست نصیب یکل یا ان نصیب است از من و نصیب است از من و نصیب است
 با کرامت و این سخن از من و نصیب است با کرامت و این سخن از من و نصیب است با کرامت و این سخن از من و نصیب است

[illegible]

باصل شنبه نسا از نور و طلال امیر و مقنن بر صبل و انند عیدی الله لنوره من یشتاء الایة الکرمه محمول
 علیهم الله تعالی و یحیی تا و انابتا و یل کشف تعلینا فنقول بعون الله تعالی سبحان وجهه تعالی
 نور است که اشیا با روشن گردانها و زمین با و تعالی روشن گشته است چنانچه سبحانها را از ظلمات
 عدم برآورده است و بطلان جو و توابع و جو و ضعف گردانیده نور ساخته است آسمانها زمین که میان نور و اشیا
 روشن گشته اند و رنگ شکوه تصور بران نور را مینا پصباح باید و نیست که و ان شکوه مودع است و خوراک
 متشیل بر شکوه بنا بر پستال ان شکوه است بران پصباح و از زجا جبرده بها و صفات ملاحظه باید و جو و ان نور
 با سواد صفات است نه از روشن و اعتبارات و زجا جبرده بها و صفات غرضها بحسب و جو و جمال قدیم
 همچون کوکبی است و دشان و ان پصباح که در ان شکات مودع است از نخبه مبارکه که رتبه و ایاد است
 که کسایت از ظهور جامع عینی است که تنوی در لیست از ان ظهور چه ظهورات دیگر که با سواد زمین خلق دارند و رنگ
 انرا اندر ان ظهور جامع را چون ان ظهور جامع لا مکانی است و بی جهت است که شرفیه و کاهنیه انرا
 گفت یکاد زیت بیاخته و علم متشکل صفه ما وجه است مران نخبه مبارکه را در بیان صفات و تانویت ان نخبه است
 که مثل نهایت نور نیست و آن پرده نجا جبرده بها و صفات و خشنده که از دایان نور مودع است و درین حال
 ان فرود چه کمالات صفات با کمال ان صفات و تقدس همه گشته است حسن صفات با حسن صفات شرف
 با وجود صفات و کمال ظهور هکذا الله لنوره من یشتاء الایة محمول الله لنوره فالا من موعید ظهور
 جامع که بر عرش نسا با فیه است غنیهای مشاهدات و معانیات و کمالات است و نهایت تجلیات ظهورات
 است ظهورات باشد با تجلی صفات بعد از ان محامل و جمل فراری یا بدخا نخبه از ان در بیان خواهد آمد
 انشاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند مقرون بصفات است اما صفات و زمین موطن مجانبات نیستند و حجاب
 صفات مرفوات را تعالی و تقدس مخصوص ظهورات تعلیم است زیرا که ظهورات تعلیم مرتبه علم است و ظهورات
 و مقام عین دور علم صفات مجانبات نده و عین نور یعنی که در برادر مرتبه علم چون تعقل گفته ظهور و دور علم صفات
 خواهد بود و مثل طولان و قصه یا علم یا جابل صغیر یا کبریا کاتبین همه صفات که تعقل گفته حجابات او و این
 همه تقدیرات کلیه صفات ششخص و خواسته اند گشت و چون ان زید نیست از علم عین گشاید با وجود صفات ششخص
 و محامل تعلیم بر اصداله قرار یا بد صورت علمی زید طلال است در زید و جو و نایبی که اصل است و این صفات

جوابات آنجا هستند و در بعضی مستحبه صفات خواهد گشت و همچنین مفارقه صفات از حضرت ذات تعالی
و تقدس مراتب ظلال و تصویرات مثال چون وصول اصل و غیر گشت صفات و اشکال ذات که نخواهد
یافت و مشهور ذات منفک از مشهور صفات نخواهد بود و قبلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی خدا
علاحد و البته اندر هر مقامات ظلال است بعد از وصول اصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است
مثلاً زید را که می بیند مشهور ذات او از مشهور صفات او منفک نیست در همان وقت که زید را می بیند می یابد
که او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه جواب دیت او نیستند منفک و نیز نینداری که زید را تفعل کند
و بصورت ظلیه او را و اگر نماینده صفات از ذات او منفک خواهند بود و جوابات خواهند گشت چنانچه گذشت
نمی بینی که مرئی و آخرت ذات تجسم صفات است تعالی و تقدس ذات معرازا اما صفات که مجرد اعتبار
زیرا که ذات از صفات هرگز تجرد نیست و صفات از ذات هرگز منفک نیستند تجرد بان اعتبار گویند که عارف
کامل چون گرفتاری ذات تعالی و تقدس استیلا می یابد ملاحظه اسما و صفات از نظر اسما و قطعی گردد و در موارد
ذات احدیت تعالی هیچ نشود و انبیا نیز پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشت اعتبار
خارج و نفس امر که با سببی تحقیق انشاء الله تعالی و ایضا این ظهور را به منتهای تصویرات مثال است که می یابد از
رود و در مراتب مثال تصویر نمی یابد و چه در مثال امری را تصویر می یابد که مشابهت و تناسب بخارج
داشته باشند اگر چه انشای بهر دو رسم بود و امری که هیچ چیز و بهر چه خارج مشابهت ندارد و تصویران
مثال محال است و کمالات فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز و بهر چه مشابهت آنها نیست و او مثال تصویران نمی یابد
ازینجا است که در آن مطن چهل و هفت و هشتاد و یک است و عدم ادراک انشای ادراک است درین انشای چندین مقام
غیر از مطن علم یافت امری دیگر حصول می یوست اما امید است که در آخرت قوی بخشد و ولی و بند که در ایشان نور
متشابه نشود و واقعیه مالاگاه بود **و** نور اول به دلیری بین برود به نوشتن خوان شیرین بین **و**
اگاه باشند که ظهور فوق العرش و در هم نیندازد که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان
و جهت او ثابت باشد تعالی عن ذلك و عماله یلیق بجناب قدسه تعالی ظهور صورت زید و ادراک مستانم
استقرار زید نیست و مراتب هر چند پیروان در توهم افتند و الله المثل کاعلی مومنان و آخرت حضرت
حق سبحانه و تعالی را در جهت خواهند دید با آنکه بهشت و غیر بهشت نسبت بحق سبحانه برابر اند و هر مخلوق بنده

تعالی و تجلی که بگوید ظهور یافته بود شایسته عالیت محلیت نهشت نایه الی الباب بعضی محال تقابلت ظهور
 دارند بعضی دیگر از این تقابلت نیست مگر آن تقابلت ظهور دارد و فعل متصور این تقابلت نیست باز آنکه
 هر دو از این اندیش تفاوت و نظم هرست نه در ظاهر و نسبت به ظاهر هر دو از ظاهر برانند قابل تا قابل همچنین ظاهر
 که موعظه کلیه و جزیه باشند و یا عالیت محلیت از این مفهوم میگردد و از ظاهر صرف اندو شایان جنبه
 او قابل نیست از تنگی عبارت از کتاب این الفاظ و نه می دیر **۵** این مقدمه یاد و کارها که خداست و فی
 جزو کلن ظرف نه منظر است و چون قلب انسان عرش عالم صغیر است و شایع عرش عالم کبیر تجلی کران با است
 بی شایه غلیظت لئلا از جهان تجلی کران شایع نصیب آن قلب است هر چند با ساهنا زمین نیز از جهان
 رسیده است اما در پرده ظلی از لایزال است مگر قلب که در رنگ عرش از شایع غلیظت میراست اگر ظهور یا اعتبار صغیر
 و کبیر تفاوت است **۵** بقدر شایع حریف میاید و پس تجلی کران شایع غلیظت بعد از عرش مجید نصیب
 قلب کل انسان است و دیگر از غلظت دانگیست باید دانست که ظهور عشی هر از شایع غلیظت میراست اما اینها
 صفات اجزای تعالی و تقدس مستخرج است و شیون و اعتبارات و درجات تعالی است اگر چه صفات و شیون
 و لایح مرتبه حجابات نباشند لیکن روید و دانش مشارک است و در محبت و اگر قنار میگویم که مرتبه حجابات احدیت
 مجرود و تعالی و تقدس است و شکر امری راضی نیست و حکم کریم **۵** الله الله الله العودین خالص خوانند و عدم
 شکر صفات علی تفاوته الدرجات نصیب بهته و حدانی انسانی است ارضی انسان است و فوق هر اینها بهته است
 و حد امر انسان را که رنگ بر ارضی او بر آمده است و حکم گرفته با جماعه این عالمه جز را راضی است امور دیگر
 حد رنگ تحسینات ناکده است و انسان و چیز اند که عرش ندارد و عالم کبیر از این نصیب نیست و انسان
 جز را راضی است که در عرش نیست و بهته و حدانی است که در عالم کبیر نیست و شعور یک به بهته و حدانی تعلق دارد
 نور علی نور است که مخصوص این عالم صغیر است پس انسان اعجاز است که لایقت خلافت پیدا کرده است و با
 امانت بر داشته است از خصایص غیره انسانی بشود که در عالم ادبجای میرسد که قابلیت مراتب حضرت
 احدیت مجرود پیدا میکند و بی اقران صفات و شیونات مظهر ذات احدی که در تعالی شایه و عالم کبیر حضرت
 ذات تعالی و تقدس است و در ستم صفات و شیونات است هیچ وقت ذات را تعالی انفعالی از صفات
 و شیونات نیست بایشان اینکه انسان کامل چون اگر قناری ماسواهی ذات احدیت تعالی و تقدس

تجلی کران شایع غلیظت
 در عرش مجید نصیب
 قلب کل انسان است

از او نشسته گزینای نباتات اعیان سلطانی پیدا کند و از صفات و شئون نباتات چه محمود و منقصور و مظهر و ملاحظه باشد
 بحکم المصلح واجب اورا یک قسم اقصای مجهول الکلیفیه حضرت احدیت تجرد و پیدایگر و دوران اوقات که در
 اعیان سلطانی در اصل شده بود نسبت قرب همچون نباتات همچون در کائنات نماید و زیوت انسان کامل
 ذات احدیگر و تجلیاتی که از صفات و شئون نباتات در آن چه بشهود و مری نشود بلکه احدیت مجوده تمام
 و تقدست و روی نظام و تجلی باشد سبحان الله تعظیم ذاتی که از صفات هرگز انعکاس نداشته و در ذات
 این انسان کامل نیست تجرد نظام و تجلی گشت و حش ذاتی از خصوصیات جبریت و این ذات و نظم غیر
 از انسان کامل صدر را میسر شده است و حضرت ذات تکامل و تقدس بقران صفات و شئون است و چه چیز
 غیر از انسان تجلی نموده عرش مجید و عالم کبریا نظم حضرت ذات مستجمع صفات است تمام و تقدس انسان
 کاملن عالم غیر نظم ذات احدیت که مجود از اعتبارات است این مرتب از عجب کیهانی انسان است
 والله سبحانه المعط لا مانع لما اعطاه و لا معص لما منع و السلام علی سائر العباد و لا یزالون متابعا
 المعط علیه و علی اله و اهله الصلوات و التحیات **الکتاب و الوار و هم براتب** آگاهی برادر حقیقی
 حضرت ایشان است که میان غلام محمد صدور یافت و بیان آنکه ملک هر چند پشاه صلاست و شهنشاه
 در دربارش است اما آن دولت را در انسان کا بنجر رساخته اند و بقایا بختی و دایانست یک
 احمد مدد سلام علی عباد و الذین یعطی ملا که اگر ام علی بنیا و علیهم الصلوة و السلام شاد و صلوات و مودع اصل در کتاب
 باصل و از شایسته طایف و حق ایشان مقصود انسان بجایه دین نشانگر است که از دایره ملکیت قدیم و
 بنویسند و مظهر آفاق نفیس شود و یکی پیدا کند و بار و صول حاصل بر تویی شش نشان و نواصل و در آن
 تسلط ساخت بهالشای زنگ و مانند تربیت ناقصان باحوال میدارند دین مجموع تربیت اوست و هم تربیت
 دیگران زیرا که آن بر تو انوار اصل که بجز جز و اساخته اند و دردت و جمع اجزا و دیگر اورا نیز غنیمت نگریست و
 مساز و متلون بلون خود مینماید چنانچه دیگر از انفس کمال می کرد و انخیش بود و حاله میکند و غیر
 است و دعوت و جمع تمام شود و کتاب تا چهل رسد شوق اصل پیدا شود و در رفیق انوار نهاد و سرزند
 تمام شش و در سه رخت انذیه تیشله که شد و معامله او گوشه انعمش و راجع به یوم العباد
 باصا و قیام و در است که ملک هر چند پشاه صلاست و شهنشاه انسان در دربارش است اما آن طاعت

و انسان کابخر ساخته اند و باقی بمان بخنیده اند و تحقق بان گردانیده بخلاف ملک که بیدولت راد و روی کابخر
 نگردانیده اند و بیرون انفارگی میکند و بجای تحقیق بان حاصل نمیشد انقباض و متون که انسان ابدان
 حاصل میشود است فلک است از و خفصا صی که خاک گیان را درست داده و قدسیان را حاصل نمیشد از و درون
 بیرون تفاوت بسیار است اگر چه دولت درونی کابخر بود و در دولت بیرون حاصل میشود و بیرون بیرون
 انما اشارت و اشاره لهذا نواصی بشر از نواصی ملک افضل گشتند و با وجود اینها اعتقاد خلاف پیدا کردند و الله
 بخفص و حجت من یتشاء ^{والله العظیم} من تراوه برمان تاخیزه زمین زمان پس از مغربه اندک است
 انسان البرطخر راضی میشود است و تکریمش اندک گشته است بدولت غفیر که است که جام عمل است و مکرر
 در و امکان بجز زمین نیست و بی سرش مایه علوم و فحش پیدا کرده است و درون او را بر سر بلند ساخته و در وضع
 الله سبحانه و تعالی احوال و چون انسان بعد از تمامی مدت رجوع و دعوت بعد از تضایع بعد جمیع صل رجوع به
 نماید و متوجه بخت است که در و خفصا صی انبساطی که او را بخا میسر شود و فیصل است که دیگری را نشود و درونی و بیرون
 که در و حاصل گرد و غیر برانه پیدا و حاصل فانی گشته است و باقی حاصل پیدا کرده و مضغ برنگ حاصل شده دیگر را چه
 محال که با و براری جوید چه تضایع دیگران که چه باعتبار رجوع و دفعه اکمل بود و اما از خارج آمده است حکم عاقل
 و در و انسان چون در و است حکم ذاتی و در و انسان با اینها این کمال غفیر حاصل نمیشد است صلوات الله تعالی و سلامه
 علیهم همین مراد از خواص بشر ایشانند و پور است و رعیت بر که ابا این دولت غفیر مشرف سازند و در و صحت
 انبیا علیهم صلوات و بخت است بیکت صحبت این دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر که انبوازند
 سر خیزد و فیصل بدل فل ^س اگر ادر شده بود پیران ثویا میزد و اینجا چه سبب مکش بر الله تعالی و انوار
 و اغفر لنا الله کل شیء قدوس یسبحه سید المرسلین علیهم السلام و علیهم السلام و علیهم السلام و علیهم السلام و علیهم السلام
 بمزاشش الدین صدور یافته و جواب کتابت او در میان انکه تضایع علما از تو ابرم نیست و تضایع فیضیه است
 و تضایع بر چنین نیست که در و انبیا اندک چه بعد و صلوات و تغذیه الدعوات میسر شده است و فیضیه شریفه که از روی
 صا و فرموده بود و مذخوری غری شریف طاهر برسانند و خفصا صی ساخته اند و راجع انچه بود که در و انبیا
 بلکه با کشتن تضایع باشد یا سبب یا سبب که در و انبیا سبب یا سبب که در و انبیا سبب یا سبب که در و انبیا
 تضایع او من انبیا تضایع انبیا تضایع انبیا تضایع انبیا تضایع انبیا تضایع انبیا تضایع انبیا تضایع انبیا

علم تفسیر صحیح فی علمای انچه علماء دارند احوال هر چه است و علوم و معارف و تفسیر علمای هر چه است که در آن انبیا اعظم
صلوات و تسلیات با انچه علماء هر روز دارند و با انچه صوفیه بآن مستازان و اسرار و وقایع است که در مشاهدات و
رغمی و اشارت آن رفته است و پیدایش و دلیل اندر هر یافته فهم کاملون فی المتابعة و المحققون
بالولایة ایشان بر سبیل توحید و در اشت مشرب و است خاص فی انچه تعلیم حصول و تسلیات و عوم و با که لا یح
بشرف که است علامت و استیگانیا بر انچه اسرار کل مشرب گشته اند فعلیکه متابعت سید المرسلین و حبیب العباد
علیه علی جمیع النبیاء و المرسلین و المذکره المذکرین اهل طاعتک اجمعین الصلوات و التحیات علماء و ^{صالح}
لکن سبیل و حصول الولایة التي فیها کل السعادات و ^{کمال} **چهار و دوم** بر آن صاحب کی حد و ریافته و جواب استفسار او که
مستفید بلیته صاحب علم است یا نه استفتا و دیگر که فانی اند و ایضا بالمدان کنون بستم بناید و و عدم اطلاع
بر احوال خود بستم بعد از حق ارسیم که بعد و سلام علم عباد و الفریق محقق و صحیفه شریفه و بعد و سیر رسیدن برای
مصاب نوشتند و ما الله و ان الله را جویو بیارلان و دوستان فرمایند که مستفاد و مستفاد و نیز را بر که طریقه لایله الله
بر و حانیت مرحوم و خواجه محمد صادق و بر و حانیت مرحوم و شیخ و اوم گفته و بخوانند و توانست و نیز را بر بر و حانیت
یکه بنشیند و مستفاد و نیز را بر و حانیت و دیگری در و حانیت و عا و فاما مستفاد است نوشته بودند که در کتاب طریقه
یافته است که صاحب منصب صاحب علم است خود را و تطبیق صاحب علم است و اقطاب بقیات و در رنگ است
دی و است و پایشی را بعضی را علم بداریت خود بود و بعضی دیگر را نبود نوشته بودند که فانی اند و ایضا بالمدان
ناکنون بستم بناید و حانیت کرد که نشاء و صحبت که بود و یازده یکشت نک و دیگر که در حصول بعضی از احوال و شاطرا
و او و شود و اکنون از هند و حانیت و فاما و با نشانها را بناید و یکشم و این کمال که گفته اند و نشانها را بناید و حانیت
انکار این معنی بناید و سافت بعیده و میان است اما طاقات صوری میر نشاء و طرا و احوال کنون بنشیند و حانیت
در و فاما و ایضا و حانیت گفته اند که هر چه بر و حانیت است از خود که هیچ در یابد و فاما و حانیت بنشیند و حانیت
شخصه را علم احوال عا و فاما و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند
نیز و صلی علیهم و آله و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند
آنگاه نشاء و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند
بوده تا خبر ای شخصه و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند و حانیت بنشیند

و تمام و مسیحی که لا بد است داشت که در درس علوم هیچ و معذور اعیان از آن گرام وقت شما مستغرق بدرس نشود
 بحسن کرد که نگذارد ساعات شبانه برای ذکر و فکر زان است شیخ محسن نیز سبق میگفته باشد و مطاع نگذارند
 چون خود و علم تعلیم انصاف است احیای علوم مشرقیه نمایند و چه بسیار اندامید اوراق و قلاع خواجی پس بد
 اکثر جا با بنظر آورده بشنوند حضرت حق سبحانه و تعالی امیدوار باشند تا از قوه البقیال بیدارند و تمام مکتوبیانی و هم
 بسا در عظام قضایه و امالی و مالی کرام بلده سامانه صدور یافته در کوشش خطیبی بنا کرد و عید قربان ذکر خلفار
 راشدین غنی مدتها غنیمت ترک کرده خوانده و انیاسن کمال محمد رسول الله علیه و آله و انیاسن بخت تصدیقند
 زوی الا حرام سادات و عظام و قضایه و امالی و مالی کرام بلده سامانه انکه شنیده شد خطیب مقام و خطیب عید
 ذکر خلفار رشیدین را خطیب مدتها غنیمت ترک کرده و اساسی مبر که ایشان را بخوانده و نیز شنیده که چون جمیع با و محضر
 نمودند سهرت بیان خود اعتماد انکار کرده و بر پیش آید و گفته که چه شد اگر اساسی محضر را شنیدند و نیز
 شنیده که اکابر و امالی مقام درین مابینا بله و زیدند و شدت و غلبت بان خطیبی انصاف پیش نایند
 و ای نمیکار که صد بار و ای و ذکر خلفار را شنید غنی مدتها غنیمت ترک کرده و انیاسن بخت تصدیقند
 شاید اهل سنت است که مدتها غنیمت ترک کنند از بعد و تو و اگر کسی دلش در حق و انیاسن بخت تصدیقند
 و ضاوت ترک کرده باشد عیدین شبیه بقوم فیه و هم چه جواب اید گفت و انیاسن بخت تصدیقند
 خلاصه اید گفت اگر تدبیر و تفصیل حضرت شیخین توقف است طریق اهل سنت را از انیاسن بخت تصدیقند
 حضرت شیخین هر دو است نیز از اهل حق خارج و در صورت که آن حقیقت که بشنیدیم نیست این بحث را از مدتها
 کشیدند و کرده باشند مقول و باید ساخت که فضیلت حضرت شیخین با جمیع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه
 نقل کرده اند از امام با عا و اکابر ائمه که از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الاحام ابو الحسن انی استعجل فی نقل
 عن عمر بن الخطاب و قد قهر عن علی رضی الله تعالی عنه فی خلافتهم و کرم و عکس کتب الیهم الغیر من شیعة الی اکابر
 و علم فضل الائمة قال الذهبی ثم قال و رواه عن علی رضی الله تعالی عنه فیما و ثمانون فضا و هم جماعة فقال
 فقهر الله المرتضی بهم و رواه ابن حجر کذا کتاب اصح الکتب بعد کتب الله تعالی و قال فی الخلفاء یقع علی علی و الله
 الصلو و السلام ابوبکر ثم عمر ثم اهل بیت علی رضی الله عنه ثم انت فقال ثمانون اهل من المسلمین و من انان
 عن عمر بن الخطاب و التابعین کثیره شهیر و کثیره کما اهل و معاند و بان فی انصاف اید گفت

وصیت کرده بود که گفتونی فی ثوبی بنین بزرگ منبری چون از یک جا از موطن من نویی است کجا رفتی وارد
 و احوال بن موطن نظر باش تا خاص تقاضا داشته باشی در الانبیا علیهم السلام بپوشیده باشند و حضرت پیغمبر
 علیه السلام و اهل بیت موطن را بر بخت کلمه علی بن ابی طالب علیه السلام داشتند که میزدند که در
 قبر نماز میکنند و همان کلمه بآسمان رسیدند حضرت کلمه را انجا یافتند و عالم این موطن عجایب و غرائب دارد
 و درین ایام چون بفریب فرزند من عظمی و جوی نظر بان موطن بسیار کرده میشود و اسرار غیریه و پنهان
 می آید که اگر شمه از آن درگفت آید باعث فتنه گردد و هر چند شرف جنت عرش محمد است اما قبر
 نیز روضه الیت از ریاض جنت هر چند عقل کوتاه اندیش و تصور آن عاجز باشد چشم دیگر است
 که تماشا می این عجبها بینا دید مجرد ایمان اگر چه بعد الدنیا و اسی منجی است اما رفعت کلمه طیب و بوی بل صا
 است و اگر بخن از موت گناه گریه است درنگ فرایم زحف و کسی در زمین دما با صبر بماند و بیدر
 از شهید است و از قبر مامون و آنکه صبر نماید و بنمیزد و از غازیان است آن قال لی صمت سمعوا و طاعة
 و قلت لدا عی الموت اهلا و صبا چند روز است که باغ و سر فرزون ساخته است و حضرت بدن
 بهر سید نصیر و است اقتدار بر اجوبه نموده آمد و اهل کلام مکتوب هر چند هم بزرگ احسام الدین احمد
 یافت در بیان آنکه مصیبتا فی عالم اگر چه بطاهر حرات اندامانی بحقیقه باعث تزلزلات اند و مراسم و فضیلت
 درگاه طاعون بن محمد و صلوة و تکیه الدعوات تصدیق ده بگیرد که صحیفه شریفه که به مصحوب نیز مصطفی در
 باب غرار مصیبتا ارسال شده بودند مضمون آن شریف گشت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ این مصیبتا
 بطاهر بر اجتناب بوده است و فی حقیقه ترقیات و مراسم نبات الدنیا بجا نماند و غرض آنست که درین
 نشان بر آنها مترتب شده است عشرت شیران ثمرات است که از عنایات او الهامی و در آخرت
 متوقع و مامول است پس وجود فرزندان عین رحمت است هم در حیرة شان منافع و فوائد است
 و هم بر ممت شان ثمرات و نتایج مترتب است امام اجل محله است و حلیه الابرار میباید که در زمان
 عبدالدین الزمیر سه روز طاعون واقع شد و در آن طاعون هشتاد و سه پسر حضرت انس که خادم
 حضرت پیغمبر بوده علیهم السلام و التسلیمات و آن سرور و حق او و عار برکت فرموده فوت کردند
 و چهل پسر حضرت عبدالرحمان بن ابی بکر رضی الله عنهما فوت شدند هر گاه با صاحب کرام خیر الانام

علیه و علی را بصحوة دلت امام بن سامه فرماید ما عاصیان در کدام حساب خبر آمد هست که ما عمن اثنان
 سابق را عذاب بوده است و این است را شبهات است و بحق جماعت که درین و بای میرند عجیب از خبر و حق
 میرند و بدو سبب که دیگر کسی در این ایامین جماعت را باب بلاحق شود و درخت از دنیا با خبرت بکشاید
 بلا درین جهت بظاهر غضب است و بیاطن رحمت میان شیخ ظاهر نقل میکردند که در راه دور و راه
 طاعون شخصی دیده بود که میگفتند که هر که درین ایام نمیدوید و حسرت خواهد شد بدین سبب هرگاه که نظر را
 این گذشتگان سر داده میشود و احوال غیره و معاملات عجب بدین نام میگردد و دیگر شهدا را فی سبیل الله
 باین خصائص تمیز باشند و خدا و ما مفارقت فرزندانی غری قدس سره از عظم مصائب است معلوم
 نمیشود که کسی بتل این مصیبت مصائبه باشد اما صبر و شکر است که حضرت حق سبحانه و تعالی
 درین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرموده از اجل نعم و عظم انعامات است از حضرت حق سبحا
 سالت نماید که هزاران مصیبت بخیرت باشد و در دنیا هیچ از آن جزایا نرسد و هر چند میداند
 که این سزاوارتر از شکر سینه است و الا اولها و اوسع الرحمت فدا لاخرة و الا ولی سبیل من لا حول الا الله
 و الا عانه و دعا سلامه الخاتمة و العفو من الذلک اللانحة للجناسية و القیام و لا تقصیر الناشية
 من اللبشرة ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسر لنا فی امرنا و ثبت اقدارنا و انصرنا علی القوم الکافرين
 و السلام علیکم و علیها و صلوات الله علی مکتوب شهر و نیم شعبه سال ناگوری صدور یافت و بیان آنکه
 علماء را چنین صحبت و نصیحت علی بطور هر صحبت و نصیحت که صحبت و جوارب التماسی که ننوده بود و محمد
 و سلام عباده الذین یصلون علیهم العلماء و رفته الانبیا و در مداحی علماء عظام کافی است علم و دانش علم شریعت
 است که از انبیا باقی مانده و علیهم الصلوات و التسلیمات و علم شریعت را صدوری است و حقیقتی و غیر از آنکه
 نصیحت علی بطور هر است شکر الله تعالی بهم که تعلق بحکامات کتاب سنت و دار و حقیقتش آنکه نصیحت علماء
 را تحصیل است رضی الله تعالی عنهم که متعلق بتشابهات کتاب و سنت است و محکامات هر چند مشابهات
 کتاب با درامتناج و غیرات آن تشابهات اند که از تفاوت کتاب مشابهات و سبب پیش نیستند از برای
 حصول تناجیر و سبب کتاب تشابهات آمد و محکامات کتاب فشران لب تشابهات است که برز و اشارت
 بیان اصل بنمایند و از حقیقت آن محاله نشان میدهند علماء را چنین فشران لب جمیع ساخته اند و مجموع

در بیان این که در این کتاب

معمول و حقیقت شرعیت را در رنگ مخصوص تصور نموده اند که قشر و لبان از صورت شرعیت و حقیقت
 باشد علم شریع و احکام را صورت شرعیت دانسته اند و علم حقایق و اسرار را حقیقت شرعیت ریافته
 و جمیع بصورت شرعیت گرفتار گشته از حقیقت آن انکار نموده اند و پیوسته خود را غیر از مایه و در درج
 نهالنه و جمیع دیگر هر چند گرفتار آن حقیقت گشته اما چون آن حقیقت را حقیقت شرعیت ندانسته بلکه قشر
 را تصور بر صورت داشته اند و قشر انگاشته و لب را در آن تصور نموده اند و حقیقت آن حقیقت
 آگاهی یافته اند و از نشانهات انضیی فرا نگرفته اند و العلماء و المفسرین هم الوارثون فی حقیقه جمیعاً
 و ایامی من مجرم و مقصود انار هم نایا آنکه اخوی شیخ نور محمد از جانب الشیطان ظاهر شده که میفرمودند ما
 از شیخ سلاسل جبار تهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازت میخواستیم خود را که با پیغمبر و مریدی
 و طریقه علیه نقشبندی تعلیم و تعلم طریق است نه نگاه و شجره که در سلاسل دیگر متعارف است طریق
 این بزرگواران صحبت است و تربیت الشیطان العکاسی است لاجرم و بدایت ایشان نهایت بزرگوار
 اند را بر یافته است و راه اقرب گشته و نظر ایشان ثانی امراض قلبیهست و توجیه نشان در هم تمل منوی
 نقشبندیه بحسب قافله سالارانند که بر ندازه پنهان مجرم قافله را به صند و خواهند داشت
 و العذر عند کرام الناس مقبول و السلام مکتوب نور و هم میباید بعد در یافته و در تبا و کتبت سینه
 و اجتناب از بدعت نامرضیه اینا است لاجل کمال و صلوة و تلبیه الدعوات بسبب و نیای اخوی غیری
 میباید بعد برسانند که احوال و اوضاع فقر را این حد و مستوجب چه است مستسئول مراد الله سبحانه و تعالی
 و شما که و استعظمت درین مدت از کیفیت احوال بخیر و اطلاع نه بخشیده اند بعد سانه از موافقت
 الفقیه سیدی الدین و ما لاجل سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة و السلام و اثبات نه سنی و احکامات
 البدعة الامرونیة و ان كانت البکر فی مثل فلان الصبح کان فی الحقیقه کأنور فیها و کأخیرها و کاللعیل منها شفا
 و کاللاذ اءمنه و اءکف و البدعة اما رافعة للسنة او ساکنه عنها و الساکنه لعل و ان تكون لا اذلة
 علی السنة فتكون ناسخه فی الحقیقه ایضاً و الیاذلة علی الفرق فیهم له و البکر کیف كانت تکتوی فبطلت السنة لها
 فادعیه فیها و احسن فیها لیت ستمر من این حکم و محب البدعة المحاربة فی الدین الکامل الاسلام الاموی
 تمام لافعه و لم یعلموا انکاحات بعد ان کمال و التمام و حصول الصلوة و کمال و التمام و التمام

فی الدین الکامل مستلزم لعدم کماله و منبغی عز عدم
 تمام النعمة لما اجترأ علیه ربنا لا تقاخذنا انفسنا او اخطانا
 والسلام علیکم وعلی من لدیکم **مکتوب بیستم** بوالا محمد طاهر خدشی صدر یافته و فضائل حقو
 و تحریص نمودن بر آنکه ارکان و شرائط و اداب و تقدیل ارکان کما فی بیخیجا باید آورد و باینسانست که
 احد کند و سلام علی عباد الذین صلیطه مکتوب شریف که از نواحی جوینور نوشته بود و در رسیده چون شخص خبر
 منعقد بوده باعث بی ارامی گشت مترصد خبر صحت است بدست آید تا فرسل دارند و کیفیات احوال
 نویسنده محبت الطوار چون این دار و دار عمل و دار جزا و آخرت است سعی در بیان اعمال صاحب باید نمود
 و بهترین اعمال و فاضلترین عبادات اقامه معلومه است که عباد وین است و معراج مومن است پس استقامت
 در ادا می ان مرغی باید داشت و احتیاط باید نمود که از ارکان شرائط و مصلحت آواکلیابی و ملحق و اویا
 در رعایت ظمانیت و تقدیل ارکان بتکلیف رسانده نموده می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضایع
 ساخته اند و ظمانیت و تقدیل ارکان را بر عمر و ده اند و عید با و من اخیما ع و دارند و اند و عید با و من اخیما ع
 در شش امید عظیم را برای نجات میگیر گشت چوپین برایش و معراج ع و با تمام رسید **برنگه غلطیه**
 از برای کوری سوداگران و اسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم من التزمه صلیطه علی و علی الصلوة و
 الله مکتوب **بیست یکم** بوالا محمد طاهر خدشی صدر یافته و در بیان آنکه او از قلوب و در شش قد
 واقع شده است لایسته ارضی که گفته است نه حقیقه یا معکله بعضی نشان از وسعت آن خبر داده اند اما مضمونه که بعد
 سلوک جذب و ولایت از تصدیق و تکیه بر عقاید قلبی با علمیان نفس از ترک کینج اعرش سره صورت یافته و دهنه و جدا پدید آورده و در
 این مضمونه حقیقه یا معکله و حجه و در بیان آنکه این هم کمال است که گفته است ثابت نموده شد و مقام قافی سلوک
 و عالم ادا و فی دار این است بسم الله الرحمن الرحیم محمد و سلام علی عباد الذین صلیطه بر سید بوده اند
 که تو در مکتوبات و رسائل خود نوشته که ظهور قلبی مودت است از ظهور عرش و فضل کلی مظهر عرش است
 و در حدیث قدسی آمده است لایسنی ارضی و لکن قلبی مودت است از ظهور عرش و فضل کلی مظهر عرش است
 ظهور قلبی اتم بود و فضل مراد باشد محبت اثار حاصلین سوال است بر مقدم است بدانکه ارباب و لایسنی قلب
 گویند و در حقیقه یا معکله انسانی دارند که از عالم امر است و لبسان نبوة علی صاحبها الصلوة و السلام

و همچنین طلب جرات از مضغه است که بصلاح آن صلاح محمد مربوط است و بعد از آن فراخ بود و هر یک در
 الحیث النبوی علیه علی الکمال و استقامت الریح فی سباده مضغه از استقامت معلوم است و کذا و از آنست که
 الاوقی العلق من قلب لزم اطلاق اول است اینجا که باید دید قدس استقامت اسرار است استقامت قلب و کذا و غیره
 باید در راجب عظمت قلب محققان داشته و نمکی قلب لزم اطلاق ثانی است و این مقام قلب انگی بر پنج است که جز
 لا تجزئ را که اکثر و صغیر هیچ اشیا است و اینجا کنجاش نیست بعضی اوقات که قلب جدا از مجزئ تجزئ نیست و او را
 آن جز و محقق و نظیر در یک جفا سموت و ارض ظاهر میسر گردان معاملة و رای هر نظر عقل است
 و نمکن من الحمرین بنا چون این مقدمه معلوم شد بدانکه هنوز که بحقیقت جامع مربوط است و یک نیست که البته
 نسبت به غیر تمام عرش فضل کل درین مقام معرش است و پنج باید دید چنانکه که قلب او هم از هم لغت اند
 عرش و این که در جنت آن محقق در آن قبیل شبا هشی به انوفج کشی است انوفجات عرش و باید
 و جنبه سمیت قلب محقق و در حکم برحقایق عرش و ما بین نمود و اندوشت و این اثبات و این فقر در
 چنانکه خود و ذکر نوشته است و آنچه در حدیث قدسی آمده است موافق لسان انبیاست علیه السلام
 و التسمیت مراد از آن قلب مضغه است و نمک نیست که ظهور اتم اینجا است و مرآتیت امدیت و است
 تعالی مجرده مراد از اسلام است و عرش را هر چند از ظهور تمام که ظهور اصل است نصیرین از قدرت ماضی
 را همان موطن هنر است و چون صفات فی حقیقه مطلق حضرت ذات اند تعالی و نقد س آن
 ظهور شایسته غایت پاک و مبرا باشد از اینجا است که عرش ملازمین ظهور انسانی که باصل صرف تعلق
 دارد و وقت است و در کل این معاملة دست سوال از حدیث صحت آن قلب مفهوم دیگر دارد و تو می توانی که
 جواب نمکی آن باعتبار عدم کنجاش مسوی است و در وی وسعت آن عین ظهور را نور اقدم است فلا
 منافات این غیر و بعضی رسائل تغییر لسان قلب باین عبارت کرده است لیهنق الما جح ^{الابط}
 و الاقل الاكثر سوال شایان فضیلت حقیقت است از عالم است مضغه که از عالم خلق است و مرکب از
 عناصر این فضیلت از کجا یافت جواب عالم خلق را فضیلتی است بر تمام امر که در آن عوام بلکه در آن
 اکثر و خیر لسان مرتب فاضل است این معنی را در این فقر در کتب که بنام مرحوم فیضی علیه السلام
 طریق نوشته است و هیچ ساخته اگر تردیدی باشد از جانشانی طلبه حقیقت تا چنانچه بنام مرحوم فیضی علیه السلام

عناصر اربعه بهم رسیده است و خواص را بکلیه خواص را مضغه است که بعد از سلوک و جذب و بعد از تقیه
و ترکیه و بعد از تقیه و طینان نفس بلکه محض فاضل و کرم خداوندی پس سلطانه از ترکیب اجزای عشر
صورت یافته است چهار جز و از عناصر و کیمیا و افرین سلطانه و پنج جز و از عالم امر این بر دو جز و با جز
نضا و و تیان یکدیگر بقدرت کامله و جب الوجود است و کفایت صورت نضا و و تیان اینها
زائل گشته جمع شده اند و هئته وحدانی پیدا کرده این انجوبه را حاصل نموده اند جز و کاف
درین معامله عنصر خاک است این هئته وحدانی نیز رنگ جزا ارضی برآمده است و خاک
سفر یافته **س** خاک شوخاک تا بر دیدل که بجز خاک نیست شهر گل به بر است
ارباب ولایت بر امان این علوم و معارف نرسد که مقبض از مشکوة الازلیه است علی صاحبها
الصلوٰة و السلام و التیة ذلک نفس الهدیوتیه من ینا و دهد و فضل یفهم قلبی که حضرت خلیل الرحمن
علی نبیا و علی صلوة و سلام تمها و کلهما اطمینان ان مسالت نموده همین مضغه است حقیقت
جاسمه و علی نبیا و علی صلوة و سلام تم یکن می بسته بود و پس با طینان رسیده زیرا که این یکن
و این طینان در مرتبه ولایت صورت می بندد که زینت نبوت است علی لایا بها الصلوٰة و السلام
و التیة ناسخشان نبوت تصفیه است به تقبلیت جاده که ان نصیب هم است حضرت زکات
خاتمیت علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التیة که ثبات قلب غلب نموده اند گفته اللهم یا علی القلب است
قلب علی طاعنک مقصود ثبات مضغه است و بعضی احادیث که در باب قلب قلب را گفته اند نظر احوال
اگر از قلب منی گرفته شود که با شامل حقیقه تمام مضغه بود و گنی بنظر احوال این مضغه را که بر شرف نبی قلب
عبیدم لو من شرف خنده باشد و شایان مرتبت حضرت تعالی و تقدس کشته قلبی بنظر احوال بود
و محتاج با طینان برای چه با جواب ظهور هر جنبه است پیدا کند و از شایسته نبیون صفات دارد چهل
و حیرت بیشتر پیدا کند و نکات ثانیته زیاد و نیز حاصل آمد با است که با وجود این ظهور و با وجود این کمال
از کمال چهل و حیرت غلب لیل بر وجود و صلح نماید و در کمال عوام بی استدلال با تعلیق یقین وجود و صلح
تعالی پیدا کند پس تقبلیت بنظر احوال آن باشد و طلب طینان مراد و ضروری بود و این غیر
و بعضی از مبسطل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع و تاج با استدلال میگرد

درین مقام معلوم شد که در عین حصول و وصول امتیاج بایست این مقام ملوک حال کمال است و تبت
 نبوت است علی صاحبها الصلوٰه و السلام و التبحر و ان مقام مناسب حال کمال است و چون متکاملان ملک
 رجوع بر جوت واقع شود خلق و مطرب و غلبت لون ملک را بیشتر خواهد بود و هرگاه در عین حصول کمال این مرتبه
 محتاج بایست در زمان فرقت اولی با مسدال محتاج بود تا بوسیله تال فی ملک ملوک پیدا کند تا ملک
 که دولتی که چند روز از دو پوشیده و شمه اندیش فرقت آن ششم ساخته جای آن دارد که هواره خلق و مطرب بود
 و بر دوام بخزان ندهد باشد کان رسول استولی مد ظله سلم تحصیل بخزن و ایمان فکر معنی و وجود که خلق این و
 و خلق قسب بیان میکند بگوش بوش استماع باید حقیقت جامه که از عالم است بعد از تصدیق و تکریم
 نام جو دام او را میسرست بخلاف مضغه که عین او را بر طراک حوس است تا زانی که شش را به حوس میگرداند
 خلق نه بر آید لهذا حضرت عقیل علی بنیابا و عید الصلوٰه و السلام و علی جمیع الانبیا والمرسلین و لهذا که المعتبرین از سر
 طینان فایده و سوال کرد و گفت بخت آن کی یافت می شود و دیگر آنکه حقیقت جدا بکر ستا شری کرد و چون کمال
 و کرمی سد بکر تمیذ شود و توجیه بکر میگردد و این مقام اصحاب عارف کندن در کاسه و مضغه که کعبه است
 و این توجیه قلب بکر و تالی تغییر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را با و راه نیست تا شرا و کجای توجیه که با مضغه که کعبه است
 به صالت نه بظنیت نهایت عروج او گردان و طبع بکر و تالی این که حقیقت جامه چون نهایت نهایت است و از
 طایب خاصه نصیب و افر حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا کرد و ظاهر در وی غل مطلوب خواهد بود عین
 آن مطلوب در ملک مرات ظاهر که ظاهر در وی شرح شخص است عین شخص بخلاف مضغه که بخلاف مرت ظاهر
 در وی عین مطلوب است و غل و لهذا فرموده قد صدق الله ان عالمه و اسی طور نظر و فکر است زیرا از عین ملوک
 و ممکن نه هم گویی که آن کفر و زند قسب هر چند عقل متشخص با و نکند که عین یک شی و شش با و نگار شود و عین
 و کمال این بنا نشان از قصه عقل است و قیاس غایت بر شا و فلاکت من العاصیه و فرق دیگر است که
 عقیقه جامه از عالم است و مضغه از عالم خلق بلکه عالم امر بر دو اجزای او بند خلق جزو علم است
 و امر جزو علم و از اجناس این بر دو جزو شده و صدای اینجا نیست که با عجم به روزگار گشته این عجم به جزو
 عالم خلق و از عالم امر است و هیچ کدام بر سه پشته ترکیبی تناسب و تشابه ندارد و اما مسد و از عالم است
 نیز که جزو امری و عین مسد و عده است و کسبی نا اکتاف و فرق دیگر آنکه است حقیقت جامه ابتدا ظهور

اشیا است و محنت مضاعفه که بعد از تنگی تن کشوف میگردد و اعتبار گنجایش مطلوب است که مانند دواینهاست
 و آن همی که می بینی است که مرغ و فحول با سواسی است حتی که اگر رانیز نمی گذارد و کف سر او تا که شود و شایسته
 رانیز نمی ماند که در آن حریم مقدس که دو وایضا فرای اول چون شایسته چون دارد شایان گنجایش چون بود
 و فرضی نانی چون فضیلتی چون بافته است چون که گنجایش نهی عجب کار و با است همین طلب بعد از جمع
 به حوت غفلت و غین نظارتی میگردد و ازینجا است که سید به طریقه و علیهم الصلوٰت و التسلیمات فرموده اند ^{گفتند}
 علی قلی تا چندین بار فرق نماید که کتاب در ^{کتاب} باب اسی برادر این مضاعفه را بر چه گوشت لایعیا چنان
 کوان جوهر نفیس است که خورین و هر را عالم خلق در وی مخزون گشته و دفا این و عظامی علم مرده
 مدفون شده بازایاتی معالجات خاصه که بگفته و به او متوسط است اول اجزای عشره را به نصفه و دیگر به نصفه
 و سلوک و بقا و کمال و بهر ساخته اند و ازین تعلقات ما و اگر در اینده اند شایسته قلب که اندیشه بکین است
 اند و نفس را از اندر که با طیمان آورده اند و جز دانی را از سر کشی و دافرا فی باز داشته اند و خاک را از پیوست
 فطرتی ارتفاع داده اند علی هذا القیاس همی اجزای اول را از افراط و تفریط بحد متدال و متوسط آورده اند و ازین
 بعضی فضل که در این اجزا را ترکیب و شخص معین ساخته اند و آنان کامل کرده اند و قلب آن شخص را که ظاهر
 اوست و در کرد و جو و او مضاعفه غیر نموده اند و ازینست حقیقه مضاعفه که بازنده عبارت و گفته آمده است و الا لام
 سیمانه اگر ناقصی گوید که بر انسان مرکب این اجزای عشره است و از ترکیب اینها نبوده و جدائی دارد و گوئیم بر این
 اجزا مرکب است اما آن اجزای خلوق همی گشته اند و بهر و سلوک از تعلقات ماسوی از او گشته و مجزا از اجزای
 انسان کامل که بقا و بقا پاکیزه گشته اند و چنانچه گشت و در اینان چون این اجزا متباین و متمايزند
 هر جز در احکام و احوال متمایز است و چهار مرتبه و جدائی نصیبی ندارند اگر بی پدید آمده است اعتباری است
 نه حقیقی بخلاف اجزای انسان کامل که از متمايز و تباين برآمده و مترج و مجمل گشته اند و احکام و احوال متمايز
 و جدائی گشته بیک حکم قرار یافته اند پس چهار مرتبه و جدائی هر وی حقیقی بودند و بی کسی درنگ که همچون را
 از او و بی غلظه است سازند و حق نموده همی اجزای اول را یکدیگر مخلط کرده و مرتبه و جدائی ثابت کنند و از احکام متمايز
 حکم اند و با هم و هر یک از علم اسی برادر این همه کمالات که مضاعفه است نموده است و غلظت و تباين هر یک از
 او همی در هر یک از اینها بر هر یک است نه مثل آن که صورت بلند را شخص ظاهر از رنگ است باک نمیشود

و غیر از اینها صاحب شریعت علیه و علی الصلوة والسلام و الصیحة و غیر از عمل بجمیع است نفی نمود و ملازم
 کاغذ این بزرگواران کند و پیش طاق وصول ایشان منقش گشت اینها که سماع و هس الی شت پانز
 اند و بعد و قوا جدا جدا به شت شت و نیم ساخته منکشف و مشهور دیگران نزد این بزرگواران فعل ماضی است
 و معلوم و خیال آنها قابل نفی محال اینها که بر دروازه دید و شنید است و دروازه معلوم و تحقیق است و در اینها
 و معلوم است و دروای کاشف و معاینات است و تمام دیگران در اثبات است و بهمت این بزرگواران نفی
 ماضی دیگران نکرار که نفی و اثبات برای آن میکنند و دایره اثبات و محبت پیدا کند و تمام عالم که از آن
 غریب پیدا است بیکار که توحید بعنوان حقیقت منکشف کرد و در همه راجع میزند و حق باشد علی و لکن
 بخلاف این بزرگواران که مقتضای آن که از کلام طایفه الاله است و اثره نفیست تمام چه مشهور و کشف و معلوم
 و تیش بود و در محبت داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز محظوظ و منظور نبود و اگر فضا در جانب اثبات
 ظاهر شود و اثر نیز راجع نباشد و در اینها که شش و تمام اثبات هیچ نصیب نباشد پس نفی و
 اثبات در طرق دیگر مناسب است بدان باشد و ذکر بعد که کلمات محض است بعضی از آن مناسب
 بود و اثبات منکشف بیکار این کلمات اثبات هم قرار و قرار پیدا کند بخلاف طرق اینها که بیکار
 که اول اثبات است و ثانی نفی آن اثبات پس اگر هم در هر طریق در ابتدای سنا بود و در نفی و اثبات
 بعد از آن هر دو بند و اگر ناقصی سوال کند و بگوید که برین تقدیر که این طریق را تمام اثبات نصیب
 نباشد و غیر از نفی تقدیر نشان بود و جواب گویم که اثبات دیگران در ادایل حال این بزرگواران است
 اما از طایفه استی بان التفات نمی نمایند بکلمات نفی و اثبات آنرا نفی می نمایند و طلب مثبت را و آن میسر
 بر هیچ اثبات و دیگران ایشان را میسر است و هم نفی از آن اثبات که مناسب است که برای سنا ایشان است
 مری انجام بی بکار ایشان نبرد و هر بواهی از حقیقت محال ایشان اگر نبود و شمر از عدم حصول این
 اکابر که در آن موطن نفس حصول است گفته شد اگر در حصول اکابر ایشان لب کشای غیر محال بود
 شوند و منتها در نگ میندان پس الف و بافتیا کنند و بافتیا در حقیقت این همه آخر بهره نیست و هم
 قصه غریب و حدیث عجیب است و در مرتبه ذات تعالی و تقدیر که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از غیر
 اعتبار است و بی حاصل و مرتبه از غفلت از غفلت هیچ نیست و بافتیا در حقیقت محال که اینها را در اول

هر چند در ظاهر آنرا از اول و درست نسبت به وسط اما فی حقیقه آخر با اول از وسط تر و دیگر است و مصطفی
 بصیغ آن متوسطان آنرا با برادران میانه بلکه اکثری از شاخین نیز معلوم نیست که بحقیقت این معانی
 دارند و سلام علیکم و علی من تبع الهدی و انتم هم تابعون لمصطفی علیه و علی اله الصلوات و استقامت
 در جواب بستی چهارم بحسامی محمد و کنی محمد دریافت
 در جواب کتابت او و محمد و سلام علی عباد اله الذین مصطفی علیه
 شریف که از کمال اخلاص و محبت و شهادت بود و موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه همواره
 شمارا با صفا و بلطه میدار و وسطه فیوض انکاسی میشود و شکر این نعمت عظمی بحساب آید و در بعضی و بعضی بطور
 یارزی طایفه این راه اندیشه قبض و لکیر نشود و کسب خوشحال نگردد و آنرا زوی آن نموده بودند که در حقیقت
 بود و جمال لایزال و در مدت و در مدت مشا ابره نمودن از قصور نظر است و در ت را چه مجال کم مرابا
 و جمال کرد و پنجه در راهی و در ت مشهودی کرد و دلی از ظلال بی نهایت آن جمال است اول و است
 و راه الورد باید حبست بیرون دانه آفاق و انفس باید علایق که جمال شما دارید فوق تنهی شما
 زینها تنقیب مردم به پستی میل کنند و تنهای تنز و الی هیچ محقق نمایند کارخانه اکابر بلند است آن
 بجهان بجا محاسن معلول من هد سبحان محبتکم بصورت المعنوی و سلام مکتوب بستی پنجم
 بنوا شرف الدین حسن را که بر عملی تخریق شرعی و کارگاه از غل و کسب سری بود محمد و سلام علی عباد
 الذین مصطفی صیغه شریفه که فرزند عجمی مصحوب مولانا عبد الرشید و مولانا جان محمد رساله شده بودند
 و مبلغ نذیر رسید جزا کم بهر سبب خیراتها جبر صحت شافوت فراوان رساندای فرزندان حضرت
 و فرزند مقتسم همواره اوقات را بیکر الهی جل شانزه مصروف باید تا هر عملی که بر وفق شریعت خوا کرد
 غل و کسب اگر چه بیع و فخر و پس و میر حرکات و سکنات مرا تا احکام شریعت باید نمود و همه فکر کرده و آنچه که
 عبادت از طرف غفلت است و چون مرا تا اوامر و نواهی و جمیع افعال نموده و یاد غفلت را فراموشی آنها غایتی
 بیشتر و دوم ذکر اولی حاصل گشت اندوم ذکر در یاد و شت حضرت خواجهاست قدس الله عنک اسرار کیم
 آن مقصود بر این است و این در ظاهر نیز تمیزی است اگر چه مستر است و فضا بکانه و یا بکانه یا بهر چه باشد علیکم السلام
 و سلام و آنچه مکتوب بستی ششم

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا محمد و یا علی
 یا رسول الله و یا امیر المؤمنین

لازم می آید حصول آن عبادت در ذمت سنائی و تقدس و روحانیت منزه عن ذلک عجب نبیست میدانش که حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ کدام از اینها درین صورت حصول آنکه بایده و غیره از اینجایافته بود که حقایق ممکن
 باید که وجودی و نبوی باشد و بعدی که حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات است بل وجود و نبوت علم
 دارند که در کائنات باید که این امر چنان اول بر شمع صبی الدین بگذرد که گفته الاعیان را تحت الوجوه و عجب گاه است اینجا
 حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات و شته و ایمان نام بسته و معلومات همدگر داشته و غیر از اینجایافته که
 انبیا علیهم الصلوات و الهیات و اولیا علیهم السلام و سایر افراد آن که از ممکنات اند اگر حقایق اینها عبادت باشند
 شرفی از این صوره علیه لوب و معدوم کرد و در اصل سبب معدوم کرد که ادعای حکمت باشد و در کمال خود
 عبادت که پس تربیت خود را در کمال و صفات خویش ساخته و بیخیزد و ولایت مشرف گردانیده و بطول
 کمالات خود متعلی گردانیده و معزز و مکرم ساخته چنانچه آن را از ما و همین خلق کرده بدین صفتها نشان آفرین
 و کرامت آن را در نظر آورند و منزه و تقدیس و عجب واقعی و تقدس از دست نهند و می نمایند جمله است
 انبیا و غیره و ذیل را عین میگویند و تقدس و از انموله شامشی می نمایند و حقایق عید میران را
 تجویز می نمایند و از آن شامشی دارند حضرت حق سبحانه و تعالی نصیحت داد و نیز اندراج یافته بود که سخن
 اجماعی را بایده از افعال معنی توان نمود سخن جمیع مقوله جمله است و امید انیم مقوله همه از دست طمع
 عمل است تا این زمان که راه طاعت و شاعت بر صاحب مقروض مسلک است بر سطح همین مقوله
 که جمله است میگوید و حاصل معارف فقیه که نوشته است هم از دست که مقبول شرح عقل است فکیف که موبد
 بگشفت و الهام کرد و شیخ مشایره بعد از ذکر عزت و مقام شفقته آمده نوشته اند که اگر حقایق ممکنات از ارواح
 انسانی دارند و موفقی بهر صورت از جمهور کدام نصف را مراد داشته باشند تا این زمان سمع نشده است که حقایق
 ممکنات را کسی ارواح انسانی گفته باشد لایعجب که خیال کرده که هر کسی سخن را بقبول نمینماید
 بتفکر و تحمل می باید که معارفی که می گشت و الهام و گرفت و نوشت آید بلی شهودش بده و در تحریر و تفسیر
 که در بیان دانسته است معنی مخصوص که معنی قوم گویند شیخ مشایره تا چه حد داشته باشد و این معارف را از
 که ام قبیل نمید بود و اینها و غیره را و نوبتا و هر زانی از ما و نسبت قداندا و هر علی القوم لکن ازین اولیام +
 مکتوب است و ستم به مولانا محمود صافی کشمیری در جواب استندار می او بعد از حدیث اوله و تلخیص الدعوت

باید از این حقایق
 عبادت را در کمال
 و شرفی از این صوره
 علیه لوب و معدوم
 کرد و در اصل سبب
 معدوم کرد که ادعای
 حکمت باشد و در کمال
 خود

میرساند مکتوب شریف بید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در ایت حال
 بجای سید شمس محل صلوات بر روی القالی و نقوش تکلفی ناید و وزیر سحانه و در هر میدان سدی بنام کند
 که این محل تکلف هم میسر شود و بحیرت صرف بنجام پرسید بودند که در شحات از بابا آیت بر نقل کرده است گفته است حق
 سبحانه و تعالی روز از گل آدم میسر است من آب بران گل میرخیم تا ویل این چگونه باشد بنده که در خدمت
 طایفه حضرت آدم علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام چنانکه ملاک کم کم را علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام فصل طوره بودند
 روح او را قدس سره نیز فضل داده باشند و خدمت آبر بر نری باده و بعد از نشاء و غرضی او بلکه بعد از نکال
 او برین معنی او را اطلاع داده باشند جان سر است که حضرت حق سبحانه و تعالی روح مجروده را قدرتی بدهد که افعال
 اجسام صادر نماید ازین قبیل است آنچه بعضی از کبریا از افعال شایسته خود خیر داده اند که پیش از وجود و غرضی از
 متعلق صادر شده بودند از افعال از اراد روح مجروده ایشان بوده و اطلاع برین معنی ایشان را بعد از
 وجود و غرضی حاصل شده همین افعال و در هر تناسخ می اندازد و حاشا و کلا که بدنی دیگر را بدین گرفتار
 روح مجروده است که با قدر خداوندی محل سلطانا که بدن میکند و ارباب را در محلات می اندازد و این مقام
 مجال سخن بسیار است و تحقیقا غریبه فاضل گشته اگر توفیق یافت جای ثبت خواهد نمود و انشاء و بعد تعالی الان وقت
 مساعیت نمود و انشاء پسیده بودند که در شحات می نویسد که چون خواجه ملا الدین قدس سره از مولانا ^{العلیه السلام}
 خانوش قدس سره گران خاطر شده بودند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا در آن وقت اجماع و تفت
 آن سرور و علیه علی آله الصلوٰت و السلام و از آن حضرت علیه علی آله الصلوٰت و السلام حضرت خواجه خطیب
 که نظام الدین آن ماست کسی را بروی مجال تصرف نباشد و جای دیگر در همین کتاب
 می نویسد که دبیری حضرت خواجه احرار قدس سره از مولانا سلب نسبت نمود مولانا می
 که خواجه را بر سپر یافتند و هر چه داشتیم بردند و در آخر کا و فلس گرویدند این چگونه بود که
 حضرت رسالت علیه علی آله الصلوٰت و السلام کسی را که از خود ساخت برهند و
 فرموده که کسی را بروی مجال تصرف نیست حضرت خواجه احرار قدس سره چگونه بروی تصرف کنند
 بخواه حضرت قدس سره دین نقل را نمی پسندیدند و در سلب نسبت مولانا آن وقت داشتند و
 میفرمودند که مولانا عبد الرحمن غیر ایشان از مردان مولانا سعد الدین کاشغری میفرمود مولانا نظام الدین

بسیارند و پنج یکی باین نقل لب مکشاده است و سرود و قبولی پیش نیامده مولانا فخرالدین علی از کجا نوشته باشد
 و اگر این خبر صدق می دشت بتواتر نقل میشد و تواتر الدعا علی نقله و چون بتواتر منقول نگشت و بهر
 واحد قرار گرفت معلوم شد که صدق آن تردست و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب نجات کرده است
 انصاف و در اندوایل یک سلسله حدیث است و کلمات و روایات و از مد و بویسم علم و ایضا حضرت خواننده حدیث سر
 می فرمودند که غلبه سخن دلالت بر حبس ایمان دارد اما ذاکمده جاننده این معنی بخوبی نمودن و این را
 بینا ترسخ قلوبنا بعد از بدینا و باین نام از آنکه حدیث است الوهاب مکتوب است بهم نام و این سخن
 عباد الحق و طوبی صدور و اخراج در بیان آنکه بهترین است که این نشاخرن و اندوه است و کوارانین و این را
 الم و صحبت احمد و السلام علی عبا و الذین صطفی محمد و ما کرد و در و صاحب هر چند نقل اولی است اما چندان
 است بهترین است این نشاخرن و اندوه است و کوارانین نعم این مائده الم صحبت این شکر پاره مارا بدار
 تلخ غلات رقیق و فرموده اند هاین علیه راه تامل و امن و ده سات مندان نظیر صلوات نهانند خسته
 و آن سخن را در حدیث شکر می نمایند و در ایت را بر عکس صغیرانین می یابند چنانچه این را نهانند که افعال محبوبیت
 شیرین اند علی کمر از تلخ باید که با سواهی گرفتار است و اینمندان و ایلام محبوبان که حلاوت و لذت می یابند
 که در تمام و تصویبات هر چند هر دو از محبوبند لیکن و ایلام نفس با خلق نیست و ایلام قیام بر او نفس است
 و دنیا لا بار بالنعیم بینهما و الله لا یخوننا ابریم و لا یفترقنا بینهم و و شریف ایشان دین عزت ایلام
 اهل اسلام است منتقم است سلیم هر چند ایلام مکتوب می ام بخوبی محمد شرف و حاجی محمد و کئی دیگر
 سوال یکی از درویش نسبت و الله و دیگری از فتور شغولی بهم هم ملا محمد رحیم محمد و سلام علی عبا و الذین
 صطفی میخند که انوی اعوی شرفی است الله شده بود و ندرسد و کیفیات احوال که از تلخ یافته بود و بفتح انجام میدهد
 طهر شرف و شرف نسبت رابطه نوشته بود و که بعدی است یافته است که در مصلحت آنرا بسجود خود
 میدانند و می بینند و اگر فرضا فنی کنند و این را در و محبت اطوار این دولت متناهی و
 خطاب است از هزاران یکی را که بدینند صاحب این معانی است تمام انساب است
 یعنی که باندک صحبت مقتدا جمیع کمالات را جذب نماید رابطه را چو افنی کنند که او بسجود و الیه سهانه
 بسجود و چو اعمی رب و صاحب را معنی نگنند ظهور این مستم دولت سعادتمندان و پیشتر است و جمیع

احوال صاحب بطور اتم و بهر وقت متوجه باشند در بزرگ جامعیت که خود مستحق
 باشد و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند و محال خود را بر یکدیگر خیر فوت دالده و فرزندان خود شوق
 بودند آن الله و آن الله که را بجوین خوانده فاشه خوانده شد و در آنرا خواندن اثر اعیانیت نبود گشت مولانا غا
 محمد انعام نموده بودند که قریب به ماه سه که فتوری و شوقی رفته است و آن ذوق و علاوت که سابقا داشت
 نمانده و صورت اطوار را غم نیست اگر در و بهر فتور فرشته باشد یکی الزان و بهر متابعت حقا شرعیت است علیه
 و علی آل الصلوٰت و علی آل التحیات و بهر محبت و خاص است شیخ خود با نبوت این و بهر اگر نگران غفلت
 عاری شود باک ندارد و آخر او را ضایع نخواهند گشت اگر عیاد با یکدیگر جایگزین و بهر نقصان پیدا
 کرد و خرابی در خرابی است اگر چه بجهت و محبت باشد که آن است دلج است که عاقبت خرابی دارد و انصرت
 حق سبحانه تعالی تضرع و زاری نبات این دو امر خواهند ته قاتمه برین دو امر است که نمایند تا آنها مالک
 و ملا الهما و سلام علیکم و علی سائر الاخوان خصوصاً علی الحب العقیم مولانا عبد الغفور سهروردی مکتوب
 سحر و کیمیم خواجہ شرف الدین حسین صد و راجعه و بیلیان و غلط نصیحت احمد دلسلام علی عباده الذین سخطی بنظر
 عزیز نیست منقسم است باید که تمام عمر باطل صرف نشود بلکه تمام بر مری حق جل و علاصرت باید تا
 پنججاه به جمعیت و جماعت با تعدیل از کائن باید که ادا بد نماز و اتحاد لازم دست دهند و تمغنا سر را یکسان
 نگذارند و خواب و خوراکش محفوظ باشد و محفوظ عا جلیه صبر نگردد و تذکرت و احوال آخرت نصب علی بن
 با بکل از دنیا مومن باشند و آخرت قبل بقدر ضرورت دنیا پر دارند و سائر اوقات با شغلی امور آخرت
 سمور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ماموس آزا باشد و ظاهر با حکام شرعی ممتثل و متبرین
 کار نیست غیر از این همه چیز + باقی احوال بخیر است و اسلام مکتوب سی و دو و یکم بر ملازم
 صد و ریافت و در باب اولیاء و کسب کسایت از جمعیت باطن نوشته بود و ایناسب را که بعد از اولاد و تبلیغ
 الودعوت میراثی معتمد شرع بود و باب غرا نوشته بود و مدید آن الله و آن الله که را بجوین نامم بهر توفیق الهی سبحانه
 بقضاء او تعالی رضی شدم شما هم رضی باشد بعد از و فاشه مد و معاون کردید و دیگر خبر خلاصی شما
 باعث سرت و فحش گشت و از دو عالم یکی الم تمسکین یافت که سبحانه بهر و المنة علی ذلک کسایت
 از جمعیت باطن نوشته بود و بدلی اثنت ظاهر را تا بهر عظیم است در تصرف باطن چون دایطن

الحسن والجمال والبقی فی عالمی السواد انصار بجلال انکسرافه مع قصوه سریع الزوال علی شرف الهلاک
 بزوال الانعام و هلاک الاحسان سوال تو در بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام ضا فوق مقام محبت
 و مقام حبست و اینجا مینویسی که این مقام محبت فوق مقام ضا است توفیق در میان دو سخن چیست
 جو این مقام محبت و در آن مقام محبت حبست چه آن مقام مثل بر نسب و اعتبار است اجمالا
 و تفصیلا اگر چه آن محبت را محبت ذاتی گویند و این حبست را محبت ذاتی تصور کنند زیرا که اینجا قطع نظر از ملا حظت
 و اعتبار است نیست بجلال این مقام که از نسبت مضافات مستلزم است که در اینجا بعضی مکتوبات اندراج
 یافته است که فوق رضا که گاه از نسبت الانعام الرسل علیه علیهم السلام علی الکل لصلوات و ثبات مکر
 عبارت از این مقام است که مخصوص با دست علیه علی الصلوة و السلام و کعبه بجانم علم بصفات الامور کلها
 باید داشت که امت ظاهر منافعی ضار باطن نیست و مرتب صورت ذاتی حلاوت حقیقت نیز از اعتبار
 و صورت عارف کامل را بر صفات بشریت و اگر چه استه اندا قیات کمالات و کرد و و بد و آ و آیش پیدا
 کند و محبت باطل منزعج بود این ظاهر و صورت عارف کامل نسبت به باطن و حقیقت او در مرتبه عالی
 یکتا تصور را بدینو نسبت به شخص لایس الهامه معلوم است که جابه نسبت باطن شخص چه مقدار است
 هم چنین است قد صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف را بی بصران درنگ کوه می انگارند و
 مثل صوری حقائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام نگار می آیند و حرمان کسب نمایند و السلام علی من اتبع
 و التزم متابله صطفی مکتوب سی و چهارم بنور محمد تباری صد و یافته در جواب عریضه که از توار
 و احوال نوشته بود و الحمد لله سلام علی عباده الذین صطفی مکتوب شریف رسیده از توار و احوال نوشته بود و موضوع
 انجامیده بنده که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه ذیل عالم نیست خارج عالم هم نیست چنانچه مفصل انعام
 نیست بجام متصل هم نیست او کمال است این همه صفات دخول خروج و قهال و انفصال از وی بیجا
 معلوب است خالی از این صفات اربعه او را سبحانه باید حبست و بیرون این صفات و از تعالی باید یا
 اگر زنگی از این صفات متمیز است که قاری خلل و شمال حاصل است بلکه بصفت بیجونی و بیجگونی که گردانی
 غایت نیست باشد و انعام علیه السلام چنانچه با مرتبه بدایه او این تخریب محبت کفایت نشود و این تخریب
 که نمی تواند که و یا بدکار خود سرگرم باشند و همین است تا فیض احوال را نوبت باشد و السلام مکتوب سی و پنجم نیز از وی خوا

که ابو بکر و عمر هر یک این است از چنانچه امام زهبی گفته است و امام بخاری روایت کرده که حضرت امیر فرمود
 است که هر کس مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام ابو بکر است پس عمر بستر مرد دیگر پس گفت پس
 او محمد بن حنفیه بستر توئی فرمود پس تم که بگریزی از سنان بجهل تفصیل بخین نکره روت ثقات بعد ضرورت
 و تا ترسیده از کتلان باز راه چل است یا از راه نصیب چون مجال نکش یافت عبدلاق که از اکابر شیعه است
 تفصیل بخین قابل گشت و گفت که چون علی بنین را بر خود تفصیل داده من هم به تفصیل او
 این را بر روی تفصیل میدهم و اگر تفصیل میداد من هم تفصیل میدادم که نه است که من دعوی محبت علی ندارم
 او منی گفت کم و چون در زمان خلافت حضرت تین هنوز نفس فلال و موم مردم بسیارند و در میان
 مردم ازین راه که در بی حد پیدا گشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان آید یا نه بضرورت بمقتضای
 چهار طاعت و جماعت و نمودن از تا جایی ازین راه سود من با صواب پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام
 پیدا کند و بجای ایشان پیغمبر علیه و علیها الصلوٰۃ و السلام بعضی و عداوتی حاصل نیار پس محبت حضرت
 امیر شرط است و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و آنکه در محبت امیر
 افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و غلوه دران محبت نمود و بسبب طعن اصحاب پیغمبر علیه
 علیهم الصلوٰۃ و السلام زبان کش و تر که طریق صحابه و تابعین و سلف صالحین رضوان الله علیهم است
 کرد و فضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند و میان افراط محبت امیر و در میان تفریط آن محبت که
 رد و فسخ و خاسخ اختیار کرده اند شک نیست که حق در وسط است و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه
 امام محمد بن ادر حضرت امیر روایت کرده که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام فرمود که
 در تشبیه است از تشبیه دشمن و دشمن او را بیو و تا آنکه برادر او و پنهان بستند و دوست
 داشتند او را الضاری تا آنکه فرسود و آوردند او را بنزد من که او دشمن است یعنی من
 گفت پس امیر فرمود هلاک گردد در من و مردیکه آنکه در محبت من فراط نماید
 و تشبیه در من نیست مرا ثبات کند و دیگر می آنکه با من دشمنی نماید و بعد اوت
 بر من بهتان بنماید پس حال خواجه را بحال بود تشبیه فرمود و حال روانض
 را بحال بضار می که هر دو از حق وسط و در طرف افتاده و خیلی جا به باید که اهل سنت

خارج میسر دهند که از طاعت محبت ندارند و کاهی بعض محبت را این بزرگواران جهاس نموده ایشان را در حق
میاند خط لایان از آنها خود او را و یا عظام اهل سنت را که دم محبت اهل بیت میزنند و آنها سبیل محمود نمایند
عاید علیهم الصلوة و التسلیم و نفس نکند و بسیار علمای کرام اهل سنت که شیخ از افرطان محبت می نمایند
و عظیم توقیر حضرت خلفا و کشته می کشند خواص میدانند و ای هزار طای این جراتهای ناسا ایشان اعاذ الله
سبحان من افراط ملک العجته من تضرعها از افراط محبت است کثیری از خلفای کشته و غیر ایشان را شریعت محبت است و در آن
مقتضای این که این چه محبت است که شرط حصول آن نیرازی از عایشین پیغمبر بود و علیه علیهم الصلوة و السلام و در این
مقام نیز شریعت باشد علیه علیهم الصلوة و التسلیم که اهل سنت همین است که با محبت اهل بیت توقیر و تظیم جمیع اهل بیت
سرو نمایند علیه علیهم الصلوة و التسلیم و هیچ یکی را از اینها با وجود نماز عاید که به بدگویی کنند و از مواضع
دوستی دارند از پیغمبر علیه السلام علی الصلوة و السلام و بکثر هم مصاحبان او علیه علی الصلوة و السلام
مع که حق را حق میگویند و سبیل را سبیل را بطلان او را از هوا و موسوس می دهند و برای واجبه و حلاله
نمایند و نفس امارت را از سنت و حق می خنود و اگر در کمال سنت نیز درنگ ایشان از دیگر صحاب کرام تبری می نمایند
و در حق با این اگر بر این حال کنند هیچ خوشنودی خارج مریوط بعد از اهل بیت است و منوط به نفس امارت
محمد علیه علیهم الصلوة و التسلیم که با انزال از غایت قلوبنا بعد از عهد تنوا و هب لنا من ذلک حجة انک انما الوهاب
نزد اکابر اهل سنت شکر است که پیغمبر علیه علیهم الصلوة و التسلیم در وقت شایع و محامی را یکدیگر نگارند
بودند جمعی بدلیل جهت و حقیقت با امیر را معلوم نمود بودند جمعی دیگر نیز بدلیل واجبه و حقیقت
جانب دیگر تسلیم یافته و طاعت را که متوقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح نداده پس هر طایفه
اولی بضرت جانب امیر واجب اند که موافق جهت و ایشان است و طایفه دوم بضرت جانب مخالف
امیر لازم که موافق جهت و ایشان است و بر طاعت سیوم توقف لازم است و ترجیح یکی بر دیگری
خفا پس هر سه فرقه بمقتضای جهت و خود عمل نموند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند
پس ملاست چه کنجشش داد و وطن چه مناسب بود امام شافعی فرمود و نیز مشغول را عمر
عبد العزیز است ملک دماء طهر الله عنها ابدینا فله طهر عنها السنن من این عبارت معلوم شد
که حقیقت یکی و خطای دیگری هم با یکدیگر شود و همه را جز بسینگی با و نباید کرد و هم چنین در حدیث

بنوی آمده است علیه علی الصلوٰۃ و السلام اذ اذکر لکم ما کانوا یعینون من مذکور کرد و در اذان و اقامه
ایشان یاد کرده شود شما خود را بخدا یاد کنید بگوید کسی اختیار کند یکس چهره و دل منت بلیلی که بلیست ظاهر
باشد بزند که حقیقت و نجاسیر بوده و خلاف اورا و خطا را بپذیرد لیکن این خطا چون خطا و جهتا دی است
از طاعت و عمن و دست و از تشیع و تحقیر پاک و دبر از حضرت امیر منقول است که فرموده برادران از برا
خی گشتند اینهاست که فرزند و نه فاسقان نیز که ایشان را راهی است که کش کفر فوق سیکند پس اهل
دفعه هر دو تحقیر میارن امیر نمایند و هر دو بصیحت تا امیر قائل لیکن اهل سنت نیاید از هلاک لفظ خطا که
ماشی از نایاب است و حق میارن تجویز نمیکند و زبان را از حق تشیع ایشان نگاه میدهند و صاحب
غیر از امیر نباید علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام باشد اما سرور فرموده علیه علیهم الصلوٰۃ و السلام ان الله فی دنیا
لا یخفی و هم عکس است یعنی از خدا بترسید چنانکه از خدا بترسید جل سلطان و حق عجاب من از
برای ناکیدین کلمه را بنکر از فرموده دیگر عجاب بر امیر است امیر است خویش و نیز فرموده عجاب کالنجار
بایضا قدیم اندیشیم یعنی عجاب من بچو تا امیر که امیر ایشان که اقتدا کنند راه باید و حاجت دیگر
و بایعظم توقیر جمیع صحابا پس باید از منس همه اعزاز و کرم باید و شرف و ذلات ایشان را بر حال تنگ ماند
نمود و نیستند بسیار است دین سله و دفعه دین باب غلومی نمایند و حاجان امیر را بفرستند و باطلی حق
و قاتم شتم ایشان را بنامی خود را آلوده میزند اگر متفق شود حقیقت جانب امیر است و از این
پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است و بر حد عدالت است سب عین اکابر دین نمودن از او
و دین و دست که رفته امتیاز آن نموده و شتم صحاب پیغمبر علیه علی الصلوٰۃ و السلام دین و ایمان خود
کرده عیب نیست که سب جائز نیست پیغمبر علیه علیهم الصلوٰۃ و السلام است و اهل جبر و عظم است و اهل بدعت عابر کلام
بر شما اختیار کرده اند و اهل سنت جد گشته و میان اهل تشیع و اهل طوائف فرق خارج و در ضمن و دراز مساطع اند و اهل
آدم و جمیع کس که اهل جبر و عظم را خود را و اهل تشیع را حق چه ضعیف بنا بدو است و فرض داده و فرموده اند
تقریب صحاب پیغمبر علیه علیهم الصلوٰۃ و السلام بنیاد است و دست خطا را نشین را عبادت میدهند این جماعت از
بسیار و حق رفته است تا شکی از سنی فرض هم جنب می نمودند و خبری از صحاب پیغمبر علیه علیهم
صلوٰۃ و آیت شنی کردند و در میان هم در شان نیز خود را بزد و میگویند و از کفر فحاشی

میکنند و خود را کفار میدانند و کفار ساکنان دار حرب را می کشند غلط فهمیده اند و هفت کفر است بحقیقت
 کفر متحقق بینا گزینان بیت بنیمر را علیه الصلوة و طهیت و رنگ خود را تصور کرده اند و ایشان را نیز شناسان
 الحلبه کرده و غریبان نموده و این جماعه بحکم تقیة که دارند کابرزل بیت راشاف و محتاج انکشاف اند و حکم کرده اند
 که حضرت امیر سی سال حکم تقیة باطلها و تلمذ بصحبت ففاق و شیشه و بناحق تعظیم و توقیر ایشان نموده و بجهت نموده
 و عیضا علیه است اگر محبت اهل بیت رسول بود محبت رسول است علیه و علیه هم صلوة و طهیت با ند که شناسان رسول را
 نیز دشمن باشند و سب لعن اینها بیشتر از سب دشمنان اهل بیت کنند هرگز ابو جهم را دشمن رسول است علیه و علیه هم
 الصلوة و طهیت و اطلاق آنرا و جفا های بیشمار بآنان سرور رسانیده علیه و علی الصلوة و سلام از زمین جاکشی
 است که سب لعن کرده و شهادت داده و مساوی اوزبان گفته ابو بکر صدیق سلامه و جاکشی علی رسول است
 علیه و علی الصلوة و طهیت و نعم فاسد خود دشمن اهل بیت تصور نموده بر سب لعن اوزبان و از زمین نیاید
 ناسب با و منتضیان و نایب دین است خدا کند پیش از آنکه ابو بکر عمر و سایر صحابه را هم اهل بیت اهل
 علیه و علی الصلوة و سلام دشمن بودند و بعضی و عدوت آلی محمد است باشند اهل بیت اهل بیت اهل بیت
 اهل بیت سب کنند و تقیم تمامی اکابر صحابه بنمایند و سود و غنای بزرگان دین بپایان از زبان رسا
 دین باب غیبت ایشان با اهل سنت مرقم میکند و چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را دشمن و لعن
 و تشیع ایشان قائل از غریبی اهل سنت است که بعضی معین ماکه با انواع کفر مبلای بود و احتمال اسلام و توجیه
 نمی گویند و طلاق لعن بروی توجیه نمی کنند بر کافران علی الاطلاق لعنت توجیه میکند اما بر کافر معین
 توجیه نمی کنند از آنانی که سود و فایده او بدلیل قطعی معلوم شود و در وفض می تماشایی ابو بکر و عمری باشند
 لعن میکنند و اکابر صحابه را سب لعن می نمایند و با هم همه سب سلاطین و دین محبت در دو مقام اختلاف
 عظیم است میان اهل سنت و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت به پیوسته خلفا و اربعة قائلند و هر چهار را خلفا و
 برحق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده است که خیار از منیبات است خلفا بعدی ثلاثون سنه و این مدت
 بخلاف حضرت تمام شده پس مبعوث از حیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت برحق باشد خلفا
 انجا حقیقه خلافت خلفا و ثلثه بنمایند و خلافت ایشان را بتحصیل ثلثه سببی سازند و امام برحق
 غیر از امیر دیگر برانند و بدین که از امیر بخلفا و ثلثه واقع شده بود بر تقیة محل سب کند و در

علمای یقین آن فرموده اند و حدیث و عار از هر درجیه و علم الیه صلوات و سلام مراد از هر چه در این علم و علم
معروف است قال ابوهریره حضرت جبرئیل علیه السلام علی الیه وسلم فقال من یطیع منکم و یطیع الله
فیض فیضه الیه ثم لایسا ما یقبضه یزد و یزکات خلقی فافاض رسول الله علیه و علی الیه وسلم
مقاله نصیحتی الی صدرک فانیت بعد ذلک شیا پس بجزو هم خود شخصی بزرگ دین را چنین مایه زدین و
و طعن در حق او جابجاست از نصیحت و در ست این همه که با او افتاد و حضرت است که سر از بقیه
ایمان بر دین اندازد اگر فرضاً بقیه در حق او بجزو نموده آید چه خواهند گفت و احوال او را که بطریق او اتر
و از فضیلت شیعیان متغول گشته اند و همین کلمات قدسیه اگر در دین خلافت و مملکت خود و حجت خود اختلاف
نماید و هر چه بقیه همین قدوس که حضرت خلافت خود نماید و اطلاق خلافت خلفا نموده را با هر که از او
از کمال حجت خلافت خلفا نموده و بیان فضیلت شیعیان بر هر ست علی حد او ای ان تقیه که مملکی غیر از صدق
صوب ندارد و بقیه رفع آن صورت نمیدارد و ایضا احادیث صحیح که بعد حضرت رسیده است بلکه تا هر که می گشته
که در فضیلت حضرت خلفا نموده و غیر ایشان دارد گشته است و میسی و از ایشان بشیر بخریده است آن مایه را
چه جواب خواهند گفت بجزو که بقیه در حق حضرت چه بجزو علی الیه صلوات و سلام مجوز نیست چه تبلیغ میجو
لازم است علیه صلوات و سلام و ایضا قرآن که درین باب نازل گشته اند تقیه ایجا منصوبست حضرت
حق سبحانه و تعالی ایشان از صفات و اوصاف را باب معقول است که بقیه از صفات جانت است باسد بعد
از نسبت ملوک است بکم بشیر حق بقیه که با او ستایا یک روز یا دور در کار خویش نموده آید که پیش
دارد تا سی سال در به بعد این صفت جانت ثابت نمودن و حضرت تقیه و دشمنان
بباز است که است اصرار بر صغیر کبر گفته اند اصرار بر صفتی از صفات را باب شفاع
با عیای اتفاق چه خواهد بود و کاش قیامت این امر را بفرستند از تقدیم شیعین گروهی اند که شفاع
جانت میرسد و بقیه خیر را کرده اند که شفاعت صفت تقیه را که از صفات را باب انجانی است
می بینیم که بجزو از انبیا که در دوازده و بلیه ایون خیر می نمودند بلکه گوئیم در تقدیم
بجای این است میرسد حقیقت خلافت او بر حال خود است و در به ولایت و در به برایت او که هر چه در
و هر چه بر حال خود در انبیا تقیه مقیص و توهم لازم است که این صفت از صفات را باب انجانی است

مخالفتی را می صاحب گشت اگر صاحب با یکدیگر مخالفت نمایند هم امضای کنند اما که کرم صاحب کرام دهم و بر بنیاد
 با یک سر و علیه علی که معلومه و اسلام و اطمینان حکم نموده با وجود تزلزل می ذم بر خلاف ایشان نیامده و برخلاف
 ایشان منع دارد گفته چنانچه گشت اگر این خلاف گفته کلان و عید خاکی شتی نمی بینم چنانکه در کتاب طلاق سر
 علیه علی و معلومه و اسلام منع صورت میسر نموده منع آن صوره آمد و بعد بران منع تریب گشت قائل به تریب گشت
 تنالی یا ایها الذین امنوا لا تؤمنوا فوق صلیت النبی و لا تبعوا دایا قول کجه بعضکم لبعض تحبط احکامکم انتم
 و ایساری بر خلاف عظیم واقع شده بود حضرت فاروق و سعد و معا و حکم قتل آن ایساری نموده بودند دیگران تعلیف
 حکم کرده بودند و قبولی را می آن سر و علیه علی هم معلوم است و النبیات حکم تعلیف ندره بوده هو ا جمع و و
 اختلافات گسیار است ازین قیاس بر تریب گشت که در بیان قرطاس نموده بودند آن سر و علیه علی
 و علیه معلوم است و برینا دعوت طلب قرطاس نموده بود تا ازیرا می مجری نویسنده می گفت قرطاس این را
 و جمع دیگر منع زبان قرطاس نموده حضرت فاروق از بیجا گفته بود که ما بیان قرطاس صحتی نشده و گفت
 اگر آب لهد طغان ازین راه بر حضرت فاروق دیگر کرده اند و باها طعن و تشنیع کشاده که دارند می گفتند محمل
 طعن نیست زیرا که حضرت فاروق و سب بوده که زمان وحی منقطع گشته است و حکام سادسی تمام شده غیر ساد
 و جهتها و ادوات حکام کنایش نامده دین و قیاس بر علیه علی و علیه علی و اسلام بر می خواهند
 از امور پنهانی خود بگویند و دیگر افراد آن شرکت حکم نماید و ای الا بصار پس صلاح در آن دید که در خط و علیه علی
 ایشان را تصدیق نماید و او به رای و جهتها دیگر کنایات باید نموده حسنین ^{علیه السلام} قرآن مجید را مآخذ قیاس
 و جهتها و سب و مستنبطان را کافی است حکام را از انجا استنباط خواهند نمود و توضیح کتاب لهد تواند بود که برای
 آن باشد که قیاس بر این معلوم کرده باشند که این حکام و حدود و نوشته آنرا اما خدا آنها را کتاب است نه دست تا که
 سنت نموده و این پس حضرت فاروق از جهت شفقت و مهربانی بوده که آن حضرت و شد و نهج امری تبلیغ
 نگشته چنانکه امر بیان انصر و علیه علی و علیه علی و اسلام نیز برای آن بوده نه و چون او دیگران ازین هم استنباط
 آن بود و بهند و اگر اتومی برای وجوب بودی و تبلیغ آن مبالغه فرمودی و بجز و حکام ازین آن نمودی
 سوال حضرت فاروق در آن وقت گفته اهل سنت و جماعت را از آن چه باشد جواب حضرت شاید در آن وقت
 نپذیرد باشد که این کلام ازین ^{فاروق} در ^{فاروق} بی قصد و غیبت واقع شده است چنانچه از لفظ اکثیری متوجه میشود

بهر کسی تعلیف است
 بود و صحت آن در سیر
 و تفسیر آن

نوروزی

[illegible]

[illegible]

و نهائی می مستوره را میزند و بیخ خرق حجب و ستار را بعباس شهوت نکند از ابرس معلوم شد که آنچه
 از غیر نوشته است از عجز خرق سنانی خبر عدم جواز حجب نیست آن خرق و دیگر است این خرق دیگر
 فلان کن من لم یترک من و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعتی لم یطغ علیه علی الله الصلوة و السلام
 مکتوب چهل و یکم شیخ فریدان میسر صدد یافته در بیان آنکه مرتب نهایت نهایت مرتبه پیش می آید
 که در آن سوطن با حجاب مصفا شده از تمام دانه امکان بود و بیایه المدح و الصلوة و بعد علیه و علی الله
 الصلوة و السلام و نسبت عروج مرتب نهایت نهایت مرتبه پیش آمد که مرتبه آن سوطن با حجاب مصفا شده از تمام
 دانه امکان بوده پس اگر در آن سوطن سلوک نموده قطع کرده شود که از یاد از هنرناظران
 امکان قطع میسر شد باشد ظریف که کسی مسافت طویل را از آن مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که اثر
 امکان نسبت مرتب و جوب فنا و فنا هیچ مصداقی نیست کاش که حکم فطره و نسبت سبقت
 بریای محیط پس اچار بقوت باسی خوش بکوی دست و توان رسید و بچشم و انشی توان دید
 لا یصل عطا الملك الا سلاطیه **چهل و دوم** بنو امیه جمال الدین حسین علیه السلام الدین
 و بیان آنکه از آن سوطن سیر و افاق و نفس و نبات نمودن تخلیه و تجلی از آن سرخس نمودن حضرت
 ایشان از آن سوطن نهایت نهایت است و آن نفس فانی نبات فرمودن بنمایه هدایت سلوک
 احمد مدد است و بعد از صلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آل الکرام و صحابه و انصار و ائمه و اولاد و فرزندان
 نهائی فی الدین بگویند و چون سالک به این تعلیم و تکلیف انیت بکمالی حل سلاطیه نهائی نماید
 و نبات نشاء و مجاهدت سلویه پیش کرد و در کتب معلوم کند و انصار و اولاد با اخلاق ستم تبدیل نماید و توبه و انابت
 میسر گردد و چون از آن سوطن در صبر و توکل و رضا حاصل آید و این متکا صلا و عبادت و مرتب و عالم
 مثال باشد و نه خود را کند و نسبت و از اول صفات پاک و مصفا نماید بر آنکه سیر فانی را تمام کرده و از این طایفه
 و تحقیق احیاء و یزید و طایفه الصلوة و السلام فی الدین و مثال بصورت نوی از انوار ستم بر آن قرار داده اند و مثال صفات
 طایفه رابعه و رومی از آن انوار و متکا صبر شده اند و سیر را طایفه طلب آید و نه و مرتب و ترتیب طایفه که به نام
 طایفه ستم سینه که نشان صفات طلب ملک را طایفه رکن طلب آید و در مثال بصورت نورس و عکاسی روح و صبر و نور و
 زار و صفت طایفه ستم سیر فانی آن که ستم سیر فانی از صفات و غیره ظاهر و در مثال ستم سیر فانی از صفات و غیره ظاهر و در مثال ستم سیر فانی از صفات و غیره ظاهر

نیشی بصفا می خود را حاصل آید تیرگی خود را و ثابت کرد چون سلاک وین سیر ساحتی و مساوی و ظهور و
 در عالم شمال که از جمله افاق است شباهدی نماید و فعال خود را و این عالم را سیر می بینی بنید که سیر و اتفاق دارد
 بر چند این سیری حقیقه سیر نفس را که است و حرکت کینی است در وصف و اتفاق و اما چون از دینی می چشم
 نظر و اتفاق است یعنی سیر خیر آفاق و تنگ بست تمامی این که اتفاق منسوب است تمامی سیرالی بعد از
 داده اند و قیام هر دو طریق سیر که شده و تغییر لوک باین سیر نموده بعد از این سیری که واقع شود و از سیر نفس می
 و از این سیری میفرمود و فایده وین معنی ثبات میماند و وین مقام حصول جلیه باشد و سیر و نیز قابلیت
 این چه کرد و اندک غزال و ملکوس است که با او است و در ایامی این اضاف ظاهر کردند و این اضاف بر
 تجلی او و غایت از این است که جامع باشد سیر را سیر نفسی بر می آید که نفس را ایامی غزال و ملکوس باشد
 فایده سیر را که است و این سیر پنج و سیر فانی که گشت که اعتبار است سیر آفاق می گشت اندک سیر و اتفاق
 وین سیری که حقیقه سیر غزال است و در ایامی این سیر را سیر عشق و عاشق گفته اند
 این صورت از هر دو است که کان پذیری صورت از نور است که این سیر را سیری بعد از این اعتبار است
 که گفته اند که آنک که دین سیر خلق و اتفاق بعد میگردد و در خلقی و دیگر اتفاق میاید زیرا که ظاهر را بعضی
 او صفای هر نصیبت و دینی بخیر پس گویا سیر و سما و اتفاق می گشت این است نهایت تحقیق و مقام
 و تحقیق که کلام صفا مقام را چه حال شده باشد و تکلم کلام را تا چه مراد بود و هر کس را نمانده فهم و دریافت خود
 چیزی را بگوید و تکلم از کلام خود را داده معنی بنماید و سماح از همان کلام معنی دیگری فهمد ایشان نفس را
 بی تکلف سیری میگوید و دینی شامی از این قبایلی با مدنی نماند و مقام وصال و اتصال می نگارند و این
 ملاقات برین غیر بسیار که آن می آید لاجرم و تفهیم و توضیح آن در کتاب عقل تکلف نموده می آید که باره این
 تحمل از کلام ایشان مانده است و باره از راه افاضه و الهام آمده و سیر آفاق می گویا حقیقه مناسب تمام قیامت و
 تجلی مناسب تمام بقای این سیر نفسی را نهایت ندیده اند و در مقام قطع آن اگر چه بعد از این شیوه و حکم نموده اند و
 که شمال را و صفا و جلیه نهایت نیست پس از این در مرتبه سلاک و تنگی است و غایت او را بود و در میان آن
 که آوازه شد پس فضا که بود و تنها چگونه می باشد گفته اند که اگر چه عمری نماند و خود بود و در میان آن
 بنای آفاق می و سیر نفسی حاصل شده و اتفاق هم ولایت میماند نهایت کمال را تا انجام میزند بعد از آن اگر چه

و این سیر را سیر غزال میگویند و در ایامی این سیر را سیر عشق و عاشق گفته اند

از این صفت خود را و در این سیر
 نفسی تجلی از این سیر است

و این سیر را سیر غزال میگویند

که این فقیر را به یک آن مشرف ساخته اند که بهیچ وجه و سلوک است و خلیفه و جلاله بجا می آید
 اند و تصفیه و تزکیه در آن موطن باشد که مقررین و سیر لغزش در آن مقام شخص سیر آفاق است و درین تصفیه
 سیر است و درین تجلیه و تخلیفین جذبه و محصل سلوک است و لغزش شامل آفاق یکین تقدم و آفاق سیر تجلیه و
 است و تصفیه را بر تریه سبقت و آفاق است و ملحوظ نظر لغزش است آفاق پس ناچار درین طریق راه فرست
 و به وصول و دیگر شد که گوئیم که این طریق البته وصول است و حال عدم وصول ناچار منقوض است و حضرت چون
 بجهان و قلمای حقیقت رسیدند و در وقت باطله و کلام لغزش که این طریق البته وصول است زیرا که اول قدم این است
 است که به طریقه وصول است و موقع توقفات اینسان سلوک ایستادن و خدای تعالی که مقصود است که بجا نشد و درین
 هر دو لغزش قدم است زیرا که سلوک طیفی است و همین جذبه و محصل میوه و پس ایستادن و خلوص است و این بجا
 است که در دو این طریق است که شاه راه انبیا است علیه السلام و این بجا است و این بجا است و این بجا است
 وصول می تفاوت و مرتب و جرات هم رسیده اند و آفاق و لغزش که یک گام قطع کرده کام و یکجا و آفاق و لغزش
 اند و مایل از سلوک و جذبه فوق برده زیرا که نهایت سلوک است نهایت سیر آفاق است و نهایت جذبه است
 سیر لغزشی و چون سیر آفاق و لغزشی نهایت رسیده مایل سلوک و جذبه تمام گشت بعد ازین سلوک نه بهیچ وجه
 خود فهم می جذبه و سالک سالک مجذب نیست زیرا که نزد اینها اولای آفاق و لغزش قدم کماهی نسبت از لغزش
 عملی می باشد و سیر لغزش صرف نماند و بهیچ وجه تمام نماند بزرگی گوید **ص** فخر که پس نیک پس بدود
 که چه کسی تک نماند خود بدود و چنانکه گذشت و دیگری فرماید و آگاهی من است از این که این بجا است و این بجا است
 برای صورتی که مراتب آگاهی ما و راه حق و ملائکین آن براه باید و وقت که بهر آن من و بندگانم باین من که بوسل
 ایشان درین راه چشم و کار و دام و بهیچ سطرش ازین مقوله که بشا ده و طریقت سمیع الف با انبیا
 گرفته ام و کلمه مولود از توحید تشریف شان حاصل کرده ام اگر علم و دام فیض ایشان است و اگر معرفت است
 هم شادکامان ایشان طریق اندراج الهیای فی ابدایه ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت به جذبه و جهت توحید
 از ایشان اخذ نموده و بیک نظر ایشان آن دیده ام که مردم در این بینند و بیک کلام نشان آن با تمام
 که دیگران درین بینند **ص** که بهیچ زیادت یک نظر شمس من به طریقه و بزرگواران که چه بجا است و این بجا است
 که گفت **ص** نقش بند عجب قافله سالارانند که بر مداره پنهان بحجم قافله را از

علوفطرت و سمو جبهت ابتدا سی طرفت را که برهنی قرار داده اند سیر افغانی را در ضمن آن سیر قطع نمود
 سفر در وطن در عبادت ایشان کنایت ازین سیر است و در طریق این بزرگواران راه اقرب است و
 به وصول نزد دیگر سیر دیگران بهر سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در بهر سیر می کنیم
 با جمله طریق این بزرگواران میان سایر طرق مشایخ قبول هر جمیع هم بسیار است و خصوصاً اگر کسی
 ایشان توان گفت که فوق اگر کسی مای که نشان است ازینجا که فرموده اند نسبت مافوق همه است
 و نسبت حضور و اگر کسی مراد شده اند لیکن چون در ادای آن فاق و نفس و درای سلوک و جذب و اولاد را
 در کمال نیست و گذرگاهش تا چنان بزرگواران نیز ازیردن آفاق و نفس خبر نماند و از ادای سلوک
 و جذب سخن نماند و بلند از کمال است می فرماید لعل بعد از فنا و بقا هر چه بیند و خود و بیند و هر چه می شناسد و خود
 می شناسد غیرت و ایشان در وجود خود و خود افکند و انصاف و در سجایه و همه و همه که این بزرگواران هر چند ازیردن
 این خبر داده اند اگر قافله نفس می بیند و خود را نیز و گاه آفاق تحت لاسانند و علت غیرت نفسی آن
 نماند حضرت خواجه بزرگ قدس سره می فرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و هسته شد آن هر غیر است بحقیقه کماله نفس
 آن باید که در نفس نماند ولی بنده بر نفس نیست و هر دم از بوی نفس و در پیش آید
 نفس نماند و یک نفس پاک و نفس با هم که در پاک از روح خاک و اینجا سیریت باید و نیست که نفسی
 غیرت دیگر است و تقاضی غیرت دیگر نشان باینها و اگر گفته اند که ولایت بریردن جذب و سلوک و آفاق و نفس و کمال
 نیست زیرا که در ادای این ارکان از بدو ولایت مبادی و مقدمات کمال است نبوت است که ولایت از آن خبر و بلند از
 است و گاه است که از تصبیاب یا علیهم الصلوٰه و تسبیح و تالی از سایر اسم به تجت و درشت اند یا علیهم الصلوٰه و تسبیح
 این دولت است که گفته اند و این راه جامع جذب و سلوک قطع منازل بعد نموده و در ادای سلوک و جذب و کمال
 نهاده اند و از امر غلال تمام بریردن رفته نفس را در کمال آفاق و کمال گشتند و از این مقام تعلی ذاتی برقی که
 دیگر از کمال برقی و نشان از کمال است بلکه معالیه این بزرگواران فوق جمیع است چه برقی و چه غیر برقی
 زیرا که تعلی خواست و غلبت می بیند و غلبه از غلبت برین بزرگواران کوه غلبت است و این بزرگواران جذب
 محبت الهی است جل سلطان و چون بنیاد بی غایت خداوندی جل سلطان و عظم شأن این محبت ساخته
 فصاحت استیلا می باید و قوت و غلبه پیدا میکند از جا رحمت ماسوی مدینه قدره در روز دال می

بی آرد و ملحق گردد فارسی غیر بتدریج مرتفع میگردد و چون صاحب دولتی را بسیار استیلا و محبت خداوندی حاصل
 سلطانان محبت ماسوی بالکل زایل گشت و محبت و گرفتاری جناب کدوس خداوندی بر سلطانان بجای آید
 تا چار و صا و بیل و غلات روی و با تمام مرتفع شد و متعلی با اطلاق حمیده گشت و مقامات مشرفه متحقق آمد و در نتیجه
 قافی تعلیق و اشت با بی مونه سلوک تفصیل بی ریاضات و جادیت شده میسر شد زیرا که محبت و اخلاصی علی طاعت محبوب دنیا
 چون محبت کمال رسید طاعت تمام حاصل آمد و چون طاعت محبوب بر وجه تمام باشد قوت بشری حاصل گشت
 مقامات عشره میسر شد و همین میر محبوبی چنانچه سیر ذاتی پست آمد سیر نفسی نیز انجام رسید زیرا که محبت
 صادق فرموده علیه و علی اگر اهل صلوٰه و اسلام لزوم من آید و چون محبوب مادرای آفاق و فلان است و این
 نیز حکم میست آفاق و فلان باید گشت پس تا چار سیر نفسی را نیز در این گشت و دولت میست حاصل گردید پس
 نیز گواران دولت محبت را آفاق کار دارند و بانفس بلکه آفاق و فلان تابع کار ایشان است و سلوک و جذبه
 معارفشان سرایه این بر گواران محبت است که طاعت محبوب آنرا لازم است و طاعت محبوب بر موطا ایشان
 شریعت است علی صاحبها الصلوٰه و السلام و اینست که دین رضی اوست تعالی پس علامت کمال محبت کمال
 ایشان شریعت آمد و ایشان کمال شریعت موطا علیه و علی و خلاص است خلاصی که در صبیح و حال و حال صورت
 بندد و در هر حرکات و سکات متصور است که در نصیب مخلصی است بفتح لام مخلصا و لام ازین هما چنانچه
 و مخلص علی خط عظیم شنیده باشد نزد بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و جذبه و تقیید
 ظاهر و غیرش از اطلاق رویه و اوصاف ذیل که گشت آن همه و نام گرفتاری است بانفس حصول مراد است و هوای
 نفس است پس از سیر نفسی چاره نبوده و اوصاف و تسمیه بصفا حمیده سخن گذرند و سیر آفاق خارج از تصور است
 و در ضمن معتدیه بآن متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بوسطه گرفتاری نفس است و چنانچه
 که کسی دوست میدارد بوسطه دوستی خود دوست میدارد و اگر فرزند و مال را دوست میدارد
 برای متاع و متعلق خود دوست میدارد و چون در سیر نفسی دوستی خود بوسطه استیلا و محبت حق جل
 و علا لیل گشت و فرزند و مال و زمین آن نیز زایل شد و پس از این ضروری آمده و سیر آفاق
 بعین و ضمیر آن میسر گشت ایند از سیر انبیا علیه الصلوٰت و السلامات بانفس مقصود گشت و آفاق بی نظیر
 و ضمن مستقیم شد و بی سیر ذاتی هم نیک است اگر فرصت قطع آن بدین مدتی نکل و توقف انجام آن

رسانند اگر فرصت قطع آن نهند و توفقات مبتلا سازند نزد یک است که آفاقی را در اول بالا یعنی
 شمرده شود و از معلوم حصول مطلوب ابتدا نموده باید سیر لغشی هر قدر که قطع کرده شود منتظم است که از سیر محسوسه
 رفیق است لغت عظیم است این سیر را انجام رساند و بیرون دایره لغش خرد چه در کاست
 کسی توانی لغش را در مرتب آفاق مشاهده نماید و لغش را خود را آفاق معانی که چنانچه
 صفای قلب خود را در مرتب مثال معلوم سازد و آن صفای صورت نورخ به بند چار و چند
 خود را که نظر باید و لغش را در صفای آنرا احوال کند شکی مشهور است که در او از دو ساله طبیعت است
 چه بود بعد این بهیم خود توانی احوال خواهد دریافت و خبر من صحت و قسم خود معلوم خواهد ساخت
 آری سیر آفاقی علوم و معارف و تعلیمات و ظهور است بسیار دارد و اما جمیع آنها را هم به ظلال است
 و تلمی باشد و مثال هرگاه سیر لغشی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در مثال و کثرت تحقیق
 آن نموده است سیر آفاقی باید که بطل بطل متعلق شود چه آفاق همچون غل است مر لغش را در مرتب
 بر ظهور و اسما باشد که احوال لغش را که در مرتب آفاق مشاهده می نماید و صفای تعلیم را از بنجام
 میسازد در گذشت که کسی در خواب را در واقع در عالم مثال خود را با و شاه بزند و خود را قطب و
 آنجا مشاهده نماید فی الحقیقه نه او شاه است و نه قطب است بلکه و قطب است که در خارج این مشخص
 کرد و خایه مافی الالباب ازین خواب و ازین و چه استعدا و پادشاه است و قابلیت طبیعت را معلوم می
 کرد و بانی باید کند تا معلوم از قوت بغیر آید و از گویان آغوش سید و دانش فیض ترکیه و تجلیه منوط بسیر
 بنمونه است و سیر آفاقی دیده است استعداد و قابلیت ترکیه و تجلیه است پس تا خارج بسیر لغشی خود را
 ترکی و ظهور و بیدار و بوجوب خود را صفتی نماید فی الحقیقه از غایب بصیرت و از تحقیق بهای بی بهره است و انا طویر
 بجز نبوت نیست بنابر این ناچار سیر لغشی بر الی الگشت زمانی برای اندک مقام قائم و طبعی برای سیر
 و سیر بر هر طریقی بجز سیر لغشی صورت بند و کیفیت الوصول الی سعاد و در حد فعل السجالات در این خوف
 سعاد انا را چون در سیر لغشی علمی می که بدست ساک منسوب بوده زایل دیگر و در کفرای که خود را
 منسوب نموده کفرای دیگران و همین زوال کفرای است از نور زایل دیگر و در کفرای دیگران بود که کفرای
 نبود چنانچه تحقیق آن را که گشت پس آید که لغشی تمام گشت و ساک همین که سیر کفرای دیگران بجا نیست
 بلکه

حضرت جل سلطان ذوق یافت است ندافت این سخن مقام اندک نهایت است که مومن جذبه عالم
این بزرگواران است و لکن مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص با نهایت لیکن چون چاشنی از نهایت
دریدت درج کرده اند ذوق یافت آنجا نیست و چون از جذبه معامله میرون رود و از ابتلا و سخطای ذوق یافت
نیز درنگ یافت رو بدم آن ذوق یافت باشد ذوق یافت چون کینه نهایت رسید یافت میسر گردد و ذوق یافت
منفوق بود و چون ذوق یافت در منتهی منقوض است ناپا را لذت و علوات و حق وی کمتر است منتهی ذوق یافت
را و در قدم اول گذشته است و تا آخر محمول نماند و بی علوات و بی مرکز گشته کان رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه السلام و در کمال متوکل الخوان دایم الفکر سوأل چون منتهی را یافت مطلوب بیشتر ذوق یافت چنانچه
منفوق گشت و منتهی چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از فحش یا جواب دولت یافت نصیب باطن نبوی
که پس از فحش تعلیق او که بظاهر خود است این دولت بیشتر گشت است و چون باطن را از ظاهر او تعلیق گشت
است ناپا را نسبت باطن بظاهر سر است کند و از یافت باطن ظاهر ذوق بگیرد و لذت و نشو و پس باطن نبوی
یافت مطلوب حاصل بود و ظاهر او را ذوق آن یافت نباشد باقی ماند ذوق باطن که یافت نصیب است
چون باطن نصیبی از نبیونی یافته است آن ذوق او را از عالم نبیونی خواهد بود و در درنگ ظاهر که سر سر چنان
خواهد درآمد پس بسیار است که بظاهر نبیونی ذوق باطن نماید و باطن نیز در درنگ خود بی علوات و لذت ذوق
چون دیگر است و ذوق بی چون و دیگر چون ظاهر از ذوق باطن او خبر ندارد و عوام ظاهرین از باطن نبیونی
چون خبر خواهند داشت و خبر از آنجا نصیب ایشان به خواهد بود و ذوق که به فهم نشان و لذت ذوق ظاهر است که از
عالم چنان است از اینجا است که عالم ذوق صحیح و منطرب و دشمن اینها که از احوال ظاهر است و از اذواق
صورت نروا ایشان عزیز الوجود است و عظیم القدر بلکه بسیار است که اذواق و مواجید را منحصر درین
امور دانند و کمالات و ولایات را در غیر این امور انکار نمایند و اینهم اندک سجا و سواد و کمال احوال
ظاهر نسبت باحوال علم چنان دارد و نسبت به چون نصیبی دارد بلکه ظاهر او منی و درایه یک ظاهر نبیونی
آن ذوق حاکم است هر چند بیافت باطن ظاهر اطلاع دارد اما ذوق آن یافت را نمی تواند دریافت
پس نظر بظاهر توان گفت که منتهی را یافت میسر است اما ذوق یافت منقوض است و در سبب شایان
طریق عالمی که ذوق یافته ثبات نیامند با وجود فقدان یافت بدست گشت که این بزرگواران

چاشنی از آنها خارج نمایند و بطریق الککاس بر روی از نهایت مدخل مبتدی کشیدی اندازند و چون فایده
 مبتدی بیاض و قرمز است و وقت تعلق در میان ظاهر و باطن او ثابت است تا چنانچه بر تو نهایت و آن چنان
 ولایت از باطن بظاهر مبتدی می رود و ظاهر را بر بزرگ باطن او منصف می سازد و ذوق یافت بی اختیار و ظاهر
 را میگرد و پس است آنکه در مبتدی حقیقت یافت مقصود است و ذوق یافت حاصل آفرین بیان علو و سطوح و کما
 تقبیلند و قدس احدی تا لی سرانجام فوت نسبت علیه آفرین معلوم میشود و چون تربیت و کمال تمام این بر تو
 در حق مردان و عابدان مفهوم می گردد و قدم اول بخود دارند و اندازه حوصله می کشند و طالب صادق عظامی فرزند
 و جلا در این عظمی و الککاس تربیت اوی تا بصحیحی از شاخ سلسله بگیرد پس بعد از آنکه سر را از این
 نهایتی فی البدایه که ازین بزرگواران مساوی شده است و متبناه اند و حقیقت حق تر و دارند و تجویز می کنند که
 مبتدی این طریق را بر این روشی دیگر باشد عجب است که مساویه مبتدی این طریق با نهایی طرق دیگر
 که با فیه اندیش این را انداج نهایت در ولایت ازین بزرگواران سر بر نهاده است و این عبارت ولایت بسیار
 نادر و مقصودشان است که درین طریق شیخ مبتدی تبویه و تصرف خود و چشمتی از دولت نهایت خود و بطریق
 الککاس مبتدی شد عظامی فریاد و در بیت او نمک نهایت خود متخرج می نماید مساویه که به است و کمال تا کمال
 و حقیقت آن چه کنایه است تر و دست و این اندک و وقتی است پس عظیم مبتدی این طریق بر چند حکم منتهی ندارد
 و از دولت نهایت بی نصیب نیست و وقتا اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق وصول و طی نماید آن مبتدی
 از دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذره نمک کلیت او را سلیم و نمکین خواهد ساخت مبتدی این طریق
 دیگر که از نهایت دور از کارند و قطع منازل و طی مسافت را بر بار وای هزار وای اگر ایشان را فرصت قطع
 نهند و طی مسافت و حق ایشان تجویز نمایند و چون در میان مبتدی این طریق و مبتدیان طرق دیگر
 هیچ گشت و فرست این مبتدی بر دیگر اباب بدیت لازم شد باید دانست که در میان نهاییان خطرین و طرق
 ازین فخر حق است و فرست این نهایی بر نهاییان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه بهر بی نظریه
 سلا و نهایت سلا هر طریق مثل خست این سخن با ازین باور دارند یا نه اگر بر نهاییان نهایت نماید و طراند
 که بدیت و نهایت آمیز باشند نهایت دیگر این است و نیاز خواهد داشت و با چای نهایت نهایت خواهد بود
 C بلکه گوشت از بهارش بدیت و سلسله دیگر را میگوید که نهایت با حصول حق است

و عظمی از تقبیل

و از انشا برکت خود میگوید پس از حق کجا خواهد یافت و نهایت شمار و راق چه خواهد بود که لازمی حق میسر میم
 جوی سلطان و زکات طاعت که رنجته اصل الاصل می بودیم و از تعلیمات اعراض نموده تجلی را می جوئیم و ظهور را طلب
 گوشت خام را در لطف بطور حق و چون لطیف مراتب متفاوت است انیک لطیف با لطیف دیگر میسر و یکم
 از ان لطیف و دیگر با لطیف است که قدیمی تیرگی می باشد از ان مقامی حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بیک طیف
 است اما واسطه است نیز زبان و دست که طول عرض دارد که از امارت مکان و علایم حد و است بهجت او است
 دستها و سبحانه چون دیگر گوشت و دیگر که در آن است و قطع میشود نیز چون دیگر گوشت است و جسمای سر نیز با وجود
 چون و چندین بقوت چون و دیگر که قطع آن مناسبت چون می نماید و چون می چون می گرداید بجا کمان
 بی سر و برگ و حقیقت معلوم و دریا بند و گرفتاران عالم چون از چون چه خبر دارند از ساسی خود را اعتراض
 و گمان و بناد و انی غلبه می نمایند **س** بخیر چند ز خود و بخیر و عیب پسندند نیز سر و این قدری فهمند
 که نهایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه نهایت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز حق است
 سبحانه و نهایت ایمان با نهایت این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات متحد نیست بلکه با یکدیگر تسبیح مناسبت ندارند
 پس تا آنکه جمعی از مباحثی میسر شده باشد که در ایمان بود و در نهایت آن بزرگواران علیهم الصلوات
 و التسلیمات باشد پس است که نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت در میان خوایف علی تفاوت و در جاتیم
 ثابت است یا آنکه گوئیم که همه نهایت خود را وصول بحق میدات پس لطافه لیکن بسیاری هستند که غفالی
 ظهور حق را بحق میدهند تعالی و تقدس با وجود تفاوت و درجات الظلال و ظهور پس نهایت جمیع را
 نهایت تقدس الیه وصول بحق نشد تعالی و تقدس بلکه بر عزم هر یکی منتهای اوقی است سبحانه پس اگر بگویم
 یکی غفالی و ظهور حق نشد تعالی و تقدس که نهایت دیگر است بر عزم تحایر و نهایت آن یکی وصول
 بحق باشد تعالی که را و از آن ظلال و ظهور است چرا مستبعد بود در اصل انکار و شبهه باشد **س** قاضی
 اگر کنند برسان بکسله این سلسله را و دنیا انقدر لذت و دنیا و اسلافنا و امرنا و ثبوت اقلنا و انصارنا علی العزم الکفرین
 مکتوب **چهل و چهارم** به محمد صادق و صاحب محمد موسی صدور یافته و جواب استفتا را که از او صادر است
 و چه برسد به بود بطریق داون اگر اید عام شریع و انصاف پسند که از احب اهدی عید الخیر چه معنی است محمد

وجود نفس امری یکتا چون جهت هدایت و تعلیم است توهم جمیع تعینات و جهت این جهت بنیالی است چون
 گردد و صورت زید مثلاً که در مراتب می نماید نفس امر در مرتبه تسبیح صوت کاین نیست زیرا که آن صوت مذکور
 مرتبت و در دروی آن مرتبت بلکه وجود آن صوت در مراتب باعتبار توهم است و پس از آنکه خالی از آن در مرتبه
 حصولی نیست و این وجود و یکی و ملاقات خالی که صوت را در مرتبه پیدا شده است نیز نفس امریت لهذا اگر کسی گوید
 که من صوت زید را در مرتبه دیده ام عقلاً و عرفاً و این کلام صادق میدانند و حق می گنجاند و چون مبنای بیان بر
 عرف است اگر شخصی گفته بود که من صد مرتبه صوت زید را در آئینه دیده ام می باید که حالت نشود پس من تصور هم عدم
 حصول آن صوت زید در مرتبه نفس امریت و هم حصول آن صوت و در مرتبه هدایت و تعلیم توهم نفس امری نفس امر
 سابق مطلقاً نفس امریت نفس امر را حق توسط توهم و تعلیم است عجب مسامحه است هدایت توهم و تعلیم که نفس امریت
 اینها همان هدایت نفس امریت است اولاً و لا حاصل شد نفس امریت و لا یک نقطه جواله است که اعتبار توهم و تعلیم
 دائره و خارج ثبوتی پیدا کرده است و بیجا هم عدم حصول دائره در خارج نفس امریت و هم حصول آن دائره
 و خارج باعتبار توهم و تعلیم نفس امری لیکن عدم حصول دائره مطلق نفس امریت و حصول آن دائره باطل
 توهم و تعلیم نفس امریت پس اصل مطلق است و ثانی مقید است پس باطن فیه وحدت وجود مطلقاً نفس امری است
 و نقد وجود باعتبار توهم و تعلیم نفس امری گشته پس ملاحظه و إطلاق و تفهیم در بیان این نفس امریت ناقص نباشد
 و جمیع تعینات ثابت نبود سوال چون زوال و هم جمیع و اجماع فرض کرده شود وجود و همی و نفی خالی
 چگونه ثابت باشد جواب این وجود و همی میسر در خارج و هم حاصل شد است تا زوال هم حاصل گشت
 بلکه بصورت حق جل و علا در مرتبه و هم حاصل گشته است و اتفاق پیدا کرد که باجه زوال و هم خلق زید در
 وجود و همی باین هدایت که کند که حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه تسبیح و هم خلق فرموده است و چون خلق او
 تمام مرتبه که باشد از احوال و خلل محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی چون از خلل فرموده
 است باجه نفس امری گشته در مرتبه که خلق کرده است پس بر چنان مرتبه نفس امری نباشد و مخرج باجه
 بود اما مخلوق در مرتبه نفس امریت و الا گفتیم که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه تسبیح و هم خلق
 فرموده است پس شایسته است که آن مرتبه را حصولی و ثبوتی نیست مگر جیس و هم در مرتبه
 آنکه شایسته مابقی چیزهای غیر واقع را نماید و یک چیز را از جزی و انا نه آن ده جیس را حصولی نیست

مگر چس و دوم نفس امر خیر تکبیر موجود نیست و این در غیر از آنکه و هست اگر بقدرت کامل خداوندی جل سلطان
 نبات است و استقرار پیدا کند و داخل تحت رزوال محفوظ باشد نفس امری میگردد پس آن در مرتبه هم نفس
 امر است و در مرتبه دیگر بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حس و دوم کرده شود نیستند و در مرتبه حس و دوم هستند
 قصه نیست که در یکی از بلاد هندوستان شعبه بانان پیش سلطان بنام شعبه بانانی نموده بودند
 و این انشا بستم شعبه بانان و شعبه بانانی این بطن آوردند و بنود بی بود و اینها را ظاهر ساختند و در مجلس شاهی
 و درخت های کلان شدند و بار آوردند و جل مجلس از آنان بادستان اول نمودند و در وقت آن سلطان
 حاکم کرد که شعبه بانان را بقل ریاست جدا کشیده بود که بعد از شعبه اگر شعبه بانان را بکشند آن
 شعبه بقدرت خداوندی جل سلطان به حال خودی ماند و اتفاقا چون آن شعبه بانان را کشند
 آن در شعبه بانانی نبه بقدرت خداوندی جل سلطان به حال خود ماند و کشیده آمد که از چنانا آن زبان حال
 خود در مردم از میوه آنها می خوردند و آنکه علامه ابن عربی و صورت متنازع فیہ حضرت حق سبحانه و
 تعالی که جز او خارج نفس امر موجودی نیست بقدرت کامل خود کمالات آنها و صفات خود را در پرده صورت کمالات
 مرتبه حس و دوم ظاهر ساخت و بود و در حقیقت ثبوت خیالی آن کمالات را در خیالی نبشیا جلوه گر کرد و در حقیقت
 اثبات بار بر طبق آن کمالات در مرتبه حس و دوم ایجاد فرموده تا خود و در حقیقت ثبوت خیالی پیدا کرد و در مرتبه
 اثبات با اعتبار نمود خیالی است لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و نبات که مرتبه
 است و در صفت نبشیا اتفاق مرغی کشته و معالای بدی باینها مربوط ساخته تا چار و دو در حقیقت ثبوت خیالی
 اثبات نفس الامر که سه است و داخل محفوظ شده پس توان گفت که نبشیا در خارج باعتبار نفس الامر هم
 در وجود ندارد لیکن بدو اعتبار چنانچه ذکر شد حضرت و الیزر گوید این فیقر که از علما معقین بودند نفس امر در مرتبه
 که تاضی بلال الدین الکرکی که از علما مشهور بود از من پرسید که نفس الامر و صحت است یا کثرت اگر و صحت است
 شریعت که بنی آن هر کدام متباینه و متمایز است باطل میگردد و اگر نفس الامر که سه است قول صوفیه که بود
 وجود قائم باطل می شود حضرت اینان در جواب او فرمودند که هر دو نفس امریت و توارسان فرمودند
 بخاطر فیقر نموده است که در بیان آنچه فرمودند بجز در وقت بخاطر فیقر نبشیا در مرتبه آورده و الا امری که در
 پس صوفیه که بود و در قائم اند محققند و علما کثرت وجود دارند نیز نمی مناسب احوال صوفیه

و مدت است و بناسب احوال علما گزشت زیرا که مبنای شرایع بر کثرت است و تقاضای حکام بکثرت مربوط است نه
دعوت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات و تسمیه و تنزیب اخروی بکثرت متعلق دارد چون حضرت علی سجانه و قتالی
بکم نامحبت آن عرف کثرت را می خواهد ظهور را دوست میدارد و بقا را این تسمیه نیز ضروری است باین ترتیب
مرتبه رضی و محبوب رب العلیه است سلطان فی شان خادم خوشم باید عظمت و کبرای او را فاضل فقار و کس
در کار است معالیه وحدت و جوهر چند که بحقیقت کثرت نسبت باو در گناه باز لهذا ان عالم را علم حقیقت
گویند و این عالم را عالم مجاز اما خفوت است چونکه محبوب اولیای گشته است و بقای ابدی است یا اعطای فرموده است
و قدرت را در باب حکمت آورده و سه باب را در پیش فعل خود ساخته آن حقیقت که بهیچ وجه نیست و این مجاز
متعارف گشته لغت جوهر چند که بحقیقت است و دایره کرانسی از آن نقطه است که لایزالا حقیقت آنجا بهیچ وجه
متعارف است مجاز نیست و بقا پسید بود مدعی این قول الخ اعلیٰ عبد المصطفیٰ ذنب بنده که چون دوست دارد
حق مجاز بنده ذنب از وی صادر نشود که او را با حق جل و علا از کتاب ذنوب محفوظ اند اگر چه با شریک ذنوب
ایشان صادر شود بخلاف انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات که از انحصارند و از صد و زنب هم از ایشان سکن
و چون ذنب از او صادر نشود و حقین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنب ایضا ضرر
ذنب درست است که لا یخفی علی ارباب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از ظهور
بدرجه ولایت صادر شده بود فان الاسلام یحب ما کان قبله و حقیقه الامر عند الهی سجانه و فی الاقوال
ان لیسنا او اخطانا و سلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیه علی که
صلوٰت و التسلیمات علی مکتوب **چهارم** بحقائق آگاهی معارف و شکای خویش
حسام الدین احمد صدر یافته در بیان آنکه عالم تمام مجالی است و صفات واجب است جل سلطان خلائق
ذات که ممکن از آن دولت بی نصیب است و قیامی بخود و حق وی الظافی در شسته اند تمامی عرض است
بوی از جوهریت نیافیه و مایه سب ذلک الحمد و سلام علی عباده الذین مطهق میخند و ما کما
از هر چه می رود سخن و دست خوشتر است از زمان غریبه نوشته میشود آسمان فرماید و طریق مراقبه
خویش نموده می آید توجیه این نماید باید داشت که عالم تمامه مجالی و صفات هر چه صفات واجب است
تعالی و تقدس اگر ممکن حیات است مرآت حیات واجب است تعالی و تقدس و اگر علم است مرتبه علم

اوست همانند او که قدرت است هم مرتب قدرت اوست تعالی علی هذا القیاس و ذلت او را تعالی و عالم مظهری
 نیست و مرتب آنی نه بلکه ذلت او را تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز کمتر از آن که جوهر آنست
 و هم بود و آن منکر ذلت و صورت باشد ^{الطریق} لان الله یخفی عن العلمیة و صفات که با عالم مناسبتی همی دارند و
 منکر ذلتی صوری دریا اینها ثابت است چنانچه در وجه تعالی علم است و ممکن نیز صورت آن علم ثابت است
 چنانچه اینجا قدرت است اینجا نیز صورت آن قدرت بخلاف ذلت که ممکن از آن دولت بی الضعیف است و قیاس
 بنور و در حق وی از ذاتی نه شده اند بلکه ممکن چون بر صورتها و صفات او که مخلوق است تمامه عرض است و بی
 از جوهریت نیافته و قیام او ثابت و واجب است تعالی و تقدس و ارباب معقول که ممکن را جوهر عرض تقسیم نمود
 از انظار مرتب است و قیام بعضی ممکن بعضی دیگر ثابت است از قبیل تمام عرض بعضی است نه از قبیل قیام غیر
 جوهری بلکه فی الحقیقه آن هر دو عرض بذلت و واجب قیام دارند تعالی و جوهریتی در میان اینها ثابت نیست قیوم صمد متناهی
 اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقه ذات بود و صفات او قائم بآن ذلت باشند بلکه در وجه ثابت
 تعالی که صفات او تعالی و هم چنین جمیع ممکنات باوقایند و اشیائی که هر یک بذلت خود و لفظ انمی نماید آن انسان
 فی الحقیقه هیچ جهان یکذلت است که همه را قیام باوست انشاء گفته و اندایند و اند هر چند ذلت تعالی را شایسته هیچ
 اشارت نیست و با هیچ چیز تعدی این معارف غامضه را کون از نظر ارباب معارف توحید و جودی خلط میکنند و
 و گویان یکدیگر ندانند ارباب توحید و جودی خبر یکذلت تعالی و تقدس موجودینند و هما و صفات او را تعالی نیز متناهی
 علی می انگارند و مطابق ممکنات را میگویند که جودی از وجود اینها نرسیده است الا تعیان شمس را بجز آن
 کلام ایشان است و این نیز صفات او را تعالی نیز موجود بود و زاید نمیدانند چنانچه علم اهل حق فرموده اند
 و ممکنات را که جمالی هما و صفات اوست تعالی نیز جودی اثبات نمیدانند غایتی مافی ممکنات را غیر از عرض که
 که قیومی نبودند و ندانند و جوهر است که قیام نبود دارد و ممکنات اثبات نمی کند و همه را قیام بذلت او را تعالی
 بنمایند سوال این تحقیق معلوم میشود که ذلت ممکن صمد ذلت واجب است تعالی و ممکن با واجب متحد است بل
 شایسته این محال است مستلزم قلب باین است جواب کویم که ذلت ممکن یعنی بابیه و ضعفیت
 او همان امر جن متعده و مخصوصه است که محالی هما و صفات واجب تعالی و این هر جن را با ذلت
 واجب تعالی و تقدس هیچ نیست و هیچ وجه تمایزی نه تا قلب مطابق لازم آید پیش ازین نیست

از عرض بیان ذلالت تعالی و قیوم جمیع شئیها دوست سبحانه سوال چون اشارت هر یک که بذات خود باطن
 انامی نماید چه بذات واجب تعالی باشد لام می آید که ذات ممکن یعنی ما هست و حقیقت او عین ذات واجب
 بود تعالی چه اشارت هر یک باطن انامی باشد و حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و بعدین سخن
 ارباب توحید و جود است جواب آنرا می اشارت هر کس بلفظ انما هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون
 احضار محبت است قابلیت این اشارت ندارد و چه عرض بالاستقلال و بالاصالة قابل اشارت نیست چون
 حقیقت او قبول این اشارت را ندارد چنان اشارت را چه بقوم آن حقیقت گشت پس ما هست ممکن چنان
 عرض نموده است هر چند اشارت انامی او بوجه عدم قابلیت حقیقه او را چه بقوم اگر شست که ذات واجب است
 تعالی و تقدس پس قلب حقیقت زشت و ممکن چه گشت تعالی و تقدس و در سخن ارباب توحید
 شد عجب معلوم است انامی ممکن چه تعالی جمیع نماید ممکن بحال خود ممکن ماند و قبول سبحانی و انانیت و تکلیف
 نموده بلکه نتواند کرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات
 تعالی و آن مستلزم جوابی است متعلق قیام حوادث یعنی حلول حوادث است در ذات
 او و تعالی که محال است لیکن قیام اینجا یعنی حلول نیست بلکه محبتی است ثبوت و تقرر است
 یعنی ثبوت و تقرر ممکن بذات واجب است تعالی سوال چون ممکن بذات واجب است تمامه
 عرض شد ما محال او را جاره نبود که قائم با او باشد و آن محال است که لازم است ذات واجب نیست
 تعالی و هم چنین منتفع محال او نتواند بود جواب عرض آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم
 بود و چون ارباب معقول در قیام عرض غیر از معنی حلول نه فهمیده اند ما جاره عرض را اشارت
 محال نموده اند بغیر محال ثبوت او را محال گفته اند و چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانچه گشت محال کج
 در کار نباشد محسوس مشاهده است که قیام جمیع شئیها بذات واجب است تعالی پس حلولی و محلی و دنیای نیست
 ارباب معقول آنرا باور دارند باینکه یک این ان معصوم بدانند ما نمی شود و یقین باینکه اینها را بل میگرد
 و این بحث را بنامی وضع کرد ایم ارباب علم و صاحب سیمیا جبر یا مینا بداند بنسب ما هم غریبه و او هم غمخیز
 در ضرورت هر کس میداند که این ما هم را در هر یک از عرض خود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب
 علم است و جمیع محال اینها را ثابت نیست و نیز میداند که درین قیام شایسته حالتی است بلکه در

پس این سال را چنانکه بشود سالک گشت نبود عالم که وجود او همیشه بر یکو تیر هست اگر ندرت است در
 نشود دست و پیکر بجای الله تعالی و حکم بعد از اعراف و دوران که بعضی از متکلمین گفته اند
 در خلقت و نبوت نبی بوده که بر عدم نهایی او چنان آورده اند تا تمام اندازین معارف خاصه که
 سبب حق را که از ایشان نهایی است. نهایت فرمود و فعل از این که شوق کند لغات فرماید چون در غیر کس
 بود که نام از ایشان کنایت علییه نوشته نشد و گفته باین معارف نموده آمد و اسلام علیکم و علی من اتبعکم
مکتوب چهل و نهم مولانا حمید بخالی صدر و رافیه در فضائل کلمه طیبیه که متضمن طریقت و حقیقت
 و شریعت است و در بیان آنکه کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست و ولایت را
 از شریعت جابر نیست و همیشه ثبوت بر کلف است و اطمینان گرفتار آن معامله لا اله الا الله محمد رسول الله
 طیبیه متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است تا زمانی که سالک در مقام نفی است در مقام طریقت است چون
 از نفی تمام فارغ شود و جمیع ماسوی از نظر منتفی گردد و در طریقت را تمام کرده باشد و در مقام انوار رسیده بود
 و چون بعد از نفی در مقام اثبات آید و از سلوک بحدیث ششم ولایت صادق می آید نفس از امارگی
 باطنیان می گراید و مرکز و مظهر میگردد پس کمالات ولایت مربوط بخبر و احوال و تکلیف طیبیه گشت گفتار
 و اثبات است باقی ماند خبر و ویم این کلمه مقدسه که ثبت رسالت خاتم الرسل است علیه علی آورد و علیهم الصلوات
 و الثبات این جزو اینر محصل و تکمیل شریعت است آنچه در ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود
 صورت شریعت بود که در مابین حصول حقیقت شریعت درین موطن است که بعد از حصول بر کمال
 حصول می پیوندد و کمالات نبوت که کمال تابان را به تجلیت و وراثت انبیا علیهم الصلوات
 و الثبات حاصل میگردد نیز درین موطن است طریقت و حقیقت که محصلان و ولایت اند که باشرط این
 از برای تحصیل حقیقت شریعت و تحقیر کمالات نبوت ولایت را همچون طهارت باید نیست و شریعت
 را همچون صلوة در طریقت گویا زایل بخاسات حقیقیه است و در حقیقت از ازاله غیبات حکمیه
 بعد از طهارت کامل است این اتیان به حکام شرعیه گردد و قابلیت ادا نمازی که نهایت مرتب قرب است
 و ستون دین است و در حلال مومن است پدید آید جزو اخبار این کلمه مقدسه را در ایام با فتنه بیکبار که خبر و احوال
 در جنب آن فطره می نمود ولی کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست و در

مکتوب چهل و نهم

در این مکتوب چهل و نهم
 در بیان طریقت و حقیقت و شریعت
 و در بیان کمالات نبوت و ولایت
 و در بیان کمالات طریقت و حقیقت

در جنب افتاب میبود سبحان هندی از پنج پنی ولایت را از نبوت افضل و بدست اندوخت
 را که اب باب است پوست انکاشته چه که نظرش ان مقصود بر صورت شریعت است و از مضر جز پست
 بدست نیارده اند و نبوت را به علت توبه مخلوق قاصر انکاشته اند و این توبه را در رنگ توبه عوام
 و نهسته ولایت را که توبه بحق دارد جل و علا بر آن توبه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته
 میزند که در کمالات نبوت نیز در وقت عرفج روح حق است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه
 ولایت صورت آن کمالات عروجهی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه از آن ذکر خواهد شد
 و در وقت نزول نبوت در رنگ ولایت روح حق است اینقدر فرقی است که در ولایت بظاهر توبه
 مخلوق است و باطن بحق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن توبه مخلوق است و بدلیغ
 ایشان را بحق جل شانۀ دعوت ینماید و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب
 و رسال تحقیق آن نموده است و این توبه ایشان مخلوق نه در رنگ توبه عوام است چنانچه که آن برود
 اند بلکه توبه عوام مخلوق از جهت گرفتاری ایشان است که با سوسی دارند و توبه خاص خوب خلق نه بواسطه
 گرفتاری است با سوسی چه این بزرگواران گرفتاری با سوسی را در اول قدم و دفع نموده اند و گرفتاری
 بخالق خلق حل سلطانیه بجای آن گرفته اند بلکه توبه مخلوق این بزرگواران را برای هدایت دارند است تا
 بخالق خلق حل سلطانۀ ایشان را نبوتی فرمایند و بمراضی مولای ایشان تعالی و تقدس ولایت
 نمایند و شک نیست که این قسم توبه مخلوق که مقصود از آن تخلیص ایشان است از رقت با سوسی فاضله است
 و آن توبه که بقیه خود بحق نماید جل و علا شایسته بندگی الهی حل سلطانۀ شتغال دارد و این اثنا
 با بنیای پی داشت که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه رود و در مضورت
 آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا بنیای را از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که تخلیص نابینا
 بهتر است از ذکر گفتن او چه او تعالی غنی است از او و از ذکر او و نابینا بنده است
 محتاج که دفع ضرر از وی ضرورت علی الخصوص که این تخلیص امور شود این نشان
 تخلیص او هم ذکر است که امثال امر است در ذکر او را یک حق است که حق مولا شایسته
 و در تخلیص که با واقع شود ادای و وفق است حق عبد حق مولی متالی بلکه نزدیک

باطن متعلق است ظاهر جنبه ربیع مکلف است و باطن که قاعدن ساله چون این نشان را در اصل
 باطن ملازم حال ظاهر و عظیم است و در نهایت باطن مربوط باطن شریعت است که بغیر تعلق دارد
 همه وقت در این نشان ظاهر و باطن لایحه شریعت هماهنگند و کارها هر عمل بشری است و نصیب باطن
 نتایج و ثمرات شریعت است امم هم کلمات از او عمل جمیع مقامات کثرت نتایج و ثمرات شریعت مقتضای
 این از خودی نیست کلمات اخروی و صفات سرمدی نیز از ثمرات نتایج شریعت است پس شریعت
 مجرور طیبه آمد که درین نشان را در آن نشان از ثمرات و ثواب آن عالم منتظم است و جلال نوایدها
 با خود است سوال این میان لازم آید که کلمات نبوت نیز باطن بحق است سبحانه و ظاهر خلق
 و خود و کلمات در سایل خود نوشته و بالا نیز گذشته است در مقام نبوت که محل دعوت است تمام و
 بخلق است وجه توفیق حبیب جواب این معامله بیرون تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است
 پس در قوت عروج باطن بحق است سبحانه و ظاهر خلق تا بوقتی شریعت غلادای حقوق اینها
 ناپدید و در وقت هبوط تمام بطن متوجه باشد و بکلیت خود خلق را بحق جل و علا و کافرا و نیکوکاران
 و تحقیق این مقام است که توصیف بخلق عین توجه بحق است سبحانه و خلق را با حق جل و علا و کافرا و نیکوکاران
 و حبیب سبحانه یا مرتب و حبیب است تعالی ممکن حقیر را چه بار که عین و حبیب تعالی و تقدس است سبحانه یا
 قابل مراتب او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که حبیب تعالی و تقدس مرتب ممکن است و نسبت به مراتب حبیب
 تعالی چنان متوجه میشود که صور استیلا در مرتب صورت حلولی و سرمانی نیست هم چنین این نسبت را در مرتب
 و حبیب تعالی حلول و سرمانی نه چگونه حلول مقصود شود که در مرتب مرات صور را وجودی نیست و وجود صور در مرتب
 توهم و نقل است پس آنجا که مرتب است صورتی است اینجا که صورت مرتب را از آنها نیز از ان عکس را که صور را
 بیش از حد خیالی نبوتی نیست غیر از تحقیق و بی فوئی نه که امکان دارند در مرتب توهم دارند و اگر زمان دارند و نیز
 تعلیل دارند لیکن این توبی و جنبه باطن یعنی خداوندی جل سلطان و فضل و عظمت و ابر عظمت و زوال موقوف و مالم
 ادبی اینها مربوط است و عذاب و ثواب سرمدی باطن ان منوط بدانست که در مرتب صورت ملحوظ
 اولاً صورت و الصفات ثانی از برای شهسو و مرات در کار است و در مرات واجب تعالی ملحوظ و اولاً
 همان مراتب و الصفات ثانی از برای ششیا در کار است و ایضا و مرتب صورت صورت نیز مراتب

این صورت
 در مرتب صورت

احکام و امارت مذکور مرتب طولانی است مثلاً صور نیز طولانی ظاهر میشود و مرایبی طول مرتب
میگردد و مذکور چنین اگر مرتب صغیر است آن صغیر در مرایبی صور ظاهر میگردد و بخلاف مراتب ثبوت
واجب تعالی که ششایم مرایبی احکام و امارت می تواند شد چه در آن مرتبه علایا و هیچ حکمی در آن مرتبه نیست
بلکه جمیع نسبت بنما معلوم است ششایم اگر مایل باشد چه چیز و نماینداری در مرتب منزل که موطن ثبوت
است و صفات است اگر ششایم مرایبی صور احکام و اجمعی باشند گنجایش ندارد چه رسم و بصیر و علم و قدرت
مثلاً که مرایبی ششایم ظاهر اند صور رسم و بصیر و علم و قدرت مرتبه و چون که مراتب آن ششایم است اینها
احکام مرتب اند که در مرتبه ششایم ظاهر و ظاهر است اند و آنکه گفتم که در مرتب واجب ششایم که موطن ثبوت
همان مرتب و اتفاقات آن از برای شهود و ششایم که کالصور اند و آن مرتب در یک مرتب حال ابتداء
است که صور بنظر در آمده اند بعد از آنکه از نظر تمام مرقع شده بودند و چون معامله عروج باخر شد
و بعد در ششایم دور و دور از واقع شود و استقرار در مرکز دایره امکان میسر گردد و ناچار شهود و غیب
مبدل خواهد شد و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله دعوت تمام شود
و ندای الرحیل در ذنن آنوقت غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود و اما این شهود دائم و
و کمال خواهد بود از آن شهود و یکباره قبل رجوع حاصل شده بود چه شهودی که با خیرت تعلق
دارد و کمال است از آن شهودی که بدینیا متعلق است **و** بنیالارباب الهییم بنیما **و** ولعاشق
الیکین مایحیر **و** باید بدینست که از تحقیق سابق لایح کشت که صورتی که در مرتب بنیما میسر و غیبی ثبوتی
نیست مرتب بر صفت بخود و ثبوت از حصول آن صورت این صورت را تزلزل گفت که در قرب
شهود و نیز توان گفت که آنکه محیط آن صورت و با آن صورت است این قربت و عاطفه معیت نه از قبل
قرب و عاطفه بهم با هم بعضی بلکه آنجا قرب و عاطفه است که عقل و تصور بر آن عاجز است و در اول آن کیفیت
این صورت قرب و معیت و عاطفه ثابت بود و کیفیت آنچه معلوم نبود و در اولش الا می چنین است و نیز که
حضرت نمی فرماید تا عالم است و هم چنین عاطفه و معیت او تعالی معلوم الانیست است و در محمول کیفیت اینها
از یک لایق که قرب محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب و عاطفه معیت او تعالی ندانیم که معیت چنین صفات
از صفات انبیا است و از استیساکن و صورت علاقه هر چه نظری و ششایم اند و از عالم مجاز که نشود چیست

آورده است و به همین صورت ایامی فرموده تا بنیان بنایت اوقالی از محازی بی حقیقت بر نداشت
 یعنی گزیند و سلام علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و هفتم خواجه محمد قاسم بخشی صدور یافته در
 و تین بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و صلوة و تبلیغ الدعوات میرزا محمد باقر احمد و نسیم که از کلام آن خوی
 حرارت طلب نهوم میشود و بوسی از جمعیت می آید و آنکه این دولت از قرب صحبت است گرفتاریهای خان
 شمار اندک است که کینه صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که یک عشره کشید باشد خدا شرم
 بایش و جل طهارت که از این روزگار برای خدا عز و جل انتخاب می کند و از تعلقات شنی خود را جمع نماید
 بر شما دست شده است و بهر و جدان خود دریافته اند یکساعت این صحبت به اناربعینات مجاهد است و شکر
 ازین صحبت که نریند و بچهلای خود را و درسی اندازند جوهر سعد و شامافیس است اما به فائده که از وقت بیست
 نیاورد است و کلام نیست لیکن مهت شایست و رنگ طفلان از جوهر نفس بخیر ریزه های خیر است که
 بوقت صبح شود و جوهر و معلومت به که با که با خود عشق و شیب بخور و حال هم بهر زفته است و فکر
 اصل باین دو عهد این صحبت اباب جمعیت است و اگر این دولت بهر شرف و اوقات خود را بگذراند الهی جل شان
 که خود را صاحب دولت است مشغول باید و شت و بهر چه منافی و کسر است الا ان چنین باید نمود و در صل و محبت
 شرعی نیکو ایضا باید فرمود و بسیار باید بگذراند و نایز خوقت جماعت الزام نمایند و در قیام از کان شنی
 مرغی دارند و محافظت نمایند که ناز و ولوقات سخیل و ایدر بنا اتم نام نوزاد حضرت انک علی کشی قدیر
 مکتوب چهل و هشتم خواجه محمد طاب بخشی صدور یافته در ترغیب نمودن بتمام رضا بسم
 الرحمن الرحیم بعد حمد و سلام علی امجاد و الیدین هم طعی خواجه محمد طاب همواره خوانان مطلوب بشند خبر فوت
 قره العین محمد صدیق نوشته بودند الله و انالیه را صبحی برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی ترو مومنان
 از بهر عزیز تر و محبوب تر است چه اموال و چه نفس و احیا و امانت فعل است تعالی که دیگر برادر و بی
 فعل نیست پس ناچار فعل اوقالی نیز عزیز تر و محبوب تر خواهد بود و جای است که محبان از فعل محبوب
 لذت بگیرند و عیش نمایند بصبر چه دلال کند که با می بگر است دارد و در مقام رضا خندان از رغبت و سرور
 خبر میدهم اما مرتبه اندازد امری دیگر است عشق آن شعله است که چون بر فروخت بهر چه غیر مشغول
 باقی جلد سخت و نین لافش غیر خیر برانند و دیگر ازین پس که لب لاجه اندازد اما بعد باقی حقیقت و شایسته ای غرض

میرزا محمد باقر

شکرست سوز رفت و آوا السلام علی الساجده کتب چهل و نهم بخواجه که در حدیث و روایت و بیان امام
ماسوی گام اول انظر بقی است معی که کند که این کوته نشود و خود و نفس علی نبیب و علم علی الله الکرام
نصیحتی که با خودی خواجه محمد گداند و می آید بعد تعظیم عقاید کلامیه بعد نشان حکام نهفته دوام ذکر الهی است
پنجینج یا اگر فتنه انداید که در کفر است یا باید که غیر فکر را در باطن نگذارد و تعلق علمی حقی را از ناسوتی که
زایل گردد اندازد و ان قلبه النجان از ناسوا حاصل کند و دوازده و پنجاه غیبت شود که اگر تکلف و تعلل
اشیا را بوی یابد و نه بداند و گن نشناسد و عواره است که متعرق مطلوب بود چون معامله نامایا باشد
کلام دین را زنده بپس می نماید که آن یک گام هم کوتهی کند و بدید و پیش فکر گزار نماید
گویی توفیق و سعادت در میان انگیزه اندکس به میدان درونی آید سواران را چه شد و بظاهر تعلقات
نشان کم بیناید با شوق تعلق خود را با باب تعلق می آید از احسنی بالضرر الاستیحا انظر سید شریعت
و سلام مکتوب پنجا هم بجز شمس العین صد و دوازده در بیان شریعت را صورت است تحقیق
در بیان که از ابتدا تا انتها از شریعت چاره نبود و در بیان تمکین قلب و عینان نفس و عدال اخیری
قابل که در مرتبه نبوت و با نیازب فکله محمد سید و سلام علی عباد الله الذین اسطقی شریعت را صورت است
و حقیقت صورت شریعت عبارت از ایمان احکام شریعت است بعد از ایمان با سید و رسول و با جاد و من بخند
سجانه با وجود و ناعت نفس الماره و با وجود سرکشی و طغیان و بکار که در حیل او موع است
موطن اگر ایمان است و اگر ناز است صورت ناز است و اگر روزه است صورت روزه و علی و نقی
سایر الاحکام الشریعیه زیرا که نفس عمده وجود و این است و مشارالیه بر فرد و قبول انما هم است بر کفر
و بکار خود است حقیقه ایمان و حقیقت اعمال صاحب چگونه متصور شود رحمت خداوندی است جل شانده که
مجر در صورت را قبول فرموده بشرات بدخل جنت که محل ضامی نیست تعالی نموده است و هم جرات
تعالی که در نفس ایمان بقیدین قلب کفایت فرموده است و به از اعان نفس تکلیف نموده بل جنت را هم
صورت است و هم حقیقت اجماب صورت از صورت جنت محظوظ نمهند و از باب حقیقت تحقیق جنت است
صورت و از باب حقیقه ایک فاکه جنت تناول نماید صورت از ان لذتی یابد و صفا حقیقت لذتی و دیگر از طبع
معطرات آنها المؤمنین آن سر و علی علی الصلوات و سلام در یک جنت بخند و از یک فاکه تناول فرمایند

خود پشیمان نگشته علی هذا القیاس سایر الاجزاء در مقام کمالات نبوت اجزاء قالب نیز باعتبار آمده است
 و از افراط و تفریط باز نگشته از غیاث و اندوخته آنچه مظهر و مفرموده علیه و علی اگر بصدمات و سلام اهل
 شیطان چنانچه در افاق است و انفس است نیز و آن جزو ماری است که مدعی خیریت خود است و خواه
 تکبر و ترغیب خود که بدترین صفات رفیقه است و اسلام او کنایه از دفع این ارضی و ذلیل است پس کمالات
 نبوت هم ممکن قالب است و هم طینان انفس و هم اعتدال اجزاء قالب و در ولایت همین ممکن قالب است و بعد
 اللّٰه و اللّٰه طینان انفس و انما لکم بعد اللّٰه و اللّٰه طینان انفس و انما لکم بعد اللّٰه و اللّٰه طینان انفس و انما لکم بعد اللّٰه و اللّٰه
 به تکلف بعد از اعتدال اجزاء قالب است لهذا رباب ولایت بواسطه عدم اعتدال اجزاء قالب
 رجوع مظهر و بصغات انفس است بخود نموده اند چنانچه بالا گذشت و طینان که بعد از اعتدال اجزاء
 قالب انفس حاصل میگردد و از رجوع بصغات رفیله پاک و سبب است پس اختلاف رجوع آن سبب اختلافات
 مقامات انفس نیز + + + و انظار است هر یکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن مانده
 سوال هر گاه اجزاء قالب نیز بعد اعتدال آیند و از طینان و سر گشته باز مانند جها و باینها چه صورت دارد
 و در رنگ انفس مظهر و انبیا نیز مظهر گردد و جواب فرق است در میان مظهر و این اجزاء چه مظهر و انبیا
 استهلاک و ختم حال است و ملحق به عالم امر است که بکمال استهلاک و سکر متصف است و این اجزاء بواسطه
 امتیاز حکام شرعی که بنمای آن بر صحو است مناسب است به استهلاک و سکر ندارند و در استهلاک گنجایش غایت
 نیست و آنکه دارد بواسطه بعضی مصالح و منافع اگر بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد
 امید است که این مخالفه بفضل خداوندی جل سلطان از ترک استجاب بالانزو و از ارتکاب کسرت
 تنزه یابان تر فرد و دنیا بد پس جها و در مرتبه قالب وجود اعتدال اجزاء او تصور شود و در مظهر
 جها و مجوز باشد تحقیق این بحث در جلد کتوبات اول در کتوب بیان طریق که باسم فرزندی عظمی
 مرحوم نوشته شده است تفصیل ندارد یافته است اگر خفای مانده باشد انجا رجوع نمایند و اگر
 بمحض فضل خداوندی جل سلطان کمالات نبوت که نتایج و ثمرات حقیقت شریعت اند نیز انجام رسند
 و ترقیات آنجا منوط با اعمال نباشد مانند دران موطن بمحض فضل خداوندی و احسان حضرت
 رحمان است جل سلطان اتفاقا و انجا اثر نیست و علم و عمل را آنجا حکم نه فضل و فضل و کرم و کرم است

نفس در قالب مظهر

این مقام نسبت بمقامات سابق بس عالی است و مستقام دارد و نورانیست و در سابق انحراف
از ان نبوت این مقام باصالت مخصوص انبیا اولی العزم است علیهم الصلوات و التسلیات و تسمیت هر کس
بنوازد و در اوست هر که را مشرف سازند با کرم کارها و شوازیست : اینجا که غلط کنند و نگویند
موطن از صورت و حقیقت شریعت مستغنا حاصل میگردد و احتیاج ابتیان حکام شرعی بنما نذر از کمال است
اصل نیگار است و بنیادین معامله است و درخت هر چند بالا رود و در سفر از گرد و دیوار هر چند بلند
و کوشکهای عالی بروی راست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشند و احتیاجی ذاتی از ایشان نل
نگردد و مثلاً خانه علوم هر چند رفعت پیدا کند و از پستی دورتر و در از خانه سفلی و را چاره نبود و احتیاج
او از سفلی هرگز زایل نشود اگر فرضاً در خانه سفلی خطی راه یابد آن خلل در خانه علویز تاخیر خواهد
نمود و زوال خلل بزوال علویز بادرسانید پس شریعت همه وقت و همه حال در کار است و با بجان
احکام آن همکس مناج و چون بنیاست خداوندی جل شانّه معالما ازین موطن نیز بالا رود و کار از
تفضل بر محبت آید مقامی بیش خواهد آمد بس عالی که بالا صلا مخصوص بنجام الرسل است علیهم و
علی الکل الصلوات و التسلیات و التبیات و البرکات و به تسمیت و وراثت تا کار باین دولت مشرف سازند
آن کوشک عالی که از غایت رفعت بنظر نیک می در آید حضرت صدیق را در اینجا بطریق وراثت تا
داخل می یابد و حضرت فاروق نیز باین دولت مهند است و از امهات المؤمنین حضرت خدیجه و حضرت
صدیق را بان سرور علیه و علی آل و صحاب الصلوٰة و السلام ملاحه از و لاج آنجا نیز می بیند و الامر الی الله
مکتوب پنجاه و یکم **خواججه محمد صدیق** صدور یافته احمد لمد و سلام علی عبادہ الذین اصطفی ثم
ایا الایح الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد کون شفا با و ذلک الافراد ان الانبیا علیهم الصلوات و التسلیات
و قد کون ذلک بعض الکلم من متاعهم بالتبیه و الوراثه الصفا و اذا کثر ذلک اقم من الکلام مع واحد من
سمی محمد تا که کان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه و ذلک غیر الالهام و غیر الاتفاق فی الروع و غیر الکلام الذ
مع الملک انما یحاطب بهذا الکلام الانسان الکامل بحاج الی المعی الامر و الخلق و الروح و النفس و العقل و الحیا
و المدح فیس بر حمت من یثابروا لمد و الفضل و النظم و لا یلزم من کون الکلام شفا با ان ین کون الکلام بالانسان
بجو انان کون السامع ضعیف البصر لا یعمل شفا با انوار کما قال علی الیصلوات و التسلیات فی جواب ال

الردی عنه نورانی را و در لایق شفا و حریف انجیل الشهدی لا الوجودی فانه فان هدهم فیه شرفه
 قلنا حکیم با صد و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب پنجاه و دوم بنوا جمیع علی کثیره صدور یافته و
 الحمد و سلام علی عبد الله الذی اعطی صغیر شریفه که از کمال محبت و اخلاص صدور یافته بود و مع هدایا
 حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت این طایفه استقامت که است فرماید و ایشان محشور دارد و هم قوم لا یستقر
 علیهم الا بحرم انیسیم و لا یخیر علیهم و هم علیا را و هم اذکر الودع من عرفهم و جدا الله نظر هم و دار
 و کلام هم شاد و صغیر ضیار و بهار هم من را نظار هم غاب و خسر من را باطن هم خوش گفت الهی حبت انیک
 دوستان خود را کردی گوهر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا یافت ایشان را شناخت یعنی
 شناخت ایشان و یافت تو از یکدیگر شک نیستند قدم ذاتی یک اعتبار شناخت راست و یک
 اعتبار یافت را و مختار قایل قدم آن طرف است لانه المبدأ فمنا الدیة اولی و اخری و السلام علیکم
 و علی من تلک مکتوب پنجاه و سیوم یکی از شایخ نوحی صدور یافته و الحمد و سلام علی عباد الذین
 اعطی بر شید بود و اگر در ریاضت خود رای آدم نفس را مقتنایا میداشد و میداند که مثل من صامی
 نیست اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود خود را محتاج و فروز خیال میکند علاج این حلیت توفیق الهی
 احتیاج و فروز می که سببی از عدم است در شق ثانی که پیدا میشود لغت عظیم عیاد با الله سبحانه اگر
 بعد از از کتاب مخطور شرعی ندانست هم که شیب توبه است پیدا نشود و با تیان ذنب بلند و محظوظ بود
 که التذاد و ذنب اصرار بر ذنب است اگر اصرار بر سینه صغیره است بکبره میرساند و اصرار بر کبره و بکبره
 است شکر این لغت عظیم نمایند تا از دایمی در عدم پیدا شود از از کتاب خلاف شریعت باز دارد
 قال الله سبحانه و تعالی لمن شکرتم لا یدکرم حاصل شق اول حصول محبت بعد از امتثال اعال
 صالحه و این عجب عملی است قائل و مرضی است مهلب که اعمال صالحه را نابود میکرد و انداخته که
 خطب را ناچیز سازد و منشای عجب آنست که اعمال صالحه در نظر غافل مزیمی در آید و مستحق
 فالما یجبه الاضداد و باید که حسنات خود را تم دارد و فجاج خضه حنات را در نظر آورد و خود را اعمال خود
 قاطع نمک شایان لمن و هو دایم قال علیه و علی الالهات و التسلیمات رب قاری القرآن و القرآن
 یعنی و کم من صانع لم یس لمن صیاد الاطوار و مجموع خیال کند که صند و قیام ندارد اگر اندک منوجه شود

و من یحب الله
 و من یتق الله

و من یحب الله
 و من یتق الله
 و من یحب الله
 و من یتق الله

فصلیه الهیه سجدانچه سیم یا در بوی حسن حساس بخند محب کجا و مستنار اگر انگار ز ستم باری دید قطعه اعمال
 باید که از انبیا حسنه منضبط و شرمزنده بود و محبت ستمی و چون در قصور و اعمال پیدا شود اعمال مستقیم
 افزاید و قبول مراد بود و می نماید که این دید پیدا شود و واجب ندیده و در خط انصاف و امان و انبیا
 ربی شیار و جمعی را که این در قصور اعمال بود کمال میسر گیرد و چنان می انگارند که کاتب یمن منضبط و یکا
 است و حسن نیست که در کتابت او در آید و کاتب شمال همیشه در کاست که چشمه و سواست و چون در
 عارف نام این سرحد زیر سحر و عمل بلوغ عمل **س** فایده انبیا رسید بر شکست و السلام علی من تبع الهدی و کتاب
 پنجاه و چهارم رسید شاه محمد صدور یافته در بیان انکسار بافتن سر و خط الهی و سلام مراتب و
 درجات دارد و آن هفت درجه است و بیان تفصیل آن محمد و سلام علی عباده الذین اصطفی و تالیف سر و خط
 علی الصلوة و السلام که سرایه سعادت دین و دنیوی است درجات و مراتب دارد و درجه اولی در عزم
 اهل اسلام است از انبیا حکام مشرعی و تالیف سنت سینه بعد از تقی قلب پیش از اطمینان نفس
 درجه ولایت مربوط است و علمای ظاهر و درجه اولی که عامل شان باطمینان نفس می باشد است درجه دوم
 درجه تالیف شریعت و در حصول صورت اتباع بر این درجه و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود سرگردان
 لاجرم این درجه مخصوص صورت متابعت شدن این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت حب نظام و کفر
 آخرت است و نیمی از عذاب نار است و بیشتر دخول جنت انکسار کرم انکار نفس اعتبار ناخونده مصدق قلب
 کفایت خبر و ده است و نجات را مربوط بان تصدیق ساخته **س** می توانی که بی شک مرا حسن قبول کنی در
 ساخته فطره بارانی را به درجه دوم از متابعت اتباع اقوال و اعمال و دست علیه علی الصلوة و السلام که با کمال
 تعلق دارد از تهنیت با خلق و دفع ذایل صفات و از ازاله امراض باطنیه و علی **س** متوجه که مقام طریقت است
 اند این درجه اتباع مخصوص با رب سلوک است مطلقه و فیه از شریعت مقتدا افند و ده بودی و عباد
 سیرالی اند و طریقه میانه میوم از متابعت اتباع اعمال و اذواق و در چنان سر در دست علیه علی الصلوة
 و السلام که مقام این درجه اتباع مخصوص با رب سلوک است **س** ولایت خاصه تعلق دارد و این درجه مخصوص با رب
 ولایت است که عذوب سالک باشد یا سالک مجذوب چون مرتبه ولایت انجام رسد نفس مطهر گشت و اطمینان
 باز ماند و از انکار اقوال و کفر با سماع آمد و این درجه و مراتب که حقیقت متابعت بود و اگر با از انبیا و عباد

درجه اولی

درجه دوم

مشابهت ای از دو امر صدم است هر یک است و اگر نکته همین مطلب است و علی هذا القیاس را بیان جمیع احکام
 شرعی حقیقه + + + انبام کاملین است سوال حقیقت نماز روز و روزه یکجاست است نماز روز و روزه نماز
 افعال مخصوصه است اگر ان افعال چنانچه فرموده است ادا یا بد حقیقت ادا یا قضا باشد صورت چه بود و حقیقت
 درای آن چه باشد و قلب مبتدی چون نفس ماره دارد که با لذت منکر احکام سماویست ایسان حکام شرعی را و دیگر
 باعتبار صورت است و نهی را چون نفس طمعه گشته است و برضاء و رغبت قبول احکام شرعی نموده ایسان احکام را و
 باعتبار حقیقت است شکر اسنانی و سلم بر دو ادا نماز نیندیند و نفی چون انکار را بطن ندارد و صورت نماز بجای آورد
 و سلم بر وسط انقیاد و باطن بحقیقت نماز بجای است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است پس
 در وجه چهارم دریم است از متابعت در درجه اولی صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است این وجه
 چهارم از اتباع مخصوص چهارم در سطحین است شکر الله تعالی هم که بر از اطمینان نفس بدولت متابعت نماز و
 اویا را الله را قدس الله تعالی را اسرار بهم هر چند بخوبی از اطمینان نفس بدین کلین قلیج حاصل است اما کمال اطمینان
 من نفس را تحصیل کمالات ثبوت حاصل است که علماء در سطح کمال اطمینان نفس بحقیقت شرعی است که حقیقتاً
 است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت شریعت متکسب اند و گاهی بحقیقت شریعت
 متحقق علامتی از برای عمارت در سطحین بیان کنم تا بجا هر دانی و دعای سرخ نماید و اماره خود را وسط نماز و عمارت
 غلام را بخ کسی است که او را از تاویل و تشابهات کتاب و سنت نصیب است و از اسرار معروف
 اوایل سور قرآنی بهره دارد تا ویل و تشابهات از جمله اسرار مضمونه است خیال نمایی که در رنگ تاویل
 بعد است و تاویل و جذبات که آن ناشی از غلط ظاهر است با سرکار ندارد و صاحب این اسرار نیز اندر علم
 اصول و تعلیمات و این سولات اشارات معانی ایشان است و تبعیت و درایت این بزرگواران سرکار ایشان
 دولت غنی است از موصول این وجه تا به که منوط اطمینان نفس است و وصول حقیقت متابعت صاحب شریعت
 است علیه و علی که اصولاً و استلام گاه است که توسط قضا و تعاقب توکل و بعد به مسیر گردد و دو نواز بود
 که از جهال و عوام و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت تقدیر و دیگران را
 ولایت باین دولت رسیدن اولیست از آنکه بر او دیگر برسد و آن راه دیگر بزم این فقیر است از متابعت
 سخت سینه است علی صاحبها الصلوة والسلام و التقریر و اعتناء باین دهم و دهم است نماز و حقیقت

ح
 از ان کلامین
 در سطحین
 عمارت

بدعت سنیة اشرارند بگوید این دولت بنام جان اوزر سد و تمنی امر و زستمرست که علم و در ریاضی
 بدعت غرق گشته است و لطایف بدعت آرام گرفته که اجمال است که دم از رخ بدعت نزنند و با حیا نیست
 لب کشاید اکثر طهارت و رفعت و رواج و هند نامی بدعت اند و محو کنند نامی سگست بدعتها پس شده و قابل
 ضیق و البته بجز بلکه استخوان آن فتوی میدهند و مردم را بدعت و لالت بنمایند چه بکنند اگر خدا لا بد
 پیدا کند و باطل متعارف شود و قابل گردد و نگینداند که قابل دلیل استخوان نیست قابل که سبب است
 جانست که از صدر اولی مد است با اجماع جمیع مردم حاصل شده که ذکر فی العباد و بیانیة قال شیخ مسلم
 الشیخ محمد بن عبد المجید لا نأخذ باستحسان شیخ بلیم و انما نأخذ بقول صحابنا لم یقرب من صمیم لم یسبحا لان الله
 فی بلدة لا بدیل علی جواز الیون علی الاستمرار علی الصداق لیکون ذلك وسیلة علی اقراری علی مدیة علی الصلوة و الاستمرار
 ابر علی ذلك فیکون شرعا قد یؤخذ علی الصلوة و السلام و اما اذ لم یکن كذلك لیکون فعله حجة الا اذا کان ذلك
 من اناس کما فی البلدان کلها لیکون جماعه و الاجماع حجة الا ترى انهم یؤخذون علی جمیعهم علی ان یؤخذوا علی بعضهم
 نیست که علم تمام کاذب نام و بل جمیع قری و بلدان از خطه بشمار است باقی ماند تعامل صد اول که فی حقیقت
 تفسیر است از ان سر و علی علی الصلوة و السلام و در آخر است لیسنة و علی علی الصلوة و السلام بدعت کما
 و حسن بدعت کدام است کما که ام و حصول همه کلمات صحبت غیر الشیخ کافی بود و عینا علی علم و حصول و
 و انما سلف هر که بدعت و سوزن شرف گشته است بی آنکه اختیار طریق صوفیه نماید و بلوک و جذبه قطع مسافت
 کند و سلف از مردم متابعت سنیة است علی صاحبها الصلوة و السلام و حجة و احتیاج بدعت تا صوفیه التعمیم
 علی متابعت است و جنبه اعرار کتاب البدعة بدعت صاحب سنیة و علی الصلوة و السلام کلام و عمل و حصول
 آن کلمات بخلی نیست بلکه حصول تمام بود محض فضل احسان خداوندی است جل سلطان و دین و شیخ
 است و درجات سابق را بان ماسی نیست این کلمات با الصلوة مخصوص اند و اولی است علی علم و حصول و السلام
 و تبعیت و در اثنای آنکه این دولت مشرف سازند و شیخ شکر از متابعت تمام است و سر است علی علم و حصول و السلام
 و کمالی که مخصوص به تمام محبوبیت است و سر است علی الصلوة و السلام و شیخ در وجهی غیر از فائده کلمات مجرب
 فضل و جهان بوده درین وجه ششم از فائده کلمات آن مجرب و محبت است و فوق فضل و احسان است ازین وجه
 ششم نیز بهر دلیل انصاف است این شیخ خود متابعت غیر از در اولی به تمامات عروج و تعلق دارد و حصول نیاید

در این حدیث

در این حدیث
کلمات آنکه این دولت مشرف سازند و شیخ شکر از متابعت تمام است و سر است علی علم و حصول و السلام

بصورت مربوط است در جبهه سمت راست است که خلق نزول و سقوط دارد و این درجه صانع است باقی تمام درجات
 سابق است زیرا که درین مطلق نزول هم تصدیق قلب است و هم کلین قلب است و هم طینان نفس است و هم عقل
 اجزاء قالب که از طینان و سرکشی باز مانده اند درجات سابق گویا اجزاء متناهی بوده اند و این درجه چون اگر
 سر آن اجزاء را درین مقام تا بهر متبوع بنحی شایسته پیدا میکند که گویا هم بنفعینه از میان تخیز و امتیاز تابع و
 متبوع زایل میگردد و جهان توهم میشود که تابع در رنگ متبوع هر چه میگردد از اصل میگردد و گویا هر دو از یک چیز است یا خود
 و هر دو بخش یکسان مانده و هر دو در یک بستر اند و هر دو در یک شکر اند تا بهر که با هم متبوع کدام تعبیت را
 در اتحاد نسبت تعارض گشایش ندارد و عجیب است و تحقیق هم چند احوال فطرطی و حیوانی است نسبت به هم متبوع
 و متبوع و در امتیاز تابعیت و متبوعیت هم شایسته و در تقدیر است که هر دو از طیفیل یا ند و وارث نبی و در میان
 علیه علی جمیع الانبیاء بر بعضی از فضیلتها و در التسلیمات اکملها اما که تا بهر دیگر است و طیفیل و وارث دیگر هر چند در
 قلب تعبیت انظار هر دو تابع جزو متبوع در کار است و در طیفیل و وارث هم حیوانی و در کائنات تابع
 خورشید است و طیفیل طیس غنی با جگر و ولایتی که آمده است از برای انبیاء آمده است علیه بصولات و لطایف
 سعادت امتنان است که طیفیل انبیاء علیه بصولات و التسلیمات از ادوات بهره یابند و از ادوات ایشان متداول نمایند
 در قافله که است و نام نهم خواند پس رسد و در با یک برسم و تا بهر کامل است که این هفت درجه است
 متعلق شود و آنکه بعضی از درجات تکلیف دارد و بعضی ندارد و تابع فی بحال است علی تفا و مسائل درجات علما و اولیاء
 اولی مرتبه که است از درجه دوم بر تمام است و در تمام است و در تمام است و در تمام است و در تمام است و در تمام است
 انما است طریق تصوف را که رسید حصول ربانیت است و یکا بر قدر رسیده اند و اکثرشان بر و قدای خود
 غیر از جهات و مزی و می نالسته و توان کری که در سطحه فنان است زمین و آسمان و همان است حقیقتا که در
 ایام تحقیق انشا الله تعالی علیه طیفیل علی صاحبها الصلوة والسلام و انکره و توحید و علی جمیع احوال انبیاء الا که هم
 اللطام علی جمیع احوال الیوم اقیام مقبوض پنجگاه و چه هم بخندم از بهی عالی درجات اخیری خواججه محمد سیّد
 محمد معصوم سلیمان مدو و ریافته و ربان و اکثر قرآن مجید را بهر جمع کلام شریع است و در سابق ما بهر علم عظیم
 و در ربان آنکه اصل این کار شرعیه است و مراجع صوفیه علیه انکاح احکام الهی و هر وقت تا نزد انبیا و کائنات
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین یعطونهم جمیع حاجات جمیع حکام شریع است با کمال است

شریع ما تقدم است غایه مافی الباب بعضی از احکام این بشریوت الزام قسم مذکور بارت لفظ اشارت لغز
 و دلالت لفظ اقتضا بضمیمه کرد و ندوام و خواص از ازل لغز و درین قسم بر ابراز قسم دیگر از احکام از ان قیل اند که
 توسط اجتهاد و تنبها ظاهر می شود و در این قسم مخصوص بجهت مجتهدین است که آن سرور باشد بقول جمهور و صاحبان
 آن سرور و مجتهدان جاریست ان شاء الله تعالی و علیهم الصلوٰات و التسلیمات لیکلیک اجتهاد و در زمان آن سرور که او را
 وحی بوده علیه علی الصلوٰات و السلام در میان خطا و صواب سرور و نبودند بلکه بوج قطع صواب حق از خدا که
 محض تمیز بینگشت و حق با اعلیٰ محترم تر نباشد که تفسیر و تثبیت نبی بر خطا محذور نیست بخلاف احکام بعد از انقضای زمان
 وحی بطریق تنبها و مجتهدان حاصل گشته اند و در میان صواب خطا سرور و ندانند احکام اجتهاد و در زمان وحی
 مفرک گشت از امور حجاب عینان مذکور مفید کل مقتدا و است و بعد از زمان وحی یا چار بوجیب عینان شنیده مفید کل است و چار
 مقتدا و قسم ثالث از احکام قرآن از ان نوع اند که طاعت بشری و فهم آن عاجز است تا علم از ان بنی که داخل سلطان
 حاصل نشود و فهم آن احکام حصول آن علام مخصوص بضمیمه است علیه علی الصلوٰات و السلام غیر غیر این علام
 این احکام سر حد یا خود از کتاب ندانند چون نظیر آن حکام غیر است علیه علی الصلوٰات و السلام یا چار این حکام را است
 بسته داشته اند که نظیر آن خبر است در زمان آنکه احکام اجتهاد و التسلیمات نسبت کنند اجتهاد را که قیاس نظیر آن حکام
 این نسبت و قیاس و نظیر حکام باشند که در میان این و نظیر فرق بسیار است که یکی مستند بوحی است که محال
 و دود دیگری مودیا علام حق عین علامه خطا را انچه گنجایش نیست قسم اخیر کمال شباهت حاصل دارد و گویا شب
 احکام است هر چند فی الحقیقه نسبت بهیچ حکام نهان کتاب غیر نیست و پس باید دانست که در حکام اجتهاد و غیر غیر از انچه
 علیه علی الصلوٰات و السلام مجال خلاف است اگر ان غیر بر یا اجتهاد و برسد حکام میکیا بر یا و اشارت و دلالت
 لفظ ثابت شده اند و همچنین احکام که نظر بر ان نیست است احدی از انما مجال مخالفت نیست بلکه چه نیست تا ان
 لازم است پس مجتهدان است را در حکام اجتهاد و تنبها لایحی غیر لازم نیست علیه علی الصلوٰات و السلام بلکه بوجیب یا فروع
 لایحی خود است اینجا و قیقه است ابد و است پیغمبر که تا البته غیر غیر این اولو الفروع میان علیهم الصلوٰات و السلام و
 بر ایشان همان تباه حکام است که از است مصحف ایشان عبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند از ان احکام
 که ما اجتهاد و سنن ایشان ظاهر شد زیرا که در احکام اجتهاد و هر گاه مجتهد است را متناهی لازم بوده و چنانچه گشت
 پیغمبر بنا بر او چنانچه متناهی لازم باشد و حکام که نظیر آنها نباشند است چنانچه غیر اولی الفروع را ان احکام ما علام حاصل

پیغمبر غیر اولی العزم را حکام با اعلام و تقالی ثابت اند متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نسبت زرا که
 با گذاره هر وقت و مناسب هر گاه احکام ملاحظه است گاهی اصل نسبت است و گاهی حرمت پیغمبر
 اولی العزم را اعلام محل مری شده بود پیغمبر غیر او را اعلام بحرمت آن و این محل حرمت
 پیرو و ماخوذه از صحیفه منزل است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ و حکم مختلف اخذ نمایند یکی از انجا
 صلح فیه و دیگری حرمت سوال این اختلاف و اجتهاد گنجایش دارد که در آن بر پای است
 که هم احتمال ثواب دارد و هم احتمال خطا اما این یعنی در اعلام او تنها گنجایش ندارد زیرا که انجا تردید و دو
 و خطا با نسبت بلکه نزد حق این حکم است اگر اصل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است
 محال نیست جواب رویت که نسبت یک قوم علی شده و نسبت به قوم دیگر حرمت این حکم خدا علی علایک
 و قریه شده و نسبت به قوم و ماخوذه آری در امت خاتم الرسل یعنی است آنکه کافران و منافقین
 شریعت یک حکم محکوم اند یک قدر و خدا عز و جل سلطان انجا و حکم نیست سوال پیغمبر اولی العزم هر گاه حکم
 مری کرده باشد پیغمبر دیگر متابعت او در آن حکم بحرمت نماید لازم می آید که حکم ثانی نام حکم اولی شده است
 ما بر نسبت که نسبت مخصوص پیغمبر اولی العزم است غیر او نام غیر اند شده است چنانچه قول لازم می آید که حکم ثانی
 عام بود نسبت به کافران نام تا در حکم اول که نسبت به کج روی و اقعه شده بود نامی عام نیست بلکه نسبت
 یکسان گوی حکم بحرمت کرده است حکم اول چنانکه در انجمنی در یک اقعه مجتهدی حکم محل میکند و مجتهد
 دیگر در همان واقعه حکم بحرمت مینماید و هیچ نسخ نیست هر چند در میان این آن تفاوت ناخوش است که انجا
 رای است انجا اعلام در آن قدر و حکم گنجایش دارد و اعلام گنجایش ندارد و اما قاعده و قوم اعلام این بنیاد
 فایده ای داشت پس بر اثر این احکام که از کتاب و صحف پیغمبر این اولی العزم بحسب لغت مفهوم میگردند
 پیغمبر این متابعت را نیز در این محال مخالفت نیست و آن احکام نسبت به کافران نام دار گشته اند بر پیغمبر
 قوم که دعوت کند خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر اصل است همه اصل است و اگر حرمت همه حرمت است
 تا زمانیکه پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاید و در همان حکم قرار یابد این زبان نسخ مستوفیست پس نسخ باعتبار زمان
 باشد که بحسب لغت از صحیفه منزل ماخوذه احکام که با جهتها و اعلام ثابت شده اند نسبت و اجتهاد و نسخ اند
 و این مستوفیست که اصل حکام نسبت به بعضی است و گاهی بر اصل جهتها و پیغمبر پیچیدگی است و در لغت جهتها و نسبت

و دیگر غیبا نداشتند که ان نسبت بقوم است و این نسبت بقوم دیگر و اگر اختلاف نسبت بکافرانام یا نسبت بیک نماز
 ابدی منتهی است چنانچه درین شریعت که حکم نسبت کافرانام است حکم نافی ناسخ حکم اول است پس است این است که بگوید
 و علی الصلوة و السلام و بعد از آنکه ناسخ باشد در سنت سابق او را علی الصلوة و السلام و در سنت
 علیه علی بن ابی طالب و علیه الصلوة و السلام بعد از نزول کتاب است این است که بگوید و بعد از آنکه ناسخ باشد در سنت سابق
 که علماء بطوایر مجتهدات او را علی بن ابی طالب و علیه الصلوة و السلام از کمال قوت و قیومیت خداوند تعالی و خدای تعالی
 و سنت و اندیشه شریح روح الدنیا مثل امام عظیم کوفی است که بر کسرت درع و تقوی و بدولت متابعت است و در طبایع
 اجتهاد و متابعت یافته است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات او را بواسطه وقت متأخر ان کتاب
 سنت دانند و در صحاب و را پیش از آنکه کلام بودم الوصول الی حقیقه علیه و درایت و عدم اطلاق علم
 و در سنت امام شافعی مکرر شد از وقت نقاب است او را علیه الرضوان در انیت گفت الفقهاء کلهم خیال العیفة
 دایم از اجتهاد های فاضل نظر ان که تصور خود را بدیگری نسبت نمایند قاصری اگر کنند این فاضل را
 طعن فکری حاشی که بر ارم زبان این نگار را و همه شیان جهان بسته این سلسله اند و در اجتهاد
 کبلسل این سلسله را و بواسطه همین مناسبت که حضرت روح بعد از او تواند بود آنچه خواهد بود پس از او
 ستم نوشته است که حضرت علیه بن ابی طالب و علیه الصلوة و السلام بعد از نزول بنسب امام علیه حقیقه عمل خواهد کرد
 یعنی اجتهاد حضرت روح بعد از ان اجتهاد امام عظیم خواهد بود و اگر تقلید این نسبت را که علیه بن ابی طالب و علیه الصلوة و السلام
 که نشان و علیه بن ابی طالب و علیه الصلوة و السلام از ان بلند تر است که تعالی علما راست فرماید پس نسبت بکلیف است
 که نور است این نسبت حنفی بنظر کشتی در رنگ مایه عظیم نماید و سایر را بر یک رنگ حیاسم بعد از ان نظر خواهد کرد
 و بطایع حکم که ملاحظه نموده می دیند و عظم از اهل اسلام متابعت او بصفه اند علیه الرضوان این نسبت حنفی و کسرت
 متابعت در وصول خود را ز سائر مذاهب متمیز است و در متابعت طریق علین دارد و این یعنی از جهت است
 عجیب است امام ابی صفیه و تقلید است این تمیز پیش قدم است و احادیث و مسلط در رنگ مایه حنفی است
 متابعت حیدر اند و بر کار خود مقدم میدار و همچنین قول صحاب بواسطه شرف صحبت قیوم علیه الصلوة و السلام
 بر کار خود مقدم میدار و دیگران جنرال مذکور که مخالفان در اصحاب را که نذر و افغانی کوفی را بر سر این است
 منتسب باین مذاهب و وجود انکه بحال علم و نور و درع و تقوی و معرفت اند حضرت سحر سحر و اما ایشان را فریق و اما که از

این نسبت بکافرانام یا نسبت بیک نماز ابدی منتهی است چنانچه درین شریعت که حکم نسبت کافرانام است حکم نافی ناسخ حکم اول است پس است این است که بگوید و علی الصلوة و السلام و بعد از آنکه ناسخ باشد در سنت سابق او را علی الصلوة و السلام و در سنت علیه علی بن ابی طالب و علیه الصلوة و السلام بعد از نزول کتاب است این است که بگوید و بعد از آنکه ناسخ باشد در سنت سابق

راسخین و راسخین سلام نمایند و سواد عظم را ایضا بکنند و بیرون ان لطیفه انوار العباد انوارها هم که این
 اکابر دین و اصحاب را میداند اگر این عقاید دارند که ایشانان برای خود حکم میکنند و متابعت کتاب و سنت
 نمونند پس سواد عظم را ایضا سلام بفرمایند و ان شاء الله تعالی و متذکر باشند بکدام از حکم اهل اسلام بیرون و بیرون
 عقاید بکنند که باطلی که از جهل خود و خیر است یا از ندقی که مقصودش ابطال شطردین است ناقص چند است
 چند را یاد گرفته اند و حکام شریعت را منحصر در ان ساخته و ادعای معلوم خود را فرمایند و آنچه از ایشان نا
 نشده منتفی میسازند **۵** چنان گوی که در سنگی نهان است به زمین و آسمانی او همان است به وای خیر
 و ای متحصبان بار و ایشان و از نظر نامی فاسد ایشان بانی فقه ابوحنیفه است و در حدیث فقه و اسلام
 اند و در ربع بای هم میرکت دارند و فقه صاحبخانه دست و دیگران همه عیال می نمایند و وجود انوار
 مرا با امام شافعی گویا محبت ذاتی است و بزرگ میدانند لهذا بعضی اعمالی که تقلید و پیروی نمی نمایند اما چون
 که دیگران را با وجود و فو عظم کمال تقوی و حجب امام علیه صلیف در رنگ طفلان می بایم و الاموالی که بجا
 بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که الا گذشت است که اختلاف حکام اجتهادیه اگر چه ان مختلف است از این صفت
 شود متعارف نیست بخلاف اختلاف در حکام کتاب سنت که در حجب خودست بخلاف اختلاف در حکام کتاب
 و سنت که موجب اختلاف است اما در بعضی بجهت پس تفرقه اند که خبر از انبات حکام شرعی کتاب سنت است و در ان
 مجتهدان و اجماع است نیز مثبت حکام است بعد از ان چهار اول شرعییم و ایلی مثبت حکام شرعی نمیتوانند ان شاء الله تعالی
 حل و مرتب خود و کشف باب باطن انبات فرض و سنت نماید اصابت لایست خاصه با جماعه مومنان
 در تقلید مجتهدان برابرند کشف و الهامات ایشان از امر نیست بخت و از رتبه تقلید نمی برار و در اننون و
 و جنید و شبلی و بایزید و عمرو و دیگر و خال که از عوام مومنان در تقلید مجتهدان و حکام اجتهادیه مساوی اند
 مرتب این بزرگواران را امور دیگر است محاب کشف و مشاهدات ایشان و در باب تجلیات و ظهورات
 ایشانند که بواسطه استلا محبت محبوب حق حل سلطان از مادی او تمام است اندواز دید و دانش غیر فیه
 از گذشته اگر حاصل اند و از دارند و اگر و اسلند و در عالم بی عالم اند و با خود وجودند اگر نیز میسر باشد
 زمین و اگر می میرد بر زمین و معتقدان ایشان معلوم است بواسطه علم محبت و در اوست هر خزه از ذرات عالم شاهد و می کند
 و هر نور و اجسام جمیع کالات اسمائی و صفاتی ارضی یا بند از منتهمان ایشان چه نشان هر که نشان اند و

اول نشان خبیان ماسلی است از تو ثنائی ایشان چه دانای دیگر و آن اتفاق و لغزش است الهام ایشان درست
 و کلام ایشان کلام ایشان علوم و اسرار است و توسط از اصل خود نیامانند و در رنگ و بو و طعم و مزه و
 ایشان نیز در معارف و مواجید عالم الهام و فراست خود اند حضرت خواجہ محمد یار سادہ کس نه نوشته اند که
 در اخلاص علوم الدین روحانیت حضرت خضر متوسط است علی بنیاد علی جمیع الانبیاء و صلوات و اسلام ظاهر است
 این سخن نسبت با ابتدا و توسط خود را بوسیله معانی دیگر است کما لیتهدیه الکشف اصحیح و مودیرین تحقیق است این
 از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی قدس الله تعالی عنہ منقول است که روزی بر سر منبر بر این علوم معارف می نمودند و
 گد حضرت خضر و اقامه شد شیخ خود را اسرار علی با کلام محمدی استنوارین است بهر معنی باشد و که حضرت خضر را محمدیان
 نسبت از اهل سابقه است چون چنین باشد محمدیان را چگونه وسط بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند و از کلام
 شرعی که اهل علم اند و من و من اند هر چندان سارف ثمرات و نتایج این احکام را به قصور از درخت نشانند حصول این
 اوست و تا نماند و درخت بر پا است ثمرات توقیف است چون اصل درخت خلل رفت ثمرات معدوم گشت بقیه باشد که
 را بر درخت و ثمرات را تو هم دارم جدید درخت را نیک تربیت کنند ثمرات را قرار و ثمره اگر چه مقصود است اما فرع خود است ثمرات
 شریعت و طریق شریعت را برین قیاس باید کرد و آنکه التزام دارد صاحب حرمت است هر چند التزام پیش معرفت است
 و آنکه در این است از حضرت بی نصیب و با فقر و غنا و بزم فاسد خود دارد و اگر چه هیچ ندارد و از قبل ستم را بر است که چون
 در این عالم و آن شکر است کل حقیقت را به غیر از غیر خود و آنجا و پس است که خواص اهل علم در معارف ذات و
 صفات و افعال و کما بعضی از اسرار و قایم فهم کنند کما بهر توفیق بیان طرف ساکت است و در حرکات و سکنات از کلام
 و افعال و در این مریضی و غیر مریضی و اند بسیار است که بعضی اوقات ادا بعضی از عبادات نافله را غیر مریضی مانند ترک
 آن نافله کردن و گاهی نوم را به از حفظ نمهند کلام شرعی با وفات و مقتصد و احکام الهام بهر وقت ثابت اند و چون
 حرکات و سکنات این بزرگواران مربوط باذن است ناچار فاعل دیگران نیز فاعل ایشان باشند مثلاً یک فعل نسبت
 یک شخص حکم شریعت فعل است و همان فعل نسبت به شخص دیگر حکم الهام فرض پس دیگران گاهی حاکم و نقل نمایانند
 گاهی مکرر یک امر را به حکم و ندانین بزرگواران چون کار را بر او دان می جل سلطان نمکنند به از بعضی ادا می
 سخن بماند و دیگران فرض ایشان است از حیث علم و ثنائی بزرگواران می دریافت علماء از هر امر و در این باب
 مخصوص و خباثت این علم علیهم الصلوات و السلام است و دیگر از اولان اخبار شریعت نمیدهند یعنی معافی و ولایت است

[illegible]

موجود می کند که این ایشان در ششام و در شامی طواف ایشان و بیت عیسی خواهد کرد که از این بیت
 این است **ع** لفظ طافنا کما طفتم بنیاء بهذا بیت طافنا عینا چون این بیت شنیدم و خطا گذشت که اینها این
 عالم شمال اند و مقابل این خلوص که از دنیا بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جمله اجداد تو ام من پیغمبر که
 چند سال است از فوت تو فرمود که از فوت من یاده از چهل هزار سال است من از روی تعجب گفتم که از آنجا که
 خلقت آدم الی البشر طیف بنیاء و علی الصلوة و السلام تا ایندم هفت هزار سال تمام نشده است فرمود تو از کجا
 آدم می گویی این آدم است که در اول دوره هفت هزار سال خلق شده است نیز فرمود و در وقت عیدت نبی علیه
 و علی الصلوة و السلام که سابق تحریر یافته است بخاط گذشت که می داین قول است خدا و ما که در این سال
 بنیاء الله سبحانه آنچیز برین تغییر ظاهر گشته است آنست که این همه آدم که پیش از وجود حضرت آدم علی بنیاء علیه
 الصلوة و السلام گذشته اند وجودشان در عالم شمال بوده است نه در عالم شهادت همین حضرت آدم است
 که در عالم شهادت موجود گشته است و در زمین خلافت یافته و سجود و انگشته و عورات الله تا که تسلیما نه بنیاء علیه
 و علیهم صبحین غایب مافی الباب و هم چون بر صفت جامیه متخلو گشته است و در حقیقت خود لطافت و صفا
 بسیار دارد پیش از وجود او بقرون متطاو و در هر وقتی از اوقات نصفه از صفات یا لطیفه از لطافت
 اینجا خداوند جل سلطان در عالم شمال موجود گشته است و بعد از آن آدم ظاهر شده و سحر و گشته و کار با
 آدم منتظر از وی بوقوع آمده ای که توالد و تناسل که مناسبت عالم شمال است نیز بطور پیوسته و کمالات معصوم و مستحق
 مناسبت علی بنیاء یافته و نمایان ندانند بجا گشته بلکه در حق او تأیید شده بیست و دو روزی بروز فرشت
 بعد از آن در وقت از اوقات بیست و سه الله سبحانه در صفت یا لطیفه دیگر از صفات و لطافت او علی بنیاء علیه
 و السلام در همان عالم نبضه ظهور کرده و کار و بار یکبار ظهور او را وجود آمده بود از ظهور ثلثه نیز ظهور آمده
 و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثلث از اوقات و صفات و لطافت او علی بنیاء علیه الصلوة و السلام محسوس
 پیوسته و چون ظهور نیز دوره خود را تمام کرده ظهور البر بپوست پیوسته که اشارت اعدا علی و چون در آن اوقات
 مشا ایضا که تلقی بصفت و لطافت او در وقت تمام گشته آخر الامر آن نسخه حاضر در عالم شهادت اینجا
 خداوندی جل سلطان بوجود آمده و بفضل خداوندی جل سلطان نه مخور و مکرم گشته اگر چه من را آدم
 باشند از این آدم اند و دست و پای و یند و مبارکی و مقدمات وجود او یند جد شیخ بر گزار کرده اند

از چهل هزار فوت اگر گذشته است لطیفه بوده است و مثال از لطائف چیست که در عالم شهادت وجود
 داشته است و طواف بیت الله که سیکرده در عالم مثال سیکرده چه که بیکدیگر در مثال صورتی و تشبیه
 بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فقیر درین باب نظر او در دو فرستاده و تفسیر بسیار نموده
 در عالم شهادت آدم و دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبه های عالم مثال نیافته و آنکه بدن مثال گفته که من چه توانم
 و زیاده از چهل هزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدمهای پیشین ظهورات صفا
 و لطائف این آدم بوده اند و آنکه خلقت علامه و دست شکرین آدم میان بود و چه بسیار این ابا این آدم
 و چرا بود و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده و جعل هزار یک گنجایش و در هر یک عالم که در عالم شهادت
 مرض است ازین حکایات تناسخ می فهمند و نزدیک است که مقدم عالم قایل گردند و از قیامت کبری بی گنا نمایند
 ولی نگارنده بعضی از علامه که باطل خود را مستحق گرفت حکم جزا تناسخ نمایند ولی نگارنده لغزش زمانه
 که بحد کمال رسید از تقلب بدان او را چاره نبود میگردید چون بحد کمال رسید از تقلب بدان بکار افتاد
 بدان فایده داشت و مقصود از خلقت او کمال دست سیر شد و این سخن کفر صریح است و ناچار است از
 انچه ازین تواتر ثابت شده است هر گاه در آخر کار جمیع نفوس بحد کمال رسید و در آخر کار باشند و در
 کدام بود این نگارنده در آخر است و ناچار عذاب خردی است و نیز از ناچار احسا است چه بزم اینها انفس را
 نه احتیاجی که ازلت کمالات اوست نمانده است تا بحد شرف نموده آید اعتقاد این جماعه و ائمه عقاید
 غلامی است که از حشر احسا و ناچار در عذاب ثواب و دانه و بلکه اعتقاد ایشان از عقاید
 غلامی هم بدتر است که انهار و تناسخ نمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ
 نمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ نمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم
 و عذاب جزا و اینها عذاب نیا است که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند و ازلت حضرت امیر که در عالم شهادت
 و چه از انقبضه و دیگر از اولیا و اندر نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیب پس از وجود و حضور
 بقرون مطالبه از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است و حشر است که تجویز تناسخ چگونه است و حشر است
 ان لاهل انهمال از راه این رنگه ازلت است که نسبت به سجا نه خود جدا جدا گشته و بارش خال
 گشته اند چه که گفت که بان خلق گیرند تناسخ نیست که روح پیش از تعلق باین جمیع مجبور دیگر که سابق بخواران

روح است تفکر گرفته باشد چون خود تجرد بحد گرد و تناقض پیدا و جنبان که تشکل باشکال سیر و تدوین
 اجسام میشود و برین همی که مناسب این اشکال اجسام است بوقوعی آنهم تجرد تا غایت نیست و هیچ حواسی که
 جنبان ابتداء اندک شجانه این قدرت بود که تشکل باشکال کشیده مال غریبه بود و غرض از آنکه اگر قدرت
 عطا فرمایند محض تجرد است و چه حیات بدن دیگر ازین قیام است آنچه از بعضی اولیا را نقل میکنند که گفته
 در آنکه متذکر و حاضر میگردد و در افعال بقایه بود و قوعی آنرا نیایم لطائف ایشان متجلی است و تشکل باشکال
 متبانه همچنین غریزیکه مثلاً در هندوستان توطی دارد و از آن دیار برآمده است بمی حضرت مکه نظریه
 میگویند که آن غریزه را در حرم کعبه دیده ایم و چنان چنین در میان باغ و درخت است و ممی و دیگر نقل میکنند
 که ما را در روم دیده ایم و ممی دیگر از بغداد دیده اند این تشکل لطائف آن غریزه است باشکال مختلفه
 و گاه است که آن غریزه از آن تشکلات اطلاع نمیدارد و جواب آن جماعت گاه میگردد که این همه بمن است
 است من آن خانه نبوده ام و در حرم کعبه ندیده ام و در روم و بغداد رانمی شناسم و نمیدانم که ثوابه کسانید و
 همچنین این رباط مبادات از اغراض احوال و اموات در آن بخلاف و ممالک بر و ممالک نمایند و می بینند که
 آن صور اغراض حاضر شده و غریبه ازین نموده است گاه است که آن اغراض را از دونه آن طریق اطلاع بود و گاه
 بوجه انرا و ثوابه بر ساخته اند این نیز تشکل لطائف آن غرض است و این تشکل گاه در عالم شهادت
 بوده گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هرگز آن سرور علیه علی الصلوات و السلام بصورت مختلفه در خواب
 می بینند و متفاوت نمایند این تشکل صفات و لطائف است علیه علی الصلوات و السلام بصورتها
 مثال همچنین برین از صور مثال بر آن تفاوت نمایند و تشکلات می فرمایند که من بروز که از بعضی مشایخ
 گفته اند چنانچه این را در زیر که در تناقض نفس بدن ثانی از برای ثبوت حیات است و برای سبک
 حسی و حرکت آن بدن است و در بر و زلف نفس بدن دیگر از برای این غرض نیست بلکه مقصود ازین تشکل
 کمالات است مرآن بدن اصول بر جرات است مراد را چنانچه حتی بغیر و انسانیت نماند و تشکل او
 بر وزن مایه این تشکل برای حیات آن غرض نیست چاره می حساس و متحرک پیشانی این تشکل است چنانچه ازین تشکل
 در وی حادث میشود و در کلمات و در کلمات آن جن است و شایسته تقسیم الاموال و مبادات مکرر
 هم است که شایسته تقسیم اموال و فتنه می اندازند و زود فقیر کون پذیرد و کافایت کامله اگر تربیت

ناقص خواهد بود اگر در وی بروز نماید بیکر باقیه از خداوندی جل سلاطین صفات کامل خود را در هر مرتبه
 سنکس سازد و توجه و انتفات آن انکاس را ثبات و استقرار در تمام مرتبه ناقص نقص کمال میدارند و صفات
 رذایل صفات حمید را میسر چون بروز در میان نمودن کمال فضل الهی و تیره بین ایشان را و بعد از فضل اعظم و
 بعضی دیگر بقول ارواح قاطل نمیگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا میشود که اگر خواهم بمرن خود را بگذارم
 و ببدن دیگری نقل شود نقل میکند و غریبی که این کمال ابدی است را داشت و حق تعالی فوت کرد این غریب
 خود را که بسن کبر سر خمید و گذشت و در بدن آن جوان نقل شد تا آنکه بدن اول و میت گشت و بدن ثانی
 زنده گشت این قول تلامذ متاخر است که حق تعالی ثانی از برای حیات آن بدن است انقدر فرق است که تا
 متاخر بعضی نفس حاکم است و متاخر را از برای تکمیل نفس ثبات مینماید و آنکه بقول روح قاطل است روح را که
 می انکار و بعد از کمال روح ثبات نقل نماید و فقیر قول نقل روح از قول متاخر هم ساقط تر است زیرا که
 متاخر را از برای تکمیل نفس اعتبار مینماید و هماغه این اعتبار باطل است نقل روح را بعد از حصول کمال کمال
 اند اگر چه هیچ کمال نیست هر گاه تبدیل بدن را برای تحصیل کمالات قرار داده باشند بعد از حصول کمال نقل بدن
 ثانی بر جای بود و اهل کمال تا شای نیستند ایشان بعد از حصول کمال خبر دارند بدان است نقل بدن را بعد از
 از تلقی بوده است به حصول پرست و ایضا و نقل روح امانت بدن اول است و احیاء بدن ثانی است پس بدن
 اول را از حصول احکام برزخ جاریه نمود و از غایب ثواب قبر گذراند و بدن ثانی را چون حیات ثانی است ثبات
 حشر و حشر و در دنیا ثبات گشت احکام که مستحقان نقل روح معلوم نیست که ثواب ثواب قیاس قائل باشند و
 و شتر مستحق بود از نفوس بر از نفوس بر حق بطالان خود را میبندند گرفته اند و مستحق اهل سلام گشته ضلوا فاضلونا
 لا نرغ قلوبا بعد از دنیا و سبب انانیت که حجت آنکست الواب بحجت سید المرسلین علیه السلام صلوات الله
 تعالی و در بیان بعضی علوم و معارف که عالم مثال تلقی دارند باید دانست که عالم مثال بر جمیع عوالم غریبه
 هر چه بر جمیع عوالم است صورت او در عالم مثال است معقولات و مسمیات و غیره و در گفته اند حق باطل و محلا سلاطین
 شکی نیست اما مثال است و بعد از اهل این فقیر و بیگانه خود نوشته است که در مرتبه تنزه و تحریف چنانچه نقل
 نیست مثال غایت غایت بود و بعد از مثال و در عالم صغیر نیز عالم مثال خیال است جمیع اشیا را در خیال
 متصور است کیفیات احوال صفات سالک چنان است اشیا را که گفته کرده نماید و از این باطل علم میازد اگر خیال

نمود و بوی کند و چهل لایم بود از نجاست که فوق مرتبه ظلال حمل حریت است چه تک پوی خیال هر بیت ظلال
 است هر جا غفل نیست خیال آنجا کجایش نیست هر گاه صورت تشریح در مثال نمود و چنانچه گذشت و خیال
 که پر تو لیت از مثال چگونه صورت تشریح به تصویر بود و ظاهر جم الامکنین بحیر و هر جا علم بود گفت
 نمودن عرفان مدخل سانه نشان است و هر جا علم بود گفت و گو بود و عرفان مدخل سانه بیان است
 لیس از سی ساند ظلال بود و گنگی بان فوق مراتب ظلال است فعل بود یا صفت هم بود یا صفت پس چه
 منحوت خیال است چون از ظلال است معلول است و بلبلت حمل محمول پس ازین نیست که چون زانوار
 علامات مطلوب است مفید علم بقدر است عین حقیق رای ظلال خیال است خلاصی از بخت خیال و قوی
 که سلفی است از درنگ سیل خاسته و الیل نزار و درگاه افاق و لیس جهان نایاب منور است اولیا
 که از درنگ میسر گیرد و جامع است خیال امن گیرش از طهر از انکار این دولت درین نشا و میسر گردد
 با وجود حیات منوی از عرفان سلطان خیال میسر است آید و مطلوب بی محنت و جعل و در کمال سبک و در وقت
 بجز در آنکه بقیه حقایق بزرگواران علمی میگرد و در وصل هر یار است پر تو می نزارند **بنیاد باب**
تعیین باب و ملائق بسکین با تیر سحر ال محبه و رواقه و منامات و مثال و خیال می بیند که با و شاه
 شد و ایم و قدم و شمع خود را سمانه بینا میزند و میزند و آتش به ایم و عالم رو با و در و عالم فقط و افاق
 که عالم شهادت است به ازین کمالات بطریق دیوان ویت پیچ و دریا باطن محض است جواب این بیت
 محله از صدق و درویش است که مشرب و شاد است و قطیعت در آن جماعه کاین است لیکن شمع در اینها ضعیف
 است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد و در آن از و حال خالص است اگر معنی لغتیه اندک شهادت
 قوت پیدا کرده شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور یابد که اندک قدرت اندک شهادت ظهور کرده و در
 بهمان ظهور شایسته که ضعف ظهورات است کفایت ملی خنده قدرت ظهور می یابد ازین قبل است و احوالی که ظاهر
 این راه می بیند و خود را و مقامات عالی می بیند که به صاحب باب لایت سرور گشته اند اگر در
 شهادت انفعنی ظهور کند و اوقات است و ظهور اگر کلمه بر مثال کفایت شعله حاصل است و بجای مصداق است
 و هر طریقی بجام خود را و شاه می بیند و هیچ جان من نزار و در خوار است و نیست پس با مقامات
 نباید نمود و در شهادت هر چه میسر و در آن اوست **سجده غلام** انعام همه ز آفتاب که بود و ششم ششم ششم

عبدالله شاه و شهباز
 وقت خنده در این
 زلف و قوت پیدا کرد

اجاء اهل حل عقد صد اول که خیر القرون است و در باب فصلیت خلفاء راشدین عنوان شد که علیهم السلام
که بر تشریع و انقیاد ایشان مترتب است و در باب سکوت و زینان و شجاعت و صاحب خیر القرون علیهم السلام
و علیهم الصلوات و ولایات و رحمت و ذوالان سائیدن این عقدا و بحث است که طاعت و موافق اهل سنت و جماعت
شکال ندارد که سیم عقد و ما شققت انما بحث است از وقوع دین است نه از اصول شرعیات و ضروریات دین
دیگرت که با عقدا و عمل فلق و دایره علم حکام و علم فقه متکفل نیست ضروریات را گذاشته به فضوایات و غیر
عموم و اصراف مال الهی کردنت و عدا و غیر آمده است علامه اعراضه نماید ولی بعد از انزال اهل العباد و غیر
از ضروریات دین از اصول شرعیات می بود چنانچه شیعیان برده اند بلیست که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود
تقریب اختلاف و فرموده که تخصیص خلیفه می نمود و حضرت پیغمبر علیه السلام علی الصلوات و ولایات امر بخلاف آنکه یکبار
به تخصیص و تصریح یک را خلیفه می ساخت و در کتاب سنت چون اتمام این مفهوم نشده معلوم شد که بحث است
از فضول این است نه از اصول این فضول باید که به فضول اشتغال نماید الله ضروریات دین پیش است که
نوبت به فضول نیست اول از تصحیح اعتقاد چاره نبود که بذات صفات و افعال واجب حل سلطان تعلق دارد
و عقدا و باید نمود که آنچه پیغمبر علیه السلام از نزوح حق حل ملامت آورده است و بضرورت و توانا
دین معلوم گشته است از خیر و شر و عذاب ثواب و فری و دبی و سایر سمعیات همه حق است و تمثال اختلاف ندارد
اگر این عقدا و ثنائیا از ایمان حکام و پیغمبر چاره نبود و از ادای فی القرض و اجابت بملک از ادای پهن و سبب
نیز گذر نمایند حل حرمت شرعی نیک بدین بود و در حد و شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح و دستگاری خدا
آخرت متفق شود و چون عقدا و عمل درست کند نوبت بطریق معونی رسد و امید و کمالات ولایت گردد
بحث است نسبت به ضروریات دین که لمطروحه فی الطریق است نایه مافی الباطن بین مخالفان این باب غلو نمود
اند و طعن صاحب خیر القرون علیهم الصلوات و ولایات کرده بضرورت درویشان و منتهیات طویل اند
ایراد نمود و می دیکر از وفادار دین تنبیه فرموده این ضروریات دین است و اسلام که مکتوب شخصیت و کرم
و عز و محرمی مولانا احمد که صدور یافت و نصیبت باران مولانا حسن طر حلقه آنها ساختن و اینانی و شک
به بسم الله الرحمن الرحیم بعد از صلوة و تلاوته الدعوات سیر اند و فرامی مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة
و بعد از تشریف مولانا مدنی وقت مسلمانان از ایتی بود از آیات حق حل ملامت حق بود از ترسهای و دالی اللهم

مجموعه خط خود

[illegible]

باکر یا کارا و شوا و نسبت و باقی احوال بن محدود و سیادت آن فقیر که تا مرید و عبد الباقی را باطنی و بیرونی
 گفت مثلاً الیه راعات شفاق و حقوق شماران و ده ملاقات کردی من و حضرت مکتوب شخصیت و پیغمبر و
 محمد با شرم خام و صدور یافته و احراز از امور لا طائل له بسم الله الرحمن الرحیم بعد محمد و صلواته و تبلیغ الدعوات
 میرساند و درین مدت از احوال باطن خود و خبر متدین نوشته اند تا با موت و رحمت باشد امور لا طائل است دنیا
 فیها الذی ان سیکند که تذکر احوال خیر را گذاشته که به حیثیات ابتدائی نماید چندیست تا بخیر خواهد بود
 حسان الابریهیات المعبرین شنیده باشند به حال متوجه احوال باشند طفیلی را هرگز نداند و لغز و
 نقد بقدر اندک سبحان محمد و الهیة که فقرای اینجا و هر چند نرق معلوم نماند اما به سعی بلیه کوشش و فقرت
 و وسعت میکرد و نند زیاد و از فقر کفاف میرسد و زنی که نقد وقت است باقی احوال بخیر و مستحب
 محمد است و درین چاه و باعد و کرده بود که سیاه اصل و رسید و دوم و و حال با طرف شده است الله سبحانه
 و الهیة علی جمیع النعمان و السلام مکتوب شخصیت و ششم بخان خان محمد و یافت و در بیان خود و انابت
 و روح و تقوی و مایانست لک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد و سلام علی عباده الذین صطفی عن عمرانی و ستم
 و نفاق و تقصیرات و هجوات گذرانیده و خوش آمد که از سخن توبه و انابت گوید و دوم از عمر و تقوی و انابت
 تبارک تعالی و توبه و الهیة جمیع ارباب المؤمنین علیکم السلام قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتوبوا الی الله تعالی
 علی کل مسلم و کفر غیرکم سیداکم و یحکم فیما بینکم و تجزی من تحتها الانهار و قال تعالی و ذروا ظاهرا و باطنا فالتوبه
 من الذنوب اجبه و فرض علی کل شخص لا یستغفر الا بتوبه و ان یستغفر غیره احد من الجنه کف ملائکها علیهم السلام و السلام
 لم یستغفر الا بتوبه قال خاتمهم و سیدهم علیه علیهم الصلوات السلام و یحیات انه لیمان علی قلبی انک لا تستغفر
 فی الیم و الیله سبعین مره فان کانک لیا صبی یعلق بحب الدعا و سبحانه و لا یتلق المحقق فی الیم و العباد و
 صومهم کارا و شرم بل و سماع و اله و النظر الیه غیر محرم و من یصحف غیره و ضرر و عیب و عیب و عیب و عیب و عیب
 و الاستغفار و التضرع و الاعتذار الی الله عز و جل و ترک فرض من غیره لعل فی التوبه من دانه و ان کانک لیا
 یعلق بمقام العباد و توبه و التضرع و الاعتذار الیه و الاستغفار غیره و الاحسان الیه و الدعاء و ان کان صاحب الایمان
 مدیا فلا تستغفر و الاحسان و الهال الی اولاده و ورثه و ان لم یعلل لوارث یصدق نقد المال و یخیر
 علی الفقراء و المساکین و یتصدق صاحب المال الذی اودی لیه حق قال علیه السلام کما یجوز بهت الایمان

يقول وهو الصادق قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من عبد اذ ذنب ذنباً فقام فقامت
وصلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقاً على الله ان يعفركه لانه يقول جل وعلا ومن عمل من عمل سوء او ظلم
نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفراً رحيماً وقال عليه وعلى آله الصلوة والسلام في حديث آخر من اذ ذنب
ذنباً ثم ندم عليه فهو كفارته وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفر لك واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد
ثلاث مرات كتب في الرابعة من الكبائر وفي الحديث النبوي انه قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام عليك
المسوفون يقولون سوف نقوب او يحقن الحكيم لا يذنب يا بني اذا خرا التوبة الى عرفان الموت يا نبيك
قال مجاهد من لم يتوب اذ اصبغ واغسل فممن الظالمين قال عبد الله بن المبارك رحمه الله سبحانه وتعالى في الحديث
افضل من مائة فلس تصدق به وقيل حد اثنى من فضة افضل عند الله من ستمائة نسخة من سورة ربابا فافضلنا
وان لم نغفر لنا وترحمنا لنكونن من اللاسر من غير النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال ان الله تعالى يقول عسى ان
افترضت عليك تكن من اعدائ الناس وانه عما نهيك عنه تكن من اروع الناس واقع بما رويك عن
الناس قال صلى الله عليه وآله وسلم لا يهرية رضى الله عنه كن وراعك اعدائنا روى قال الحسن بن محمد
سبحانه مثقال ذرة من الورع خير من الف مثقال من الصوم والصلوة وقال ابو هرة رضى الله تعالى
جله الله تعالى اهل الورع والهدى هو الله تعالى الى من عصى نبياً عليه الصلوة والسلام لا يتقرب الى المقرين
الورع قال حبة العلماء بالله الليم الورع الان يروى عشرة اشياء من فضة على نفسه اولها لحفظ اللسان عن
والثاني الاعتناء بعسوه الظن والثالث الاحتياط عن السخيمة والرابع غض البصر عن المحارم وال
صدق اللسان والسادس ان يعرف منه الله تعالى عليه كيلا يعي بفسنه والسابع ان ينفق ماله في الخير ولا
ينفق في الباطل والثامن ان يظلم نفسه العلل والكبر والتاسع المحافظة على الصلوة والاعاشة
على السنة والجماعة وثنا اتملنا نورا وغفر لنا انك على كل شيء قدير مجزوما ما شفقت وكرامات
الكرامة اجمع ذنوب يسير شود وورع و تقوى جميع محرمات وشبهات حاصل يد تسمى است عظيم وورع
تقوى والا توبة اربعين توبة وورع اربعين محرمات من فتنهم است مشاييركات وانوار من بعض الباطل
وغير سر سركند ووقوع توبه وورع از سائر محرمات غير سرگر وورع الا يدرك كله لا يترك كله اللهم وفقنا
لرضاك وثبتنا على دينك وعل طاعتك هبه تسلي المسلمين قائد الفرح المجدين عليه وعليهم والى اهل البيت

شخصیت و مقام تمام انجمن مهدویافته در بیان مقام اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باین
 ارکان اسلام و موعودین خود بر آنکه کلمه حق یعنی کلام اسلام گوش و سلطان وقت نمایند بسلامت و امان از هر
 احد و مسلمانی علی عاده و الفریق صلیقی صحیفه شریفه که از روی کرم و انقیاد نامزد و فخر از امام اوسا خنده بوده
 رسیدند و آنکه بجهان که درین طور اوان پرستیده شتاب و اغیار سعادت مند از احسن نشانه که در دنیا وجود
 ناسبت با بقدر و دراز کار برین است و ایمانی باین طالع حاصل است چنانچه است که انقیاد شمس مانع
 حصول این دولت نگشته است و توجهات پراکنده از محبت انیان باز داشته است که این نیست مطلقا
 آورد و امیدوار باد و کلام مع من احب حدیث نبوی است علیه السلام و السلام و السلام حاد است
 آثار آدمی را از تصویر تمام و موجب راسی فرقه اجداد است و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که در دین و علم و غیره
 چاره نبود تا نفع و نجات اخروی تصور شود و محبت تمام که مخالف مقتضات اهل سنت است سم قابل است
 که برکت ابدی و عزای سرگردانند از این سلامت و عمل از حضرت و او اما نه مقتضای گنجایش شخصیت
 نادران الله لا یغفر الله الذین لا یؤمنون به و یغفروا و فی الذللت مقتضات اهل سنت را بلبان ایمان و بقدر ابراری که مقتضای
 ان تصحیح تمام و باید نمود و از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت برین دولت بقدر و از راسی سالک باید نمود
 بدانند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود است و سایر اشیا باجی و او سبحانه موجود گشته اند خلق و تعالی
 انعدم بوجود آمده پس و تعالی قدیم و اولی باشد و شایسته حادث و نو پدید باشد و هر که قدیم و اولی است
 باقی و ادب است و هر چه حادث و نو آمده است فانی و مستحکم است یعنی در شرف زوال است و او سبحانه
 یگانه است شریک ندارد و در هر چه نه در استحقاق عبادت و جوب و غیره و تعالی نشاید که استحقاق عبادت
 سوار او سبحانه و زود و او را تعالی صفات کامل است از تجسید حیات و علم و قدرت و ارادت
 و صبح و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و اولیت تصف اند و بجهت ذات جل سلطان
 قایم اند و تعلقات حوادث در قدم صفات خلل نکند و حدوث متعلق مانع از لیت انیان
 نگردد و فلسفه از چیزی در دستر ندارد که کوری از حدوث متعلق پس حدوث متعلق برند و نفی صفات
 کامل نمایند و عالم بخیریات نماند که ستم نفس است که امارت حدود است و نه
 که صفات از له باشد و تعلقات صفات بملقات حادث باشد و صفات تقاضای از جانب

قدس و تامل مسلمات و اولیای صفات و لوازم جوهر و اجسام و اعراض منزه است زمان و مکان
و جهت را و حضرت اولیای گنجایش نیست اینها همه مخلوق او بندگ او را سبحانه فوق الخش و اندوخت
فوق اثبات کند عرض مسوای آن همه حادث اند و مخلوق او بندگ او را سبحانه فوق الخش
تایم گردد و مقرا شود و بقدر هست که عرض شرف مخلوقات اوست تاملی و نورانی و صفات همه کمالات
در وی شیشه است تا چار حکم را رعایت دارد که ظهور غفلت و کبر بای خالق جل و علا آنجا پیدا و مویلاست
باین علامت ظهور آنرا عرضش بعد از ماند و الاعراض و غیره نسبت با و تامل بر آید که همه مخلوق و بندگ او را
را قابلیت نمایند که است و دیگر از انانیت آنکه صورت شخص اینها میتوان گفت که شخص را نیست است
بلکه نسبت شخص با آنکه و سایر اشیا متقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است آنکه قبول صورت شخص
منها بدو دیگر آن این قابلیت نیست و اولیای جسم و جهان نیست محدود و متناهی نیست طویل و عریض
در از کو تا نیست بین و تنگ نیست بلکه همه است نه بان سعت که فهم ما را در این محیط است نه بان عاقل
که ملک اشود و در این نه بان قرب که منتقل نگردد و با ما است نه بهیست متناهی ایمان را که واسه است محیط
است و در شیب با ما است اگر کینست این صفات را ندانیم که حیثیت و هر چه دانیم که قدسی و در حدس
دار و اولیای با هر چه می شود و هر چه می شود و هر چه می شود و هر چه می شود و هر چه می شود و هر چه می شود
و هر چه می شود و هر چه می شود و هر چه می شود و هر چه می شود و هر چه می شود و هر چه می شود
منه نیست و او را سبحانه مثل کفوفیت زن فرزند نیست ذات و صفات او تاملی بچگونگی و روحی و جسمی و شیب
بله نمونه اند و بقدر پیدا کنیم که اولیای هست و با ما و صفات کامل که خود را بان ستوده است متصف است
اما سر جزایران در فهم و ادراک ما و آید و متقل و متصور باشد و اولیای از ان منزه و متعالی است چنانچه
لا تدرکه الابصار و در بیان بارگاه است و پیش ازین بپرسیده اند که هست یا بدی و است که اسرار
اند و تاملی اند و تاملی بر ما و انداز صاحبش هر چه می شود و تاملی آن شرع بر حضرت حق سبحانه
است اطلاق را که و آنچه نیامده است اطلاق نماید که اگر چه در ان اسمی کمال مندرج باشد و اطلاق
با یکدیگر آمده است و حق نیاید گفت که نیامده است تاملی کلام خداست جل سلطان که لباس حرف صورت آورده
بر غیر علی بن ابی طالب و استقامت منال سلفه است و مبادی آن را درونی فرموده و چنانچه با کلام نفسی خود را بر

نور و عین

که هر زبان را لباس حرف صوتی در آورده ظاهر میسازیم و مقاصد خفیه خود را در صفت ظهوری آنیم بچندین حضرت
 حق سبحانه و تعالی کلام خود را در لفظی که در میان بقدرت کامل خود و لباس حرف صوتی ظاهر نموده و عباد
 فرستاده است و او را هر نواهی خفیه خود را در ضمن حرف و صوت آورده و بیصفت ظهوری داده است پس هر کس
 کلام کلام حق باشد جل و علاقه فی لفظ و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت باشد چنانچه هر دو قسم کلام الهی
 و لفظی بطریق حقیقت کلام الهی اندک اندک هم اول حقیقت است و ثانیه مجاز زیرا که مجاز لفظی مجاز است و کلام
 لفظی را نمی گردن و کلام خدا را گفتن کفر است و چندی کتب مصنف میگردانند که بر این اساس مقدم علی دنیا و علی علم الصلوات
 و التسلیمات آنرا فرموده است هم کلام حق الهی سبحانه و آنچه در قرآن و در ان کتب و صحف مذکور است کلام
 خدا و بدست جل سلطان که موافق هر وقت عباد را بان تکلیف فرموده است و درین مودنان هر حضرت حق
 سبحانه و تعالی در محبت بے جهت و بے مقابله و بے کیف و بی احاطه حق است ایمان آری ما بین ویت و شکر و کفایت
 آن مخلوق نشویم زیرا که رویه او تالی میچوین است و درین نشان حقیقت آن براباب چوین ظاهر نشود و در این
 نصیب بیان نموده و ای بناسف و معتزل و سائر فرق مبتدعه که از حرمان کوری نماز و توبه از گنایان
 غایب شایسته و بدولت ایمان کفر مشرف نموند و او تالی چنانچه خالق عباد است خالق فعال اینهاست
 نیز خیر باشد ان فعل یا شرمه بتقدیر است لکن اما از خیر راضی است و از شر راضی نیست هر چند هر دو را در او
 و شیت او است سبحانه و تعالی که شریک را او سطر او ب و تالی نسبت نماید که در خالق شریک نیست
 بلکه خالق بخیر و شر را بدیگفت چنانچه گفته اند حضرت حق را سبحان خالق کل شیء یا بدیگفت و خالق القادرات
 و مختارین یا بدیگفت از جهت رعایت او چنانچه بدست و تالی معتزل از توحید که در خالق فعال بنده را خدا
 و شر و شریک را با و بدست کند شر و فعل تکذیب نیامیزد باید که علمای حق قدرت بنده را در فعل و شر
 داده اند و در سب بنده ثبات نموده زیرا که فرق و ضمه است در میان حرکت و تشریح حرکت مختار قدرت که در بنده
 در حرکت سبج و غلو نیست و در حرکت اختیار می خلل است بدین فرق باعث مواخذه میگردد ثبات ثواب
 دنیا یا کفر مردم و قدرت و لا کذب و لا در حرکت ارتعاش سبج و غلو نیست اختیار و بدست و در داند و بنده را سطر
 و اندک ایشان را که در علم و لغو بنده ثبات قدرت و اختیار و بنده را بدین است که بنده هر چه خواهد کند و هر چه نخواهد
 اینج و از بندگی دور است که بنده با نچه بکلف نموده است از عبد آن تواند بدید و مثلاً از محقق تواند دانست که در

چهل طبع تواند و در دوازده ماه یکبار و در هر یک حج تواند نمود و علم الصلوة
 باقی احکام شمر می رسد که حضرت حق سبحانه و تعالی را تکمال مهربانی و رحمت و آسانی و در آنها عایت فرموده
 است از جهت ضعف و قوت و توانایی بند محال الله تعالی بید الله بکم العیسة لا یسیر بکم العیسة اینچنین می تواند
 آسان کند و خواهد و شوری می خواهد و نیز فرموده است جل سلطان یهدی الله ان یخفف عنکم من اهل الانسان ضعیفا
 می بخردم خداوند آسان کند که تخفیف بخند از شما که آسان کند تکلیفات شما قدر و مخلوق گشته است انسان ضعیف صبر
 از شهوات غلبه تواند کرد و تکلیفات شما قدر را می تواند در پشت دنیا علی الصلوة و التمسکات فرستاد و می تواند
 خلق تا ایشان را بحق و محنت تعالی و از ضلالت برادر آزند هر که دعوت ایشان را قبول کند و از ایشان
 انبشارت و بند و هر که انکار نماید عذاب و فرج دهد که کند هر چه ایشان از حق تبلیغ نموده اند و معلوم فرموده
 حق است و صدق که شما مختلف ندار و خاتم انبیا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درین اوقات و انبیا
 سابق است و کتاب و بهترین کتب با قدم است و شریف او را ما نمی توانیم بلکه با قیام قیامت خوانند و
 علیه انبیا و علی الصلوة و التمسکات که در اول خواهد نمود و عمل بشیرت او خواهد کرد و پس از آن خواهد بود و انبیا علیه
 و علی الصلوة و التمسکات از احوال حیات خبر داده است هر چه حق است از عذاب و کور و ضلالت و سوال هر
 و دیگر در این فضای عالم و شفق سموات و امتش را که هر یک در زمین و کوهها و یاره یاره شدن است
 و حضرت و تشو و عاده و در سجده و از اساعت و مهول قیامت و حال و حال و شهادت و جوارح و اعمال
 و طهارت نمودن و مای حیات و حیات میوه و شلال و ضم منیران و حیات و حیات را بانی مان کنند و کوهها
 مسند و مسند معلوم سازند که این پستان اگر این معلوم است حیات است و اگر ضعف ظاهر است معلوم است حیات است و ضعف
 آن میزان و خلاف میزان نیاست انجا که بالاولی و ثانی است و انکه است با شد و ضعف و شفا و انبیا صلی الله علیه و آله
 و استیارات اولاد و انبیا و عصا و مومنان را باذن ملکیم انبیا صلی الله علیه و آله ثابت است قال علیه السلام الله صلی
 الاصل الکتاب من امتی و بل صراحت بر شیت و در هر چند روز و سال از آن بل عبور کرده و شیت روز و سال
 پذیرد و در هر چند وقت و شیت که مصلحت را بر تمام مصلحت است و در هر روز از این تفسیر کل خوان است هر مخلوق و خداوند
 باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت و بعد از محاسبه و حساب آن حیات و در شیت و در خواهند ماند و از شیت
 بیرون می آیند که هیچیک کجا چون بدو فرموده و فرج خواهند بود و ابلا با و در حیات پذیرد انچه عذاب و محنت

ایشان مجوز نیست قال بعد انما ابلغت بهم العذاب ولا هم ينقصون و هر کس در دل و دود و از ایمان
خام بود او را بوسطه افراط و سحر که در دفع میرزا محمد عسکریان میزند ای و دود او را از دوزخ خواهند
برآورد و نیز روی آستیا به خواستند که و چنانچه گفتار سایه کنند و نیز غل و زنجیر بخوانند که و چنانچه گفتار
از حبس و مرگ ایمان او و بلا که بنده ای خلا و مدخل عساکر کرم اند و عسکریان اند و مرگ جلستان و حقوق
جانب نیست و آنچه با مومر مدخل می آورند و از زناشوی پاک اند و تواله و تقاسم حق ایشان حقوق است
بعضی ایشان از حضرت حق نیجا و تامل بر رسالت برگزیده است و تبلیغ وحی مشرف ساخته بلبان کتب
و صحف نبیای عظیم و علم و تسلیمات ایشانند که از خطا و خلل محفوظ اند و از کید و کوشش جمیع هر طریقتی
از حضرت حق سبحانه تبلیغ نموده اند و به صدق و صواب و دشمنان احتمال اشتباه ندارند و این برگزیده
از غفلت و ضلال و سحانه ترسانند و غیر از اثنای امر و دگر داند زبان تقدیر و قبول است و اقرار رسالت
با نوح از دین برادر و ضرورت جاسد است اجمالا و تفصیلا اجمالا و جابر از نفس ایمان خارج اند اما ایمان
کمال می افزاید و محسوس می بینند اما موعظ کوفی علیه السلام میفرماید که ایمان قبول یا دلت و نقصان می کند
زیرا که تقدیر قلبی عبارتست از تعین و اذعان قلب که اتفاق و کوفت و زیاده و کم و آن گنجایش ندارد و هیچ قبول
اتفاق است که در دل بر هر طریقی و هم است کمال نقصان ایمان باعتبار طاعات و محاسن است هر چند طاعت بیشتر
کمال ایمان پیش پس ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیاء باشد و علم و تسلیمات و کمال ایمان بوسطه تقدیر
طاعات و بند و علی ای کمال مستحیبت که ایمان عوام مومنان بگردان نرسد هر چند این هر دو ایمان است
ایمان شرکت داند اما ایمان بوسطه طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان و دیگران گویند ایمان از
نیت و در میان اینها اما در شرکت مقصود است عوام انسان هر چند با ایمان علم و تسلیمات و نفس
انسانیت شرکتی اند اما کلمات و دیگر انبیاء و علم و تسلیمات و بدجات عباد رسیده است و حقیقت و دیگران
که در گویند حقیقت شرکتی عالی و برتر اند که انسان ایشانند و عوام حکم شناس دارند اما موعظ علیه السلام
انما من حق ادام شامه که علیه السلام انما من افشا اند که است که بر کرم او و حجت اعتبار ایمان حال و کفایت
انما من حق اعتبار ایمان خافه روان گفت انما من افشا اند که است که بر کرم او و حجت اعتبار ایمان حال و کفایت
بهتر است هر چه در کتاب سامع اگر چه کبار باشند از ایمان بیرون فرود و دل جابر که فرموده مشغول است

بعد از آن عمر بعد از آن عثمان بعد از آن توفیق خواهد بود رضی الله تعالی عنهم جمیع حضرت امام حسن افضل است
از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علمای اهل سنت و علم و اجتهاد حضرت مالک بن انس رضی الله تعالی عنهما حضرت
فاطمه رضی الله تعالی عنهما فاطمه را بتول میگفتند که صیغه سالنه است و انقطاع حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سره در کتاب غایب حضرت عائشه را تقدیم میداد و آنچه معتقد این فقیر است آنست که حضرت عائشه در علم
و اجتهاد پیش قدم است و حضرت فاطمه در زهد و انقطاع پیش رولند فاطمه را بتول میگفتند که صیغه سالنه
و انقطاع و حضرت عائشه مرجع فتاوی صحابا است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین پیش از آنکه در علم صحاب
پیش از علم علیهم الصلوٰه و التسلیات پیش نمی آید اگر آنکه اهل آن نزد عائشه بود رضی الله تعالی عنهما و احادیث و مناقب
که در میان صحاب کرام علیهم السلام واقع شده اند مثل محارجه بن حمار بنین بحال نیک صرفا یاد نمود
مازما و تعصب و باید بدشت چنانچه نفس این بزرگواران و صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوٰه و التسلیات
از ما و هر کسی که شده بودند از هر ص و کینه پاک گشته اگر مسامحه دارند بر ای حق دارند و اگر بنا بر تعص
و شاجرت بر ای حق است هر گروهی بوقت قضا می اجتهاد و خود عمل نموده اند و مخالف را بی شائبه و تعصب
ان خود رفع کرده اند هر که در اجتهاد و خود صیبت و دور و دور و توبی و دور و اجازت و اب و در و آنکه خطی است
کلیه و ثواب او را نقد و وقت است پس خطی در یک مصیبت زطامت دور است بلکه امید و جبه و رجاء
قوات و علما و موده اند که در آن محاباتی بر جای نماند است کرم الله تعالی و جبه و اجتهاد و مخالفان از
مع ذلک و ادر طعن نیستند و گنجایش ماست ندانند چه حاجی که نیک نسبت کفر با فسق کرده شود امیر کرم الله تعالی
و جبه و موده است بر اعلان باطنی گشتند ایشان نه کافرانند نه فاسق نه کافر ایشان را تاویل است که منکر کفر و فسق
نیاید حضرت خیر با فرموده است علیه و علیهم الصلوٰه و التسلیات ایما و ما شجر صیحا لیس من جمیع صحاب خیر بر
علیه و علیهم الصلوٰه و التسلیات بزرگی باید بدشت و همه را بیکدی داد و در حق هیچ یک از این بزرگواران
بنیاد بدو گمان و بنا بدو کرد و مناقبت ایشان را به از مصالح دیگران باید بدشت طریق فلاح و نجات
انست چه دوستی صحاب کرام بر سطره دوستی خیر است علیه و علیهم الصلوٰه و التسلیات نه بگنایید ما هر
رسول الله من لم یقر صحابا علامات قیامت که خبر صادق علیه و علیهم الصلوٰه و التسلیات از آن خبر داده است
حق است احتمال تخلف اگر احوال آفتاب از جانب منسیر به خلاف عادت و نظم و شورش

و ان یک فوق ما قبل سنه و جماعت اند که متر متعاقبت آن سر وند علی الصلوة و السلام و التسلیمات و حجاب
محتاجان سر وند علیهم الصلوة و التسلیمات اللهم شتنا علی عقیدت اهل السنه و جماعت و امتنا فی دینهم
اشترکنا فیهم ربنا لا تغفر لنا الذنوب الا ان یغفر لنا ربنا انک انت الاله العلی العظیم عفا ذنوبنا
و امدادنا انما انما فی شریعت کما قبل تلقی و در نیز جاریه و بوزن حققت بے فوق بالعدل رکان باجماعت
باید که ذوق فارق و میان سلام و کفر بصحت نماز است چون دار صلوة برویجه سنون میسر جیل متیز
از سلام به است آذر که نماز سهل و عیس است از معول چنانکه اسلام و صل و دل ایان بخدا و صل
اوست جلشانه و صل دوم نماز است و صل سیوم و ارا زکوة است و صل چهارم روزه باراهه و صل
است و صل پنجم حج بیت الله است و صل ایان تلقی و در و صل رابعه اعمال تلقی و در و جماعت
جسب عبادات و نماز است و در و رقیامت اندا محاسبه نماز عباد و اگر نماز درست
محاسبه بگردانیت الله سبحانه نیز بسهولت خواهد گذشت و مهمانکن از محظورات شرعیة بقتضای بخود
نامرضیات مولی واجبشانه سمیات مسلک باید داشت و اولیة تقییرات خود را در نظر باید داشت و از آنجا
آن خلیه مفضل باید بود و دامت و حسرت باید شد بطریق یندی گامیت و الله سبحانه الموفق و الموفق
ارتکابا مرضی مولای خود نماید جلشانه و از ان عمل خود را تشویر و تعال نو در دار و ترم است اصل و
تمر و از نو یک است که سر او را ربقه سلام بیرون کشند و در و از راه ادا و عمل سازد و ربنا انما
چی نامان ابرار شد و ولایتی که حضرت حق سبحانه و تعالی شمارایان ممتاز ساخته است و
مردم از ان دولت غافل اند که نزدیک است که شامم از او بماند گشت که با دواشه وقت که پیشت
مسلمان آمده است و از اهل سنت است و خفی زید به هر چند چند سال است و دین دوان که دوان
قیامت است و بعد عهد نبوت بعضو از طلب علم و بشوی طمع که ناشی از غیبت باطن است با امر او سلاطین تقریر
جسته براه محوشش ادای ایشان در آمدند و درین بین تشکیکات نمودند و شبهات پیدا کردند و سواد
لوحان را از راه بردن چنینان با دواشه عظیم ایشان هرگاه سخن شمارا بحسن تمام میفرماید و بے قبول تلقی
سینا یچ و دولت است که بر سر بایا باشارت کل حق یعنی کلمه اسلام که موافق عقیدات اهل سنت و جماعت
شکر الله تعالی میسر هم گوش زوایشان نمایند و سر قدر که گنجایش و مانند سخن اهل حق را عرضه دارند بلکه

مشهوره و منظر شد که تفریحی پیدا شود و خوشی و مسرت در میان آید اما انظار حقیقت سلام نموده آمدید بیان بطلان
 و شاعت کفر و کافوری کرده شود که خود ظاهر بطلان است هیچ عاقلی نماند پسند و بطلان آنرا بی محاشی
 با نظر سزا ساخت و اله با طهر ایشان را بی توقفت نفی باید کرد و اگر حق جل سلطان نبی برود ولی شایع
 سموات است هیچ تنیده آید که اله با طهر ایشان پیشتر را فریده باشند اگر چه همه برآمد و اگر پیش ایشان
 نیش زنده و از ررساند خود را میخانه نماید چه جای نکه و دیگر از میخانه کفر و گو با شاعت این امر را
 ملاحظه نمود و بگویند که این اله شفا را خواند بود و نزد حق جل علما را بخدا جل شانزه نزدیک خوانند است
 بجز بطلان مذکور و انکه این جهاد را میخانه نماید و بدو حضرت حق سبحانه و تعالی شاعت است
 که بی حقیقت و شمتان و بند و رق عبده و شمتان قبول نخواهد کرد و در رنگ نیست که با میان بطلان خود
 نمایند و بگویند که بدقت تنگ این باغبان نزد سلطان شفا خواهد بود و بسلطان این صفت سلطان غایب
 یافت نمی شود و ان حضرت باغبان کند و شاعت باغبان خواهند و تقریر و چونند چرا
 بدست سلطان بحق بکنند و باغبان را شکست بدهند تا از اهل حق با باشند و این مانی بودند
 سلطان بگویند و بدست خود و ترانند و سالها از این بدستش نمایند و تو قعات از وی میزند و بجا و کین
 ظاهر بطلان است و از مسلمانان هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاد است اهل بدو بدست و ان طریق قیوم
 طریق انور است علیه علی الصلو و السلام و طریق خلفاء راشدین است علیه علیهم الصلو و تسلیات حضرت
 شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب بنده میگوید که دینهای مذبحان که بپول نهاد طائفه اند و خواجه و شاعر
 مشرک و بدین شایسته و شریک بخاری و کلابه در زمان انور و بنو و علیه علی الصلو و السلام در زمان خلفاء
 و عمر عثمان علی رضی الله تعالی عنهم حکم معین نبودند و خلاف این طوائف و تفرق آنها با اوصاف از دست صحابه
 و موت نهضتای سید رضی الله تعالی عنهم معین حادث شد و بدست خیران سر نموده علیه علی الصلو و تسلیات
 کسی که بدین غرض است اختلاف بسیار خواهد بود پس لازم گیرید تا ستم مراد نیست خلفاء راشدین
 را از ان بدان خود و محکم گیرید و در و دارد خود را از حد ثبات امور زیر که هر بدست ضلالت است و بدست
 بعد از من پسنداشود و در بدست پسند که بد از زبان آنحضرت و خلفاء راشدین علیه علیهم الصلو و
 تسلیات حادث شود از ان غیر اعتبار قطعت و دشامان اعتبار نیست شکر حق طاعت علی با بدو و کلا

کمال کرم و فضل را و غفلت فرقه نامیده ساخت که ایشان اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل بدعت و بدعتی
 اعتقادات فاسده ایشان مبتلا کرد و از انجماعت ساخت که بنده را در صف صفات مولی جل شانه شکر
 و خلق افعال بنده بنده را گویند و مکتوبه اخروی باشند که سوا به دولت پیروز و اختر حیرت و غنم و جود و صفات
 نمایند و جیب تکامل نمایند و نیز از ان و طائفه ساخت که با صحاب کرام خیر بشر علیه السلام صلوة و استیلاست
 و با کابرین سرور خلق نمایند و ایشان را از انجا که یکدیگر تصور کنند و بعضی و کینه مطبق میهم سازند حق سبحانه و تعالی
 در حق این بزرگواران در محرابینم غیر نماید و این دو طائفه کذب کلام حق جل و علایم نمایند و ثبات عدالت
 و بعضی و کینه در میان این بزرگواران میکنند و الدعا علی انیها را توفیق داد و در هر دو مستقیم نیاید
 گردانند و نیز از ان جماعت گردانند که حق را مسجانه جهت و مکان اثبات کنند و در حمانی انگازند و امارات
 حدوث و امکان را موجب قدیم جل سلطان ثابت گردانند بر اصل سخن رویم و گوئیم معلوم ایشان است
 که سلطان کلام و هست و سایر ایشان کالمجده اگر روح صالح و هست بدن صالحه اگر روح فاسد است
 بدن فاسد پس صلام سلطان کوشیدان صلام جمیع بنی آدم کوشیدان است و صلام از اهل کلام سلام
 بهر درون کمالش وقت باشد و انگذشت کلام از معتقدات اهل سنت و جماعت نیز گاهی گویند و باید
 ساخت و در مذہب مخالف باید نمود و اگر این دولت میسر گردد و در وقت غفلت از انبیا علیه السلام صلوة و استیلاست
 بدست آید شمار این دولت صفت بدست آمده است قدر آنرا بدانند زیاد و چه سالانه نماید و چه سالانه و ابرام
 مستحسن است و بدست سجاد الموفق مکتوب شفقت و ششم غم از شرف لدین جمیع صمد و یافت و یک
 ستون فرائی ستاره و زنب که از جانب شرق طلوع نموده بود و علامات قیامت و انبیا است کلمه السلام
 الرحمن الرحیم محمد و آل محمد الذی بعدنا الذی بعدنا و ما کاننا نبذی لولا ان به اننا الله جبارت رسل
 لا یسبنا بالجمیع علیه السلام و استیلاست که در نزد بنی غری مصحوب سیدنا ابو الحسن سر ستاد
 بود و در ساندیده و خوشوقت ساخت از ستون نورانی که بجانب شرق حادث شده است که
 استغفار نموده بودند بدانند که در خبر آمده است که چون باد شاه عباسی که از خدمات ظهور
 شد و عود است علیه الرضوان بنحو سان بر سر طایم کند و جانب شرق قون و بنی حاشیه سید بنی محمد کبر
 و در سارشته باشد و اول اطلاع ان در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی بنیا علیه السلام و السلام

و در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام علیه الصلوة و السلام ظهور بود و فرمود که اید و در آتش انداخته شود
اما فرعون و قوم او بودند و زمان قتل حضرت یحیی بود پس چون بنیت از آن حضرت
و زمانی استفاده بکنند از شرفهای این بایان کرد در جانب مشرق حادث شده بود و اول بصورت معلوم
بود و بعد از آن کمی پیدا کرد و شباهت بصورت قرآن که شناخت حاصل نموده و نیز باین اعتبار نمود
باشند که هر دو طرف آن شاخ باریک گشته بود که شباهت بدندان دهمشته پس هر دو طرف را دور
اعتبار نموده اند چنانچه نیز هر که هر دو طرف آن باریک باشند از اگر این ستون نیز بجانب فوق دور
داشتند شبیه بدندان که در میان آنها اندک فاصل بود و در صورت تشخیص این معنی نموده باشند و
همی دیگر نیز بطریق خبر و اندازین ظهور و را می آن ظهور است که در وقت قدوم حضرت محمد حادث
شد زیرا که قدوم او علیه الصلوة و السلام بر سرایه رخا بود و درین وقت از نایب است دهمشته سال گذشته است
و نیز در خبر آمده است و علامات حضرت محمد علیه الصلوة و السلام که در جانب مشرق ستاره ظهور کند که از جانب
باشد و در آنکه این ستاره نیز ظاهر شده است و است با مثل و این ستاره و این ستاره را در آن زمان که برای آن
گویند گفته اند زیرا که آب ثواب از مغرب مشرق است پس وی آن ستاره را میخورد بجانب مشرق
و است آن بجانب مغرب پس این درازی یا ضعیف پس پشت است که مناسب نیست و است
که بجانب مغرب هر روز بگذشت آید پس هر که است که بر او پس هر که است و البته حجت علم حقیقه
با بجا بود وقت ظهور حضرت مهدی نزد یک است تا سرایه که او آن ظهور است چه مقامات و مبادی الطیر
آن مبادی مقامات و مبادی ظهور او علیه الصلوة و السلام رنگ راحات پیغمبر است علیه و علی الصلوة و السلام
گویش از ظهور نبوت او علیه الصلوة و السلام ظهور آمد و چون آن گفته اند که چون طغیانی اندک است
حضرت محمد رسول الله علیه و السلام ظهور آمد و در هر آنکه گرفت بر پستیهای وی زمین گزاش
شد که بعد از طایفه از آن خود باز انداخته اند که تحت البلیس است که در آن ظهور و در آن ظهور و در آن ظهور
کردند و در شب ولادت آنسور علیه و السلام و السلام ایوان کسی بچند و چاه که اندک از آن بقیاد
آتش فارسی که هزار سال است که برافروخته بودند و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو
و تقریب غلیم بسبب و با سلام و مسلمانان خود را بگشت و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو

و صاحب خوارق و کرامات بسیار خواهد بود آیات عجیبه زبان ما و لفظها خواهد آمد و دست که پیش از خود
 او چیزهای خوارق عادت و رنگ را صاحب نبی علیه الصلوٰه و السلام بظهور آید و صدای ظهور را هم
 چنانچه از حدیث معلوم میگردد و بدانند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر شود و از آنجا که فکر اسلام
 و زبونی سلام و مسلمانان این آنوقت است که غریبی بل سلام مان سر و علیه علی الصلوٰه و السلام
 طوبی فرموده است و بشارت داده و فرموده علیه علی الصلوٰه و السلام العبادۃ فی الهمرجه و کلمه
 یعنی عبادت در زمان فتنه در رنگ هجرت است بسوی من معلوم شاست که سپاسیان در وقت
 استیلا فتنه و فساد و اگر اندک جرات مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند در وقت تسکین فتنه اگر کسی را
 نمایند به اعتبار در این وقت کار کردن قبول فتاوی و معین قش فتنهاست تمام خود را برضای
 حق حمل نماید و از دوزخ و غیر از سالت است تسکین علی صاحبیه الصلوٰه و السلام و توحید هیچ چیز نیست
 اگر خواهد که مقبولان محبت شوند صاحب کفایت یک هجرت که در وقت استیلا فتنه از ایشان بوجود آید
 بود بدین طریق رسیدند تا خود محمداً پیدا و داخل خیر الامم اید وقت خود را بهیچ وجه از دست نرسانند
 و بجز در روز و رنگ طفلان کول نگردیدند و اویم تر از کینه قصود ایشان که گمانزیدیم که توشه بدی
 و نمودارانه که پیش از ظهور این کوکب نبی اطالم شده بود و ظلمت ذکر و رسته و دان مفهوم نمی شد و غیر از
 خیر و فخری و آید اما ستاره و ذنب ارشادیه که در وقت لابل المنافع و نصار و العبد سبحانه و بیچ
 ستاره موت شخصی حیات آید و ولایت نصرت داده اند آنچه از کلام مجید میگویم میشود و اعتراضی استاره و
 منقذ دار و سپهر است و فرموده و بالجمع هم بهتد و انت بشاره راه میایند در سفرهای بروجر و فرمود
 و لقد تریا السماء الدنيا بمصابیح و جعلناها رجاء للشیاطین همان نیالاستار مزین ساخته
 غرض هر چه گویند نبوت پیوسته است و دخل و کام و خیالات است ان الظن الاشی من الحق شیئا
 بل نقول ان بعض الظن انهم فرزند فرزند مکررینو میسند که وقت توبه و انابت است و نظام مثل نظام کرم زبان
 در وقتهاست و زوکی است که در رنگ باران نیسان فتنها بریزد و عالم را درگیر و محمداً در فرقه
 است علیه علی الصلوٰه و السلام ان من یسی لم یساعده فیما کان یطعمه لیل الیصل الیصل فیما یساعده و یسی
 مومنا و یصیر کافر الا فیما یساعده فیما کان یطعمه لیل الیصل الیصل فیما یساعده و یسی

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

وخریبیون حکم بحججه خان غلج منکر فلکین الحیاتی دم فی روایت قالوا انما امرنا قال کونوا اصحابا
 یونکم فی روایت والنواریها اجواف یونکم معلوم شامشده باشند درین روزها و انوار الواسعی ماکون
 بر سلمان بن مراد سلام بختنها نمودند و چه انما شهادت رسانیدند خداوند سبحان این قسم گهاشی و قضا
 آخر الزمان بسیار خواهد شکست خدا سبحان و ایاکم و بعد از حسین علیه السلام علیه و علیهم الصلوٰۃ و السلام
 فالکل علی مملکتہ المشرقیین مکتوب شخصیت و نهیم محمد و اخی شیعیان و روایت در بیان تقدیر
 ارکان نماز و طهارت و تسویه صفوف و در بیان آنکه یونیکجا و کفار رفتند انقیاد نیست و نماز و سجده و غیره
 و صراط و تقیته و در بیان تعلق بسم الله الرحمن الرحیم الحمد و سلام علی عباد الله الذین اصطفی صحیح و زیاده
 داشته بودند رسید چنان متغیر ثبات و تهافت باران بوده است و رحمت فراوان رسانیدند که بعد از
 ثبات و تهافت اندر ایام یافته بود امری که بان موافقت با جمعی زیاران که دخل طریقه شده اند بران
 مروت نمایند و نماز و حقیقت با جماعت پنجاه و شخصت کس دل میکنند و خدا سبحان علی ذلک صانع است
 که باطن بکار الهی جلشانه معمور باشد و ظاهر را حکام شرعی تحمل شود و چون اکثر مردم درین ایام و در آن
 مسالمت نمایند و طهارت و تقدیر ارکان تقدیری و در بعضی صورت در بیان درین باب تاکید و بیان
 مبنی بر استقامت نمایند و خبر صادق فرموده است علیه السلام و السلام و درین روزان کمال است
 که از نماز خود ببرد و گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه می دزد و فرمود علیه السلام و السلام تمام
 رکوع نماز را و سجود نماز را و نیز فرموده است نظر کن خدا جلشانه بنامیده که کتاب نماز و صلاب
 خود را در رکوع و سجود و نیز آن سر و علیه السلام و السلام و دیدم و سواد نماز میگذارد و رکوع و سجود
 تمام نماز و فرمود اما تخاف لوست با ذلک است علی غیر درین و نیز آن سر و فرموده است علیه السلام و السلام
 و السلام تمام نماز را که از نماز خود رکوع تمام نه است و صلاب ثبات نماز و در سجود و علی خود رکوع
 و همچنین فرمود علیه السلام و السلام و در بیان آنکه سجده نشسته و صلاب ثبات نماز و در سجود و علی خود رکوع
 تمام نشود و حضرت رسالت علیه السلام و السلام و در بیان آنکه سجده نشسته و صلاب ثبات نماز و در سجود و علی خود رکوع
 جلایحاجتی از فرموده که اگر کسی درین مجرده باشد یا بر سره فعلی اندر فرموده است کسی باشد که در
 نماز گذارد و یکبار او را نپذیرند انکس باشد که رکوع و سجود تمام بجای آورد و گفته اند درین باب یکبار و دیگر تا یکبار

و در این روزان کمال است

این روزان کمال است
 و در این روزان کمال است
 و در این روزان کمال است

انقل علی کل شیء قدیس و نصیحت دیگر که بیان آن نموده علی التمام نام نهاده است که از ضروریات طریقت
 است و حقیقت هم بشما گفته بود که اگر این سخن مستغنی را دیداری خلاف معناد میسر شود و معنی از متعلقان
 برین امر بایده گشت تا ادا شود وقت شما را بطور بیکو میدار سازند و مکن از ذکر شما در خواب غفلت و تا
 باشد چون چند روز چنین کنند امید است که بے تکلف در اوست برین دولت مدبر گردید و نصیحت
 احتیاط و بقیه است چه در کار است که هر چه از هم جا که عیاد بیاید و خود و ملا خط صلح حرمت شرعی نماید
 که هر سر غرض است تا هر چه در آن بکنند و لای دار و صل سلطان که با و نموی تکلیف فرموده است و رضا و عدم
 خود را بر سطرانیا که حوهای عالمند علیهم الصلوٰت و التسلیمات فرموده است بے سعادت بنده باشد که خلاف از
 سوا او خود را تعاضای نماید بے اذن مولود و ملک و ملک که تصرف کند غم را بدوشت و ایت و شک
 صاحب برین بنیاد نموی خواهد که دقیقه درین باب فرود گشت شود و مولا حقیقت تا یکدیو و سالفه او
 با امری نمیفرماید و نه بفرموده بنیاد بیچ التفات بان بنیادین اسلام است یا کفر نیک و نیکو نیز هم فرموده است
 و تبارک ما سبق حکم است که کتاب من الذب کمن الذب بشارت است و قصص از امر و ملک اگر کسی
 مصر فتن بود بان خورشید باشد و منافق است دعوت اسلام دفع محسوب افشا بدو منم و عذاب و نکند
 چه تا یکدیو و سالفه نماید و اهل کفینه الاشابة دیگر و در اضره خوف و محالی سیکلا و اعدا العزبا امین غایت
 قراته سورۃ لایلاف مجرب است لافل هر روز و شب یازده بار بخواند و در حدیث مصطفوی علیه السلام
 الصلوة و السلام آمده است من نزل من لافل مال مؤمن کلمات الله السمات من شر خلق لایضی فی حق
 ارجل من نزل و ملک اسلام علم من اتبع الهدی مکتوب و هم مولا امیر الاعداء امیر المومنین و امیر
 اسرار و حقائق که پیغمبر که چنانچه در انسان نموده عرش است نموده که پیغمبر است و در انسان چنانچه خلق نموده
 عرش حق است جل سلطان و ظلم و ظلم و انو و ظلم و ظلم و عرش است از بیت الله خیر و انسان نشانه است که
 است و از عین مثال بگاید است و هر یک سبقت بگاید است از بابین دولت عظمی و اعدا انبیا و امیر المومنین
 و التسلیمات و تعجیب و در ایت این بگو اعلان از امتان ایشان هر که را این دولت مشرف سازند و اعدا انبیا
 عظیمی و اعدا انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات این دولت بیشتر و بدو است و بعد از آن
 صاحب ملک پیدا کرده بعد از دوران سلطان و اگر کسی را باین دولت و تعجیب مشرف سازند و اعدا انبیا

و کبریت احمر باشد و این شخص داخل مره صحاب کرام است علیهم الصلوٰۃ از سابقان است و صاحب السیف
 علیه بدولت مرکز مطلوب تمیز است هر چند و نفسش که هم مراتب است اما بدولت سبقت شرف است
 زیاد و این همانا و پیش از این مروری شرح و بعد چون افضل الله سبحانه از این نسبت علیه سر را و نسبت
 پیش از این بزرگوار و در دماغ و نشان از ان نماند چه فطرت غیر قلب اجار نمود الله بطن نه میانی نشان
 موطن است صحاب این دولت بر صراط مستقیم اند که به وصول مطلوب محلی قناده است اما که ازین صراط
 بعین و شمال است وصول بطنی زطلال است اگر چه در ظلال مراتب اند اما بهیچ مانع غلیظ تسلیم نیست
 فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیمه میزد و وصول بطنی میسر و در دست
 ترسم نری بکویله اعراسه بکین ره که تو سیر کو سیر کستان است و فیض الله سبحانه علی الصراط المستقیم
 السلام علی من اتبع الهدی که مقتضای و و یکم حفرة محمد و راکب جام علم عقیده و نقل و اخبار و سید سید الله
 تامله صدور یافته و لا اله الا الله محمد رسول الله کلید اولی تصرف ثبات مرتبه داشت ثبات و تعدد
 ظهور مرتبه و وجوب صورت ششاله بصورت نقطه آخر است از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و بعضی شکر گردد
 هر چند در آن مرتبه نقطه را کجایش است و نه دواره را نه انجا طویل احوال است تعرض معنی را لازم در
 صورت کشف کلید مثبت و درنگ نقطه مینماید و کلید محمد رسول الله که نبی از دعوت خلق است که با جام و
 خواهر متعلق دارد و طول بسط را انجا قدم را بنه است اما چا صورت ششاله این مقام در نظر کشف طویل و بعضی
 می و در این مقام سالک به سبط بقیه سکا که در دماغه است کلید ثانیه را درنگ ایامی محیط می بدو که
 او را در درنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکنند اینجا است که این فقیر نیز به سبط بقیه سکا که مانده و
 حکم کرده است و نوشته که کلید ثانیه دریا است که در جنب آن کلید اولی نقطه است و در مقام صاف است
 مکیه غیر گفته است که جمع محمدی جمع است اند جمع بی پایان آیه جل سلطان و چون ابعانه الله سبحانه است
 و چون مرتبه در جنب است و تعدد است و تواند از دوا حاطه که غیر مرتبه تعدد ظاهر گردد و در عالم تبارک
 و عوض حکم خدایتجو سکا که نسبت بر سکا بی پایان پیری که اول نقطه ای یافت بیوقت سکا بی پایان
 سکا بدو در ایامی محیط از جزو لای تجوی خور و تو می بیند از اینجا که کلید که نسل از نبوت باشد
 زیرا که ولایت مناسب سکا او است و نبوت ملائم کلید ثانیه زیرا که گویم نبوت عبارت از حصول خبر

و کبریت احمر باشد و این شخص داخل مره صحاب کرام است علیهم الصلوٰۃ از سابقان است و صاحب السیف
 علیه بدولت مرکز مطلوب تمیز است هر چند و نفسش که هم مراتب است اما بدولت سبقت شرف است
 زیاد و این همانا و پیش از این مروری شرح و بعد چون افضل الله سبحانه از این نسبت علیه سر را و نسبت
 پیش از این بزرگوار و در دماغ و نشان از ان نماند چه فطرت غیر قلب اجار نمود الله بطن نه میانی نشان
 موطن است صحاب این دولت بر صراط مستقیم اند که به وصول مطلوب محلی قناده است اما که ازین صراط
 بعین و شمال است وصول بطنی زطلال است اگر چه در ظلال مراتب اند اما بهیچ مانع غلیظ تسلیم نیست
 فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیمه میزد و وصول بطنی میسر و در دست
 ترسم نری بکویله اعراسه بکین ره که تو سیر کو سیر کستان است و فیض الله سبحانه علی الصراط المستقیم
 السلام علی من اتبع الهدی که مقتضای و و یکم حفرة محمد و راکب جام علم عقیده و نقل و اخبار و سید سید الله
 تامله صدور یافته و لا اله الا الله محمد رسول الله کلید اولی تصرف ثبات مرتبه داشت ثبات و تعدد
 ظهور مرتبه و وجوب صورت ششاله بصورت نقطه آخر است از ظهور آن مرتبه که بصورت طویل و بعضی شکر گردد
 هر چند در آن مرتبه نقطه را کجایش است و نه دواره را نه انجا طویل احوال است تعرض معنی را لازم در
 صورت کشف کلید مثبت و درنگ نقطه مینماید و کلید محمد رسول الله که نبی از دعوت خلق است که با جام و
 خواهر متعلق دارد و طول بسط را انجا قدم را بنه است اما چا صورت ششاله این مقام در نظر کشف طویل و بعضی
 می و در این مقام سالک به سبط بقیه سکا که در دماغه است کلید ثانیه را درنگ ایامی محیط می بدو که
 او را در درنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکنند اینجا است که این فقیر نیز به سبط بقیه سکا که مانده و
 حکم کرده است و نوشته که کلید ثانیه دریا است که در جنب آن کلید اولی نقطه است و در مقام صاف است
 مکیه غیر گفته است که جمع محمدی جمع است اند جمع بی پایان آیه جل سلطان و چون ابعانه الله سبحانه است
 و چون مرتبه در جنب است و تعدد است و تواند از دوا حاطه که غیر مرتبه تعدد ظاهر گردد و در عالم تبارک
 و عوض حکم خدایتجو سکا که نسبت بر سکا بی پایان پیری که اول نقطه ای یافت بیوقت سکا بی پایان
 سکا بدو در ایامی محیط از جزو لای تجوی خور و تو می بیند از اینجا که کلید که نسل از نبوت باشد
 زیرا که ولایت مناسب سکا او است و نبوت ملائم کلید ثانیه زیرا که گویم نبوت عبارت از حصول خبر

که کلاصل نزد آن هم را بطریق یافته است و برین خط احدیت مجروره رسید پس این همه مراتب را بطریق
 آتایی و حقیقت او گفته است که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت در
 رنگ است و مرتب آن حقیقت را که همچون شخص است مرتب آنجا بر او چون دیگران را اطلاق آن مختص
 به عالم خلق و عالم امر است لاجرم صورت و حقیقت اینها بین عالم خلق و عالم امر باشد و آن سزاواردی
 تعینات ایشانند پس از قیوم ایشان نباشد سوال عارف هر چه کمال معرفت پیدا کند از حقایق کلمات است
 و از بهر آن بوجوب تعین و تکیه و پس می گویم او است و از مرتبه و جوب است چگونه حقیقت او بود و خود
 باشد جواب گویم که این حقیقت باعتبار شهر و است نه باعتبار وجود و تا مخطو لازم آید چنانکه باقی عالم
 این شهر و وجود تعین نیست ثمرات و تا بهر آن متغیر است و از اینها عارفان همه آفریننده است
 هم تکیه بر حدیث عجیب است پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت و دیگرانی است صورت این
 است که نسبت به حقیقت این صورت همچون جامه کتیا است نسبت به شخص است پس بگویند حقیقت
 آنچه در اینها وجود می کند و غیر از ماضی صورت و حقایق خود را چه تصور نمایند معرفت این عارف متسلّم معرفت
 حقیقت سبحانه او را و ذکر الله سبحانه و تعالی نشان شایسته الهی و صیبت اینکه دوستان خود را کردی که می گویم
 ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترانیات ایشان را شناخت و آنچه فقید و بعضی کتب رسائل خود نوشته است
 که عارف نام معرفت بعد از رجوع به دعوت بکلیت خود و توجّه به عالم میگردونه آنکه ظاهرش خلق است و باطنش
 بحق جل سلطانیه و از آن کلیت عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم است یعنی عالم خلق و عالم
 امر هر دو توجّه دعوت میگردونه و آن حقیقت و باطن که این فقید و بالا نوشته است و هم قیوم و مافوق آن
 مراد داشته توجّه و بحق جل علما خود را و از عالم مجرب است چنانچه گذشت پس هر تقدیر در وقت رجوع
 توجّه عارف کامل تمام بجانب خلق است تا آنکه بگوید خلق دارد و روی میگردونم جل علما و در توسط است
 لیکن بدان شخص را که بلند تر است که در این تمام بحق جل علما سلطانیه زیرا که این شخص او را حق
 مبادا ناقص است و آنکس ای می برود حق حق خلق جل علما و حق مخلوق هم امکان نمی آید و خلق را بجانب
 خلق خود از جل سلطانیه پس نسبت او را کل باشد و دانست که توجّه بحق جل سلطانیه به سبط خود و حق
 این عارف نصیب بگیران گشته است که توجّه محکم میگردونم بیکسیده که خود توجّه باشد و تکیه که از خود و غیر و کمتر

که تو جدی موت ندارد این عدم تو جلد خصائص کلمات آن عارف است و در میان نزدیکی است
 که از انقضای بخارند و تو جلد از عدم تو جلد کمال قصود نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را نصیب
 و داد که چهل مرتبه خود حکم کنند هر را میباید اندک مکتوب است و چهارم بخار باشد و چهارم صدرا
 و تریاویل که میفرمودند **ظلم النفسه** الایه و در بیان که میفرمودند **اعرضنا الانسانه** الایه و در بیان
 خلافت ایشان کمالی حاصل و تا بجای میسر شد و ارقیوم جمیع اشیای میازند و آن ظلم نفس است و مقصد
 بنزدیم و ضلیل تفسیر نموده اند و سابق با تخیلات محبت که سر طریقه آن محمد رسول الله علیه و آله و سلم است
 و استقامت الله تبارک و تعالی و تعاطف نهان ثنا کتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمظالم النفسه و
 منهم مقصود و منهم سابق بالحدیث باذن الله و قال تعالی انما عرضنا العباد علی السموت والارض
 والجن ان یأخذوا بنسبتهم فافضلناهم و ما یستحقونها من الانسان الله کان ظلوا لجهنم و ما یستحقونها من الله
 ان یسبوا لخطایا بیدار است که آن الله خلق آدم علی صورته او تعالی از صورت منوره و متعالی است پس خلقت
 بر صورت او سبحانه این بنی تواند بود که اگر مرتبه تنزیه را در عالم مثال صورتش فرض کرده شود هر مرتبه نسبت
 جامع خواهد بود که انسان جامع بر آن صورت موجود گشته است صورت دیگر را قایت آن نیست که مثال
 آن مرتبه قدره تواند بود و مراتب آن تواند گشت از اینجا است که انسان شایان خلافت او تعالی گشته است
 زیرا که تا بر صورت شی مخلوق نگردد و شایان خلافت آن شی نباشد و خلیفه شی خلقت شی است و تا
 شایان شی است و چون انسان خلیفه زمان گشت تا سالی نایا تحمل را امانت است و شایان شایان
 عطا یا الملک الامطایا و آسمانها زمینها و کوهها جامعیت از کجا یا بند بصورت او تعالی مخلوق کردند
 و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل را امانت او سبحانه نمایند و محسوس میکرد و اگر این را امانت
 فرضا باسان زمین کوه و آسمانها و یار و یار کردند و هیچ اثری را باقی نماند و آن امانت بزرگ
 حق تعالی بر صورت جمیع اشیای است بر سبیل نیابت که مخصوص کمال فزاد انسان است یعنی تمام انسان
 کامل تا بجای میسر کرد و ارقیوم جمیع اشیای بحکم خلافت میازند و هر افاضه جو و لقا رسا و کمال
 ظاهر بر شی باطنی بود و مظاهر میسر نماند اگر ملک است با در توحش است و اگر انسان است با در توحش
 تو جلد جمیع اشیای بجانب دست و هر که گران و نیکو این بنی را و اندیانه فرموده اند که آن ظلوا لجهنم

فلسفه بحیث الیقین من وجود و لا من غیر وجود و لا حکما و تا بر خود چنین عالم نماید میان محمل اربانت
 نبود و چون لا یشک محبت لایکن از علم و لا ادراک بالطلب بل مجز عن الادراک و جعل عن العلم بالمقصود و نیز
 و جعل عن موطن کمال معرفت است لان اهل علم هر قدر هم خدا را نشکند از عرفهم الحق محمل لا مانع از اید و وصف
 کو یا علینا از محمل اربانت را این عارفی که به منصب بیست اشیا شریف گشته است حکم فرزند اراد که با
 مخلوقات را با و مرجم داشته اند هر چند انعامات از سلطان است اما اصول بنام بود توسط وزیر است و
 انیدولت ابوالبشر حضرت آدم است علی دنیا و علی الصلوة و السلام و این منصب را با الصلوة مخصوص است
 اولی الزم است علی الصلوة و احویات بتبعیت و وراثت این بزرگواران هر که را با این ولایت شرف سازند
 با کرایا کا نادر شوازیست و طالع اولی از ایشان کتاب که برگزیدگان از عباد او تقالی معین خلق نمیشد
 که به منصب بارت و قیوسیت شرف است و طالع ثانی ازین برگزیدگان که تعبیر از ان بمقتضای موهبت
 انانند که بدولت خلعت شرف گشته اند صاحب دعا بل مشوره اند هر چند مساو و کار و بار با و شایست
 وزیر بود است اما غلیل ندیم است و صاحب این الفت است این از برای فرحت خود است و ان
 برای مهلت و گریختن دشمنان اینها در هر طایفه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمان است علی دنیا و علی
 الصلوة و السلام هر که را با این مقام عالی شرف سازد و فوق نظام جانب نظام محبت است کطالع ثالث که
 سابق با خلیل اندیشان نظام علم شرف گشته اند یا ندیم دیگر است و محبت محبوب یکسر از و معاملات
 به محبت محبوب یکسر در یاد ندیم را در نگاه مفضل هر چند در وقت کمال السن الفت اسرار حقیقه محبت
 خلیل علیه السلام در بیان می توان آورد و او را هم اسرار محبت محبوب میتوان ساخت سر طایفه نخبان حضرت
 حکیم اند است علی دنیا و علی الصلوة و السلام و سر گروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است علیه السلام
 و احویات و طریقیات و بتبعیت و وراثت این صاحب کمان هر که را با این مقام شرف سازند
 و تقالیمی که مقام محبت اند و مکتوبی از مکتوبات این فقیر ذکر یافته اند و صد نشین انجامی که در
 است علیه السلام و علی الصلوة و السلام هر که در این مقام سابقان است که نصیب و تالان است از وراثت کمال
 و تقالیمی که مقام محبت اند و مکتوبی از مکتوبات این فقیر ذکر یافته اند و صد نشین انجامی که در
 به میرزا مظفر خدیو یافت و بیان نمیکند علیات هر دو ستار که اهل است که بتضرع و برای موقوفات

[illegible]

نورالایام
نورالایام

نفسود است قتالی که خلق تا که افعال خلق است و در ادراکی این شش و در تحقیق و در علم
کسی نیک با کشف شده است تحقیق از ابرقت دیگر اندازیم که از هر حق جل علاه و اینها و این
دیگر در فی ظلمات این تحقیق و در اعتراض قری فکشت یک که چون زمین و آسمانها بوده یقین
و تشخیص شش و در اینجا بوده و یوم الاحد از یوم اثنين چگونه جدا می داشته و یوم الثلاثاء از یوم الاربعاء
متفاوت بوده و یوم الخمیس از یوم جمعه چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق عرش خلق ارض و خلق سموات معلوم
گشت حصول مایه متصور شد و ثبوت ایام و بوضوح بخامد و اعتراض مندرگشت چه در کاست که آسمان
ایام مخصوص بطول و غور و بلوغ می چه در پیش است این معلوم و غور است و امتیاز ایام ثابت است که
فی الاختیار اعتراض و حکم که مندرگشت و مخصوص لعلوم این فیه است است که در حدیث قدسی آمده است
جل سلطان لا یستثنی ارضی ملاسمای و لکن یستثنی قلبی بی لوم من اریح یث یفهم و شیوه که ظهور اعم مخصوص
عبدیون است و غیره و این دولت میسر شده است و تو در مکتوبات خود خلاف این گفته که ظهور
و عرش مجید است و ظهور قلمر لک لایست از ظهور عرش و در تحقیق سابق معلوم شد که آثار احکام عرش مجید
علیه است ارض سموات گنجایش بود و عرش بوداری زمین آسمان با آنچه در دنیا است و طبیعت
ان سموات را در غیر از قلبی مومن که مستعد این دولت است پس هر دست تعلیق بقای ارض سموات
شد نسبت به غیره صفوات که شامل عرش مجید بود و تا خلاف مفهوم حدیث متصور باشد فاندفع الامر
و ان شاء الله العالی با و است و عرش مجید که محل ظهور اعم است چون ارض سموات را با آنچه در دنیا است
و تقابل این چه اندازیم به توقف تا چه و ضعیف میگرداند و از برای اینها باقی نماید الا قلب انسانی که
منصف برنگ و مستقامی میاندلاش میفهم میگرد و همچنین ظهور یک در جانب حق با و برای عرش ظهور دارد
که عالم امر صرف است عرش نسبت بان مرتبه یقین حکم است که ارض سموات را نسبت لبرش بوده است
و همچنین ظهور فوق نسبت تحت خود یقین حکم است الی ان بی عالم الامر بعد از تعالی من امر همه عالم به
صیرت و جلال که معرفت است هم مجهول الکلیفیه است که در خود عقل و فهم حادث نیست شمه که کمال
انسان و تعالیان نیز که یوم است جمله خلق و عرش نیز که یوم بدوش مجید خدایا و سوره ظهور
است اما علم مجهول این دولت خود ندارد و شعور این کمال و اما اصل نیست بخلاف قلب انسانی که

نورالایام

که صاحب شهرت و معلوم و معروف خود و معروف دیگر قلب است که میان عالم یک سماع نامی
مجموعه انسان که عالم صغیر نامند و چند کرب عالم خلق و عالم امر است اما از اتمه و حدیثی حقیقه حاصل است
که آثار و حکام بران بید مرتب است و عالم کبریا این مرتبه حاصل نیست اگر است اعتباری است پس
که از راه این مرتبه و حدیثی با انسان توسط او قلب انسان بید عالم کبریا و درش مجید که همچون قلب
مرآن عالم را ازین فیوض و برکات تلیس است و الاضیاء و راضی که فی حقیقه نظام مخلوقات است
دو روی قرب ظهورات است که آلات آن در مجموع عالم صغیر سر است نموده است و در عالم کبریا حقیقه
چون که مجموع نیست این حریت انجا مقصور است پس قلب انسان این کمالات انیز و از جراتش
با عدول است این فضائل کمالات و قلب ثابت نموده می چون یک خطه میاید و قبل فضل خدای است
فضل کلمه ظهور می ای با پیش برش مثل قنایان یا دیگر گویا است و در و گشت و در و
منور صاف است و از این تشبیه گیرده اند که بوی مطهر و حق یعنی انور نور نیست و دیگر پیدا کرده است که
آتش نیست و تنگ نیست که این یاد و تنگ بر فضل خدای است و بیانات بی پایم حقایق امور عالم
و دنیا اتمم لاف و اذاعترا لاف انک علی کل شیء قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه
اجمعین و باریک و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الحمد لله للقرآن اجمعین مکتوبه و مشهوره
بولا حسن که صدور یافته و جواب پیدا و اعتراضات بر علیه اعلام معانی و بود و در آخر مکتوبه شده بود
که گویا هر حکم از حکام شرعی و دینی است که در صحت نبش مقصور و در بیان است و ای این جمله در اسلام
عباده الفیاض علیه صیغه شریفه انوی شیخ حسن بن احمد قاسم عالم سیدین بنی در شهر و سید حاتم شاد
خوش قوت گردانیده نوشته بود که سلسله که مشهور است و مشهوره سالکان که در علم است این است که سیدی
نوکرا میگفت تا وقت که در عالم یا شود باز او تکیه از او گرفتار باز میبند و محلی احوال است و تکیهات شود و سالکان
مقام ناسرکه اول مقام است و گفته اند که از این است که از دید و دلش سالکان نمی سوزد و غیبت نیست
بر بند و بیخیز و حب آقا و قدس و دید و دلش سالکان اند که از مشهور و مشاهیر عالم اند و تکیه که از علم
نمود حق این است که سوزی غیر از این و این و این است که طریقت می مانند و نوشته اند که تکیه بر این است که
این معارف را جای و در آن که از قصه ایشان نیست که حق را در خلا سلطان و دنیا بصیرت و بعد از دنیا

اگر این شهر و روستا و دیه شور و راه را پس ایشان نیز مشرک طریقت باشند و اگر اینها نباشند و از این پس راجع خبر بدست
 خدیجه بدو نوشته اند که آنچه می بیند کل جبرین او جود خواهد تجر صورت باشد و خواه منوی و خواه نوری یا غیر
 ایشان دکان مری را که ذات حق میداند جل و علاسن جبرتی که آنچه جسمی را غیر است ظهور و میند
 نزد این شیخ حاصل و از کار است و خلاف نصیحت می رسد که شکی نیست و اگر می دانند که لایحه بارش را اینها نیست است
 پس این تمام چه می بیند و چه می دانند که می بیند که غیر حق نمی بیند جل و علاسن که اینها را عبارت از شهر و
 مشاهده اند و این همه اندیشه را که در تدبیر اهل عیال خود مینماید غیر است باند و باند و آگاه باشد
 که این معجزات و افعاضات نامعلوم که بر شما نیز طریقت کرده اند قدس الله تعالی اسرار هم نشان این
 نامرئی است بعد از این بزرگواران توحید شهری که یک لایحه است مربوط به بیان سوسی است و تفرقه
 طریقت این بزرگواران است تا این نشود و اگر تفرقی غیاضی نگردد و شما این دولت و باب این
 دولت تخریب مینماید شهر و در ویت که در عبارت اکابر شما نیز قدس الله تعالی اسرار هم واقع میشود و کلمات
 از حضور چنانچه است تامل و قلم که مناسب به تفسیر است و از حیث ادراک که از اهل علم و ارباب است و از
 دین و دولت حضور را در دنیا مخصوص باطن است از نظر اسرار و وقت از دین و جانیست که اندک گفته اند
 عالم که چنانچه پیشتر که در عالم صغیر نیز مشرک و مودع است باطن کامل به صفت مودع است و ظاهر آن
 مشرک که باطن کامل بخدا باشد جل و علاسن و تدبیر اهل عیال و در هیچ خط و لایحه نباید اعتراض یا نفی
 گشت زیرا که این قسم سخن گفتن و از غیر خدا و می جل سلطان نیز سرند عیال است و طاعت طاعت
 در شورش می آید و ملاحظه بزرگان ضروریست که اگر مجدداً و مختصر است در میان سخن گفتن که این را در اینجا
 مختصر و ممتد و باین راه است اینجا سخن گفتن نامناسب است شما در رسائل و کتابات تفسیر دیده اید
 که از توحید شهری چه قدر نوشته است و از ان ضروریات راه قرار داده باستی اینها را تفسیر
 نمود و پس در حال یکدیگر و بیان کلیه است که از تفاوت مرحومی مولانا احمد علی الامت خاکست است و حق
 و لا اله الا الله سخن از شما بطور مختصر و اندک و اقرار می کند که نوشته و تفسیر و تفسیر هم هر چه بود و در رسید
 و ملاحظه صحت و تقیم گفتار صحیح است باعث است و اگر تفسیر است بدین است هر حال از تفسیر
 اتفاق نگذارد و مالی که ثابت شما را و قاعده می آید در مالی که با هر ضمایح ضروری ضروریست تا از این

نویسند و نیز بر سنده راه گفتگو کشاید پرسید بودند که قلای مجانی است باز جلد باطن غایب و باطن
عارف را در مکتوب به تفصیل نوشته است بملا عبدالحی خواهم گفت که فضل آن بدینا فرستد از انجا ملاحظه و انصاف
پرسید بودند و طریقه که به تجلیات و کشفیات است طریق شناختن متوسط و نهی آن طریق چیست شد
اگر این سالک که علم بر احوال خود ندارد و خلوص شیخ کامل کمال را در این راه بین است علم آن شیخ بحال
کافی است و با علم او توسط و انتهار از خود نیست و نیز اگر آن شیخ او را مکتوبه اجابت ارشاد و خلق داده است
احوال مریدان و مرایای کمالات او خواهد گشت و از انجا ملاحظه و انصاف کمال خود خواهد نمود و کمالات دیگر از
برای معرفت انتهای آنست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ الیهی ندارد و سینه او از جمیع البصایح
خالو و صاف شده نهایت را مرآت بسیار است بصنها فوق بعضی قدم اولی نهایت است آنکه فکر
و لذت سبحانه الموفق نوشته بودند معارفیکه این بصایح را التمسید به صاف شرعیست که با هر حکم حکام
شرعی و ریایست که موصول است بشهر مقصود و نشان است از ان نشان به نشان همین بیت نصیحت است
بما یفرمید ویم غم نهانها که است و ما را ویردیم که عالم در است بدین معرفت شما بسیار اصلیت
و علی علیست و امید داری - بخوش است مطالع این معرفت بسیار مخطوط ساخت و تالایست او را که مکتوب
از اهل گداید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه مقصود رسانا و پرسید بودند که بعضی از رجال فاسق
و طریقه التماس نمایند و اهل الکبر که بر او حاصل میگردد و بر پیر نمی کنند و میگویند که با جمیع شرعی آراستنی
ما زیم امری که غیر طریقه نیست یا طریقه را با ایشان بگزیند و ترغیب بجناب محمد نماید شاید برکت طریقه از ان
استباهه برانید و اگر از ان دو علم فیکه و جانب مشرق عقیب یکدیگر ظاهر شده بودند تقصیر نمود و بود
بعد از تقصیر یا بلان درین باب مکتوبه نوشته است بملا عبدالحی خواهم گفت که ان شاء الله تعالی که فضل آن را نیز
بشما فرستد و انصاف پرسید بودند که ختم کلام کدام است که از ان فضل گذاردن و تسبیح و تحمید کردن در آب از ان
با است و با باخوان دادن بهتر است یا یکسره دادن بهتر باشد که دادن بهتر است که هم نفع و خیر
و هم نفع خود در دادن نفع مخصوص بخود است نیز شاید بقبول و بگوشا آن عمل قبول فرماید و کلام
مکتوبه و و ششم در این نشان و نفع یافته در بیان محبت و اخلاص این طائفه علیه که ان محبت
و اخلاص نیز منافعی الله و انجا با آنکه ما اینا سبک است بخود کند و سلام علی عباده الذین مطیعین و لولیت

تشبیه نیز اعتبار کرده اند از کمال انسانی تنزیه نیز از تشبیه است که در نظرشان تنزیه و تامل است و
 تشبیه را چه بیاورند که با تنزیه حق تعالی جمع شود و در شأنان انواران منحصراً واجب نگردد و علی هر جا شود و نظرشان
 سبها بر زمین بودن چه بیاورد حضرت حق سبحانه تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداند و انبیا علی
 الامجاد و ائمه علیهم الصلوٰه و السلام را با او چون سیر راه بود و چون کلام او و اسلام علیکم و علیکم السلام و علیکم معیت
 و شهادت و هم بشوخی حاد بهاری مدور یافته در بیان انکیز پرشید بود که در مبعدهات عین انصافه مینویسند که
 خداوند عظیم جلالتش از زوایا محمد است علیه الصلوٰه و السلام و شما محمد میدانید زوایا خداوند عظیم جلالتش از زوایا محمد
 عباده الذین علیهم صلیت و سلم و محمد است علیه الصلوٰه و السلام و شما محمد میدانید زوایا خداوند عظیم جلالتش از زوایا محمد
 رسید و وفات و اوان سانی حضرت حق سبحانه تعالی برین ولت استقامت که است و اید که حکم طای
 بان طایف است المرء من جنسیت نبوت علیه علی الصلوٰه و السلام منی عبارت مبعدهات عین انصافه
 استقامت نموده بود و مکه میگردد شما که خداوند عظیم جلالتش از زوایا محمد است علیه الصلوٰه و السلام و شما محمد میدانید
 میدانید علیه الصلوٰه و السلام و اوجیات زوایا محمد است علیه الصلوٰه و السلام و شما محمد میدانید زوایا خداوند عظیم جلالتش از زوایا محمد
 است و غلبات سکه بر تبرجم است و در محضر طریقت از شما بخیر قدس الله تعالی اسرار محمد صمد یار و امتیاز
 و ائمه نبوت از نظرشان بر لغت میگردد و ممکن را عین حاجت یابند تعالی بکامیابی یابند و خبر و محبت علی بن نهوشان
 نماند برین تقدیر یعنی ان عبارت اینج و کلام امتیازی و ائمه نبوت از نظرشان بر لغت میگردد و ممکن را عین حاجت یابند تعالی بکامیابی یابند و خبر و محبت علی بن نهوشان
 الصلوٰه و السلام حاصلست زوایا امتیاز ثابت نیست و منافع و کمالات که از نزد انبیا است نیز عین
 و دیگر است بگره بسیار کمالات نسبت منافع و کمالات که از نزد انبیا است نیز عین و دیگر است بگره بسیار کمالات نسبت منافع و کمالات که از نزد انبیا است نیز عین
 کمالات اوست شما محبت امتیاز و دیگر ثابت بود اینج و مخصوص بر تبرجم است و چون مالک خفایا مینویسد
 و شما زوایا اسرار که شما محمد میدانید زوایا خداوند عظیم جلالتش از زوایا محمد است علیه الصلوٰه و السلام و شما محمد میدانید زوایا خداوند عظیم جلالتش از زوایا محمد
 شنیده باشد بدانکه شما شرک در میان نبیند و مشهور است که هر چه غایت حق است و الاع و جنب غایت
 با عالم این سرگشته توسط بافتی نسبت نبوت و بدین و از او ملامت را با او چنانست بود و دنیا آنهم گشتا و دنیا
 و آنهم گشتا آنکس علی کل شیء قدیر و السلامه علیکم و علی من لدیکم مکتوب شد و او یکم محمد و او یکم محمد و او یکم محمد
 صدور یافته و انظار بصیرت و هدایت و فرخنده و دنیای نیر و مانیانست که آن محمد و سلام علیکم و علی من لدیکم محمد و او یکم محمد

اصطفی ستر سیم باو ایدان نیک و جام فرخات دنیا می نیک که با طهارت و صلوات دار و درنگ خطایان
 فرستاده و ملاقات دشمنان و بیاض بسته و از شجر برگزیده و از سلاسی خورشید سلطه نخل می شمرند و مانند
 در قبه و انابت قدم را بخارید و دست و منیات شمرید اسم قائل اید انگاشت سه همه اندازن توبه نیست
 که در طفل و خانه نگین است و حق سبحانه و تعالی یکم خویش دایره مباح را بر جای و وسیع ساخته است بعد از آن باشد
 که از انگشت سیم این همه دست را ننگ گاشته و را و اسی این دایره وسیع قدم نهاده و در شرعی تجاوز نماید
 و در شنبه و حرم قدم نهاده و در شرعی باید بود و در سر از ان حدود تجاوز نماید و در نماز گذاردن روز و در آن
 بسیم دعوت بسیار اندازد و می گارند که محافظت حدود و شرعی نماید قبل از آنکه در فتنه کفری که محقق را از مصلحت
 ساز و هر چه بر سر کار می است چه در توبه است از هر وجهی می یقال علیه و علی الله الصلوٰه والسلام ملاقات
 دینکم الودع و قال ایضا علیه و علی الله الصلوٰه والسلام بالاعتدال بالاعتدال شیئا یا ایدان هر چند طعمها می خورند
 و لباسهای بر شش می پوشند اما التمداد و ارتفاع و طعام و لباس فقر است آن گاه که او در بشا ایدان بگوید
 این او را از ان تانین فرق بسیار است چنان که در حدیث آمده است و این حدیثی است و در آنجا که
 و نیز خواستین قبل است و محاسبین خفیف دنیا آن گاه که لذت رجمه و هیئت انعام را نشاند و در آنجا
 سلطان مراد و توفیق تو چنان است یافته است و طریقه را اخذ نموده از حضرت حق سبحانه و تعالی ثبات و تقی
 ستمان است و سلام علیکم و علی سائر الانعام مکتوب است و دو و دویم بخوابد و درین حدیث می گویند
 و اعتدالت دنیا می نیست و حق تعالی نمودن بر شریعت خود را با ناسبت که الله صمد الدنیا با عینا و کبر الاخرة و
 قلوبنا بحسب حجاب علیه و علی الله الصلوٰه و السلام فرزند عزیز با تمیز زنها غیر فرقات و دنیا غلبه شود و بطریق
 قانیه زانیه که در سوختن می که در جمیع کائنات سکونت بمقتضای شریعت غرض عمل نموده آید و در وقت زهر
 زنده گانه که در شود و اول انصاف و تقصیر ای علما اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی میهم ضرورت بود
 از ان احکام حلاله و حلاله نیست و در ان فی الفعل تمام باید بود و در حل حرمت محتاط باید بود و در حلال
 ما که در حجت عبادات از نقص کماله و حق الطریق اند و از اعتبار ساقط اند که در دم انقباض و در زجر و زلزل
 و در ترفیع بعضی از ان فعل عبادات تمام دارند و در نقص انوار و اعتبار شریعت و سبیل مگر مقبره
 انقباض و ترفیع غیر حق می نماید یک چنین مساوی که که ایشان او در صرف و اهل تفسیر است نمیدانند که

یک چنین منکره ایشان را در مصرف دادن از آنکه با صدقه فایده است در امری که در مورد ایشان امری
 است جل سلطان و در صدقه نافله بسیار است که ناشی از آن است که انسانی بود و در فرض بارگذاشتن
 و در فضل جلالگاه ریاست اینجا است که در او از زکوة اظهار اول است که نمی فهمد و در صدقه فایده
 بهتر است که البقیه قبول است باجمالی از التزام حکام شرعی یا نیست اما از ضرورت یا سنگاری متصور شود
 اگر حقیقت ترک دنیا میسر دوازک حکمی دنیا کوتهی نگذرد و آن التزام حرکت و اقوال افعال باشد چنانچه
 الهی و بشما علم من انتم الهی مکتوب شتاد و معلوم میرا چه چه و یافت و محبت این طایفه علیه
 سرایه عیب سواد و تهاشک و حمد و سلام علی عبادہ الذین مطهر احوال و ضامن فقر این مع و مستوجب است
 المسئول من لعدجهانه سلام و عافیتکم و ثباتکم و تقاضایکم علی عبادہ الذین مطهره علی ساجد اهل الصلوة و السلام
 و البرکة و تحبوا لک انخوی غری رشیدی که این فخر افتد و نه بود در خبر بدو سبط فلت و یافت صحبت که
 حمل عظیم است نزد این بزرگواران ثمرات الله بر آن نذر ترش شده باشد اگر شمر از ارتباط بجز که در این
 تعلیم بقده است مازده باشد و ملتی است عظیم الان کمر در من است که است اول که در صحبت اول مبتدع و رشید
 انظر لعمریه لاجصول محو پیوند دوام توجه قلبت به بطریق تقابل سلطان و در اندکی فرصت این دوام
 توجه بنیان سوی برساند که اگر فضا عظمای این سال نماند غیر حق سبحانه و در دل و خطو کند و سبط
 انبیا نیکو و از اسوی حاصل شده است اگر تکلف و ملعل اسوار بیاد او بدیند یاد کند و چون این نسبت
 حاصل شود قدم اول برین فزده باشد از قدم ثانی و ثالث و رابع انی شانه تاج و زین القلیل بدل
 علی اکثر القطره منی من البحر الذی یصفو ترغیل جبر است حضرت حق جل علاه که در انا و میان معلوم
 کیفیات اخبار محبت و خلاص انبیا از زبانه بیان نموده برین گفتگو و در اسلام عظیم معلوم سراسر انتم بعد
 و التزام تانبة الصلوة علی عباد الصلوة و السلام مکتوب شتاد و چهارم شش چوبه بکالی ضد یافته
 که لم اقدر ان اتمم الحمد و سلام علی عبادہ الذین مطهره انخوی رشیدی میان تخمیه محبت زوا افتد
 نمودند که سلام و پیام از اتم آنجا انبیا شریک درین هفت و هشت سال یکک بت زبانه شایسته
 ناتمام و بی اثر خام که بتا که از اینجا بیرون و در وفیت که بشما میسر بیاد انخوی غری شش چوبه بکالی
 مستطیع خود بوده با و گفته که کیا خود را بشما رساند بر احوال شما مسئله کرد و شش چوبه بکالی نزدیک چوبه سال

چه بعد از این و در هر صورت و منور حاصل و مکتوب نهم از ایشان در قرائت هر دو یافت
 این جهان و نصیر علم الاعداد الالفیه و الالفیه و بحالک من البلیات بصورتیه و منوریه قال رسول الله صلی الله
 الخلق عیال الله واجب الخلق الی الله من احسن الی عیال حضرت صادق علیه السلام من کشف لسانه خلق
 گشته است پس ظان هر دو عالم و باشند تا ابد پس هر که بخواهد کسی اساعه کرده باشد و بار بار در پیش
 باشد هرگز این کس محو صیانت میان خواهد بود که او را سبک ساخته و ثبوت او را بر خود گرفته
 علم و تک بعد از این جرات میداند که حافظ معاد و صالح و تالی قرآن مجید است کثرت عیال و در شرف
 که در عهد شان نمیتواند از رسول انکه ایشان را داد و امانت مشار الیه است که باز برای مردم بیان کافی
 و اسلام مکتوب فی و و یکم حضرت محمد و از وی که خواججه محمد سید و اسرار قاب تو حسین و ادنی و محمد
 علی و اباده ازین صلیف عظیم و مقام قاضی سین و ادنی باشد که چون انسان کامل بعد از نامی شیر
 سیر الله تحقیق شود و متعلق با خلق الله گردد و با جهال این سیر نیز نمل کند و در هر یک کس را
 که در بودا بشیر الله بوده با انجام رساند تا یان آن میگردد که مشوق با صلا تا به شایستگی
 عالیت و محلیت در هر یک و فرماید چون صفات ذاتیه مشرق با از ذات و اولی که شکاک نیست
 ظهور ذات هر صفات در عین عاشق خواهد بود و در قوس محمول خواهد بود که قوس صفات
 ذات بود و این مقام علامه مقام قاضی سین است که متعلق لظهور صلاست بی شایستگی و اگر این
 عاشق صادق را کمال گرفتاری ذات مشوق پیدا شود بحدی که از اسم صفت بیخ خواهد بود
 افضل خداوند و جل سلطان همه صفات تمام نظاره نیز و خدات بیخ و خدات بیخ و خدات بیخ
 صفات موجود باشند اما مشهور او بنوعه خیال هر ادنی لظهوری که از ذات تو حسین از شما ندان
 اعمال و چون بهبوط و اتم شود قدم اول عالم خلق خواهد افتاد بلکه در منصف خال شایستگی کان
 با وجود و در مجری قریب بود عالم قدس عجب و با است اگر عروج و صعود را از اعتبار یکیم عالم
 را اقرب موجودات میدانیم بلکه اخلاص عالم امر را از هر قریب یابیم عالم قدس چنان نزد عالم
 نظری از هر قریب دولت قریب نصیب عالم خلق می یابیم بلکه نصیب منصف خال میدانیم و نکته اولی را از هر
 جانب عروج و از ملاحظه غایم از بی نقطه یان جانب عروج نقطه ثانی است از انکه از هر جانب ظهور کرد

و گفتن از این که فرموده است که فرست برود و فرموده است که فرست اهل معرفت است و فرست اهل معرفت
 و اهل ریاضت است و فرست اهل معرفت متعلق به شش صفت است و اولیای اوست و شش صفت را و اولیای اوست
 سبب آنکه بحضرت جبر و جعل گشته اند و فرست اهل ریاضت و ارباب حج و مخصوص کشف معهود احوال متعلق
 است که مخلوقات متعلق و اید و چون اکثر از مخلوق اهل انقطاع اند از متابعت حق جل و علا و استقلال از متابعت
 دارند و اهل ایشان را کشف صلویت و باطنی عقاید مخلوقات است از غیبی نزدشان معلوم است
 و گمان سبب آنکه انبیا اهل انداز و خلوص و بندگی و انوار و انوار منبسط اند از کشف اهل حقیقت و مومنان
 اهل حقیقت را در این مختصر است حق سبحانه و تعالی می نمایند و میگویند که اینها اگر از اهل حق می بودند چنانچه
 گمان می کردند هرگز اینها را خبر میدادند از احوال غیبی و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را
 قدرت بر کشف احوال غیبی است چگونه قدرت خواهد بود بر کشف اسوری که اهل است از احوال مخلوقات و گفته است
 می نمایند از است اهل معرفت که کلمات و صفات و احوال واجب جل سلطان متعلق دارد و این قبایل است
 خود و مردم مانند نایبها از علوم و معارف پیچیده این بزرگان ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت
 این بزرگان فرموده است از ملاحظه خلق و مخصوص گردانیده است ایشان را بجهان حق و جل و علا
 و شغل ساخته است ایشان را از ماسوی خود واجب حمایت ایشان می غیر آنکه که ایشان دارد اگر ایشان
 با احوال خلق تعرض می شدند صلاحیت حضور جناب حق سبحانه و تعالی می نمایند از استی کلامه و امتثال این
 سخنان دیگر فرموده است و من از حضرت خواجده خود قدس سره شنیده ام که میفرموده که شیخ محمد الدین ابن
 العربیه نوشته است که بعضی اولیای کرام که کلمات و خوارق از ایشان بسیار میفرموده است و بعضی از
 از خبر این کلمات نام و بودند و میگویند که کاش این خوارق از اینها میفرموده و اگر تفاسیل را بداند که
 ظهور خوارق بودی مذمت برین طریقی نداشتی و کمال چون ظهور خوارق و ولایت شرط بود ولی از غیر و
 چگونه متمیز شود و متمیز و مبطل می شود جدا کرد و جواب گویند متمیز شود که حق و مبطل متمیز بود و استقلال و حق
 با ابطال لازم این نشاء و نیوی است علم بولایت ولی هیچ در کائنات بسیاری از اولیای الله اند که ولایت
 خود را اعلام ندارند و تکلیف دیگر بر اظهار بولایت شان لازم بود و درین از خوارق چاره بود تا بنی غیر غیبی
 متمیز شود و علم نبوت بنی واجب است و ولی چون بولایت خود متمیز شود و متمیز از خوارق چاره نبود و چون

او مخصوص بر شریعت نبوت خارق هیچ در کائنات معلوم دعوت ظاهر بر شریعت مینماید و اولیایم دعوت بظهور
 مینمایند و هم باطن شریعت سیر نمایند و اول مدبران و طالبان حق را توبه و انابت و دلالت مینمایند تا بان حکام
 شریعیه ترغیب نمایند تا بآنکه حق جل علاه سلطان راه مینمایند و آنکه سیر نمایند که جمیع اوقات خود را صرف
 ذکر بلکه جل سلطان و در سجده ذکر استیلا نماید و غیره و کویچه را در دل گذارد تا آنکه انسانانی را تعلیم کند
 مذکور حال گردد که اگر تکلف یا دشمنان یا دشمنان یا یقین است که ولی را از برای این دعوت که بظهور شریعت
 و باطن شریعت متعلق است خوارق چه در کار است پیری و سرمد عبارت است از این دعوت که بظهور
 کار ندارد و دیگر است اولیایم انسانیت با آنکه گوئیم میگردید و طالب است قدس بر ساعت و سلاک طریق خوارق
 و کرامات پیر احسان نماید و در عالمه نبی هزاران از وی مدوی بخوابد و بیاید و ظهور خوارق شریعت
 در کائنات است اما نسبت بر دلان کرامات و کرامات و خوارق و خوارق است چگونه در جهان خلق نمیکند
 که پیر دل مرده را زنده گردانیده است و بشا بده و مکاشفه رسانیده نزد عوام احیای جسده غنیمت شایسته
 و در خواص احیای قلبیه و روحی بر آن فیه انسان است نواجیح و پارسا که در سال قدر سیر نماید
 که احیای جسده پیش از مردم چون اعتبار داشت اهل اعدان احیای اعراض نموده با حیای روحی را در اختیار
 و متوجه احیای دل مرده طالب شده اند و بحق که احیای جسده نسبت با حیای قلبی و روحی کامل و روح
 فی طریق است و نظر باین و نقل بحث چه این احیای سبب حیات چند زنده است و آن احیای سبب
 حیات دمی است بلکه گوئیم که فی حقیقه وجود اهل اندک استی است اگر کرامات و دعوت ایشان خلق را بجز
 جل سلطان و حق است از جهت تاجی جل سلطان و احیای قلوب موارث استی است آنرا استیای غنیمت ایشان امان
 اهل رضایند و غنیمت روزگار اند و هم بطرون و هم برزقون و در شان شایسته کلام شان و است و نظر
 شان شفا هم بسیار اند و هم قوم لایسته علیه هم لایحیه بسم علامتی که می بیند طائف از مصلی آنها جدا شود
 اگر شخصی باشد که تقاضای بر شریعت داشته باشد و در مجلس دل حضرت حق سبحانه و تعالی سبب و توجیه
 پیدا میگردد و در بر وی از موسوی مفهوم میشود و شخص شخص حق است و در عدا و او ایست و توجیه و توجیه
 این هم نظر را با نسبت است بی مناسبیت محض و هم متعلق است به هر که او روی به خود داشت
 و در آن روی سود داشت و دیگر توب شریف شما حسن نشان خدا طلبه سلطان عبدالرحیم یافته بود و در

از عدالت و انصاف حکام مشرفین و مصلحتان عدالت باو شاه وقت نور ساخته است شریعت و ملت محمدیه را نیز
سجده تمام ایشان نصرت و عزت بخشد محبت آنها را بحکم شریعت استیف و راجع شریعت غرام بود بحسن
اتمام سلاطین نظام است انبیا چنگاه است که ضعف پیدا کرده است ناجای سلام ضعیف گشته کفایت
بے تمناشی بهم صاحب دنیا اند و دنیا را نمی بیند ای خود می سازد و تا پیروزان عرض که کبکیت مسجدی
بود و مقبری غریزی که زاهد کرده بجای نبیره کلان گشته اند و نیز کفار بلا رسم کفر بجای آمد و مسلمانان
در اجرائی اکثر حکام اسلام عاجز اند روز یکاوسی بود که ترک اکل شرب دنیا تمام دارند که در آن روز
و بلا داد اسلام هیچ مسلمانان و بارانان نیز فرو فرود و راه مبارک و صفای سلطان طعام میبرد
میفرودند و یک کثیر نوعی سلام منده ان بنیت و اندوخته و منبر افشون و شاه وقت انرا است و ما
غیر ان باین رویه و خرابی با کرام و اغراض این صاحب انسان اسلام رونق و شرف و علما و فیه
معزز و محترم بود و مذوقیت آنها در رویه شریعت میگویند شدیم که روزی صاحب ان میفرمود
علیه السلام که بگویند چنانکه گشت اتفاقا در ایشان اتفاق افتاد شد که در آن چهره
کلیه های خانقاه خواجه رومی فشانده اند اگر پاک میگویند و امیر حسن نشانده اسلامی که در آن
کوچه توقف فرمود اگر دای خانقاه را بر و منصل خود ساخته بیکت فیوض و ایشان شرف گرد و دیگران
تواضع و رومی که باطل اند و در بوجر خیال نه شرف گشت منقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس
بعد از وفات میر سید محمد و در میان بر و میدان که در خطبه و جموع نام سلاطین که در رتبه پادشاهان فرود
میروند و جبر حیات این نوعی است که سلاطین تمام خدمت بان سرور بخلبار باشند این و مدعی علم و سلطه
و اطمینان نمود و اندوخته از نهشته اند که سامی ایشان با سامی کابردین و دیگر چه مذکور شود و دیگر
سعید تمیزیل پس برادر مسجد که عبارت از جبین بر زمین نهاده ان مستغنی از اعیان و تزلزل آن است
و شغل و کمال آن منزه و رومی است که انرا این قسم تو نه مخصوص سلطنت و جلال و جلال سلطان داشته اند
و غیر اینها است و نیز نموده متقوان است که حضرت حکایه علی الصلوه و السلام روزی از پی برقیقند علی
سجده طایفه را میان آردان سر فرمود و علیه علی الصلوه و السلام ان خست را بگویند میر سید رومی طایفه

[illegible]

از حصول است نه بخدا و گفته اند که قلب حقیقت امکان است بحقیقه و جوئیات و لغت است که محال علم است
و در ترتیب زندگی از دست و آن ظاهر صرف که باقی میان دست خنجر از عالم شهادت است که شهید و در دست است
منصعب رنگ باطن است اگر چه باطن را خط شهید و ادراک برآمد دست و ملحق انگشت و در انگشت است که او در ادراک
چون تا رنگ بچشم پیدا کند و از خط ادراک چون بیرون زود و دست از شهادت انگشت بخند از چون حقیقه نفسیه
نیاید و از غیب غیب ظاهر نگردد و بداند است که این ظاهر باقی مانده را تمام روح حق است و طاعت و عبادت
شرعی با هر موی است و معالده و عوت و تکمیل نیز با و منوط باطن این عارف صاحب تکمیل خواهد بود
بر مرتب مکمل و دارد و عاقل و مقامات و جوئی و نیز توجیه ظاهر است و بهر ظاهر زود و دارد و در دست
از غیر مانع است از محبت کمال و تربیت و تقسیم عبادت و این دارد و عمل است و این موی موی
و عوت است حقیقت شهید و شهادت و در دست است و معالده و پیش است عبادت معبود و جل سلطان دین
موی است از دست حراق و معبود است تعالی و انتظار مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استیلا که
مطلوب است از باب سحر این را با و در اندیشه و این توجیه ظاهر باطن که عارف صاحب تکمیل اینجا
حق پیدا شده است تا زمان موی جل است که منتهای مقام دعوت است و چون جل رسیده جزو است
بر آمد و قدم و موی حال مجموعی در نهاد و بدایت و جل و اتصال به فرمت غیاث شرف خواهد شد
میا را با بنویسم و اما شوق سکین و متعجب برینا اتم لنا و نا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير
و الصلوة والسلام و الحية و الالهة علی خیر خلق الله و علی الکریم و صلی علیک السلام و الله اعلم
و چنانچه مولا عبد القادر باطنی صد و یافته در بیان حقیقت حق و تقوا و بقا و باشد حق است حقیقه
و صورت عارف نسبت مجاورت بهر ساندان اسم الله الاعظم از اسم محمد و عبد رب العالمین و صلوة و سلام
سید المرسلین حقایق ممکنات بعلم این فقیر خانیچه و بعضی نکات است نوشته است عبارت از عبادات است
که در شمار برتر و رفیع است با عکس و در علمیه و در صفات آیه جل شانزه که در لغات ظهور یافته اند غایب
مانی ایجاب آن عبادات و رنگ پیوستی نزد آن عکس و رنگ صورت که در سبک حال گشته است تشخیص و تمیز
عبادات آن عکس ظاهر است و قیام نگه کردن آن عبادات تمیز و این قیام و رنگ قیام عرض جوئی است
و رنگ قیام صورت است که بهر گفته اند و تشخیص موی الصلوة داشته و چون توفیق الله سبحانه و تعالی

متوجه بنات سن او ندی جل شانه بزرگ در اقبه میگردد و ساحت فضا تا از اسکو اعراض نماید فلکوس معلوم
 وصفات و جویبل سلطان و هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عداوت است استیلا و تسلط و
 الا ان خرب لمدم الغالبون نماید تا بجای میرسد که عداوت که همچون اصل و بویلی بوده است و مکتور
 رو به پستی می آید بلکه تمام از نظر سالک مختفی میگردد و غیر از فلکوس اصل و بویلی وصول خود و نظر او
 نماید بلکه بگوید که مرا بای اصل خود اندیز از نظر مختفی میگردد و چه مرا یا از خفا چاره خود و تحقیق تمام
 قنایست و پس بلند است و اگر این مسالک فانی را بقا بالمد خند و بعالم بازگرداندند خود را در دست
 پوست تنگ که وقایع بدن است خواهد یافت و نزدیک است که از غایت بی مناسبتی که بعلم میدارند است
 مقبره از آن پیرین شعر نماید و از خود و سایرین باید امانی حقیقه درین وطن هم از کو مباین نشده است و خیر
 سخنان نامی است با بطلان عدم و تحقیق خود و معلوم است و از حالتی که در دست خود را در دست
 قنایع بلکه قایم بان فلکوس که با و قیام داشته اند گشته است و این فقیر سالها در تحقیق بوده است و عدم خود
 در رنگ پیر این شعر از خود جدا می یافته و لول و اللی و اللی چون غنایات بی غنایات اند و ندی جل سلطان
 شامل حال و گشت و دید که آن جز و معلوم بن ترکب لخلال یافته مغاقت گردید و تحقیق که محمول آن
 فلکوس پیدا کرده بود و حقوق و ساخت و بعد مطلق گویا ملحق گشت و در رنگ آنکه میخواست از بارگاه بلند است
 و قیام آن بان کالبد دهند و چون صورت درست شود ثبات و سوغ پیدا کند آن کالبد را شکند و قیام او را
 کالبد و ساخته بخود قایم دارند و در انحن نیز این فلکوس قیام با و دستند یافت که قیام خود بلکه اصل
 خود پیدا کردند و مطلق لفظا نا جز و فلکوس بر بوی آن فلکوس اند و جز و همی گویا با و ساس تمام
 و یافت که حقیقت فنا درین موطن صورت نسبت تمام سابق گویا صورت این فنا بوده است و
 ازین تمام چون بقاء آوردند و بعالم بازگردانیدند آن عدم را که نسبت جزویت داشت و کمات
 و غلبه او را بود و باز گردانیده مجاور و فرسین او ساختند و از حقیقت و صورت او مباین
 گردانیده از اخلاق لفظا نامیر و ن کردند و برای حکم و مصاحم از بار و در رنگ پیر این شعر نوشانی
 و درین حالت اگر چه عدم را باز آوردند اما قیام آن فلکوس طایف بان و به نسبت ساختند بلکه عدم را
 بان فلکوس قیام بخشیدند و ناچار در بقای سابق گذشت برگاه و در آن احوال این نسبت باشد ناچار

خود را با واده اندازد آنکه قبول این سخنان نشود و بشرط است که ارباب کبر موجود اند و درین
 معقود معظم این غیر ایشیان است و حق است سبحان که دلیران قبول است و صدق و اعتبار حق از
 مطلق استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت آنکه حق است با وجود دیگر و سبب تیرس
 سرکه ارباب خلاف شریعت نخواهد بود و منصرفا وجود قول ناحق در هر شب و در زمان بخیر گران
 باشد که کعبه نماز نافله و امیک و طحا میک و ست طلحه یا بن میر سیده اگر چه از وجه جلال بوده و غیره
 و آنکه مطلق است ایتان حکام شرعی بر وی چون کوه قاف گران است که کبر علی الشک که با وجود
 نشان حال شان برنا انتقام دهند و همه را منور سازند و السلام علی من اتبع الهدی
کتاب توفیق و ششم توبه ابرار حسن منشی گشته صد و یازده الحمد للہ سلام علی عبادہ الذین
 حضرت رسالت خاتمت علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام و تحمید در مرض موت قرطاس علی بنید و فرمودند
 ایتونی بقرطاس کتب لکم کتابا بالن لصلوٰۃ الجدی و حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ اجمو دیگر از اصحاب
 کرام رضی اللہ تعالی عنہم منع ایتان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ گفت حسب کتاب الہی
 و گفت آنچه مستفوه و حضرت رسالت علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام و تحمید هر چه میفرمودند از روی
 میفرمودند که قال اللہ تعالی و ما یطی عن لہوی الہ و لہ و فی من و در حق کتب اللہ تعالی و من لہ حکم جا
 انزل اللہ فاولئک هم الکفرون و ایضا توبه و غیر این بیجا تکریم رفع تمام است از حکام شرعی و او
 آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبهه توحیدیت بدان ارشد که لمتکا و بدان که سواد اعیان
 این شبهه و امثال بن شبیر که جمیع حضرات خلفا راشدہ رضی اللہ تعالی عنہم و بسیار ساجد کرام رضی اللہ
 عنہم ایراد نمایند این تشکیکات و ایشان نخواهند اگر بر این انصاف بیایند و شرف صحبت غیر بشر
 علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان و صحبت خیر البشر علیہ و علی الہ الصلوٰۃ
 و السلام از او و پیوس مکنی شده بودند و سببهای نشان اعداوت و کینه پال گشته و دانند که ایشانند
 اکابرین و کبرای اسلام که بکشد نموده اند طاعتهای خود را در اعلامی کلمه اسلام و در حضرت سید امام
 و اتفاق فرموده اند امثال خود را در اعلامی کلمه اسلام از سبب تائید وین متین ریل منہا و در پیوسته
 گذاشته اند شایسته و قبایل خود را و اولاد و ازار و ارج خود را و اوطان مساکن خود را و عیون خود و خود را

موافق رای فاروق آمد و بر آنند فیه و عید نازل گشت آن سر و فرمود علیه علی الصلوة والسلام
 نوزاد العذاب لما عجا غیر و سدر بن معاویه سندی از اشارت لقبی آن اساسی نموده بود و مقدس سیم آنکه
 سهولت آن بر بنیامین باریست بلکه واقع علیه علی الصلوة والسلام و حدیث ذی الیدین آمده که آن
علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام و اندوه الیدین عرض کرده تقصیر الصلوة
 اهل بیت یا رسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سر و علیه الصلوة والسلام بر خاست و رکعت
 دیگر بآن منضم ساختند و سجده سهو کردند هرگاه سهو و سنیان در حالت صحیح و فرغت بمقتضا شریعت
 جایز باشد صدر کلام فی قصد و بی اختیار در مرض موت در وقت استیلاهی وجه بمقتضا کثرت آن
 سر و علیه الصلوة والسلام جایز نباشد و اعتماد از احکام شرعی رباعی چه مترفع شود زیرا که حضرت
 حق سبحانه و تعالی بطریق السور و علیه علی الصلوة والسلام السلام علیه و سنیان و سنیان و صواب آن
 خطا تمیز ساخته چه تقریری بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد است از حکام شرعی و این است که
 موجب فم عتدا و نفس سهو و سنیان نیست بلکه تقریر بر سهو و سنیان موجب فم عتدا است از حکام شرعی و آن
 تقریر معتبر است که مجوز نیست مقدم را بعد آنکه حضرت فاروق بلکه خلفا را نشاء رضی الله عنهم نیز بشارت
 بجناب داشت مخصوص با بشارت حبت ایشان از کثرت رواه اثبات توان گفت که بعد شهادت بلکه
 بعد تواتر سنی رسید باشند انکار آن از جمله است یا غنا و رواه احادیث صحاح و مسان اهل سنت اند
 که از اسانده خود صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواه جمیع فرق مخالف را اگر جمع کنند معلوم نیست که بیشتر
 عشر اهل سنت برسند که لا یخفی علی القیمة المظهر المفسف و کتب احادیث اهل سنت شحوق بشارت از کتب
 بهشت و اگر در کتب احادیث بعضی نفع مخالف این بشارت دارد و آنکه رواه باشند غم نیست که در روایت
 بعد بشارت و لا رت ندارد و اما ثبوت بشارت این کار بهر بهشت و قرآن مجید دلیل است آیات متکثره
 قال یسألونک عن الذین آمنوا و الذین اتبعوهم بالحق ان الله عندهم
 و رضوا عنه و عادلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدا فیها ابدا ذلک الفوز العظیم و قال
 تبارک و تعالی لا یتوفی منکم من الحق قبل الحق و قال اول ذلک اعظم درجة من الذین اتبعوا الحق
 و کلان عبد الحسنی هرگاه همه سحایه که پیش از فتح و بعد از فتح اتفاق معاً کرده اند بیشتر بهشت باشند از انکار

صحا بركه و رتقا كرمه و مهاجرت حق اندك بود و چه تو ندگفت اعظميت و حجاب الی شان را چگونه در كنار كرمه است
 اهل نفس كفته اند كه كرمه لا يستوی و رشان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته است كه استحقاق
 است و اتفاق رتقا و قال سبحانه و تعالی لقد مضى الله عن المؤمنين اذ یبايعونك تحت الشجره

مجلسی علیه السلام از بار فضل کرده رضی الله عنه كه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود كه بدو نفر زد و يكس از آنها
 كه در تحت شجره حیت کرده اند و این را بعیت الرضوان گویند حضرت حق سبحانه و تعالی ازین تو خشنود
 و شك نیست كه كخمیر خضه كه مشرب بهشت باشد بجای سنت ++ كفر است و از اقبیه و باجه مقصد است

انكه تو گفت حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه و انبیا و طاس از روی و دانا بود عیاد امانه
 سبحان من كل یك سوادین و زرای و دمای غیره كه خلق عظیم تصف است چگونگی باشد بكار اذنا
 صحابی كه كیبا یاد و بارش بر صحبت خیر البشر شرف گشته است انمینی متوقیمیت بلكه از عوام است
 كه بدولت اسلام مستعد گشته اند این قسم رود و دانا تو هم نیست فكلیك سیکارا كبر و زاندا باشد و ان

اعظم مهاجرت و انصار بود این منی تحیل نموده آید حضرت حق سبحانه و تعالی و اقدس انصاف نازك با كبریز
 این قسم سوظن پیدا كنند و ناهمید بهر كلمه و كلام موافقه نمایند بلكه مقصود حضرت فاروق متفهام و متفهما
 بوده چنانچه گفته است متفهم یعنی اگر کسی و اتمام طلبه طاس بر آید آورده شود و اگر درین باب نیست
 باشد و ریخت تا زك الله تعالی ان بناید و ادب اگر بوجی امر طاس بر طاس نموده اند بكید و بالاند
 طلبه طاس بر سر آمدند كرد و آنچه ناموران خوانند نوشت كه تبلیغ وی بمنی واجب است و اگر طلب بامرد

نیست بلكه میخواهند كه از روی جهاد فكر چیری نویسند وقت مساعدت آن نمیکند یا به اجتهاد و بعد از احوال
 ایشان باقی است مستبطلان امت ایشان از كمال احوال اصولین است حکام اجتهادیه و متباط خوانند

نمودم گاه در حضور ایشان كه اوان نزول می بوده مستبطلان طار و انجانش بود و بعد از احوال ایشان كه زان
 انقطاع و حی است بطریق اولی مستبطلان و اولی العلم قبول خواهد بود چون الشرف علیه علی الصلوه و السلام
 با جبه و اتمام نفر نمود بلكه ازین امر اراض نمودند معلوم شد كه از روی وحی نبوده است و توقیف كبرای مجرب
 ستفهام بود هیچ نموم نیست ملاك كرام از جهه ستفهام و ستفهام و جبه خلافت آدم علی بنار علیه الصلوه
 و السلام عرض كرد و ان تجعل فیها امن یفسد فیها و یفسدك الدماء و یخن السیخ و انك و حضرت زكرا

علی القدر الحنفی حفظه سرسرفه بر زبان می آید و الا نشان این تشکیکات بدیهی بطلان فیه و قد
 که در بیان بطلان آن شبهات آورده شود از قبیل قیاسات است بر آن بدیهت بلکه این قسم شبهات
 و تشکیکات نزد این فقیر در رنگ است که شخصی نمی خواند و جماعه اهل بیان می باید و سنگی را که در کمر
 ایشان است بدلائل و مقدمات را رانده و بر ایشان اثبات نماید که آن صیقل است و این صیقل گران
 چون در دفع آن مقدمات همه عیاج را ندود و یقین بر او غلط آن و لا اقل قاضی را چهار در شبهات می دهد
 بلکه یقین بر نیست این سنگ است نماید و حسن خود را فراموش می سازند بلکه می بینند که هرگز یکی بدیهه تمام
 بر ضرورت حسن باید و مقدمات محرمه اتمم سازد و در این فیه نیز بزرگی و علو درجات خلفا نشانه
 بزرگی جمیع صحاب اکرام حضرت خیمه البرکات علیه السلام و اهل بیت است و تقاضای کتابت سنت محسوس
 و شهادت تا و در ظاهر این بزرگواران که بدلائل را رانده و قدم و طعن بر ایشان نماید آن طعن است
 در رنگ حر آن سنگ است که در وجود آن نمایند و از بر ندرت آن که در حق فلو بنا بعد از هدایت او
 من لدنک وجه الیک الیه و ما لیت شعری ما علم علی سب کابر الدین و طعن کابر الاسلام و طعن علی
 و سب شخصی من الغشقة الکفرة مما لیت فی الشرع عبادة و الا لله و فضیله بر سبیله الی الخیات کتب سب
 ابراهه الدین و طعن جماعه الاسلام و ما ورد فی شرح الاستبصار اعدا الرسول علیه السلام و طعن علی علیه السلام و طعن علی علیه السلام
 و ابی الدین و طعن جماعه طائفه عباده و کرامه علی الاموال و طعن علی علیه السلام و طعن علی علیه السلام و طعن علی علیه السلام
 و الا شغال علی العیبه و کلامه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسألون عما کانوا یعملون و فی شرح
 و قال و فی آن جمیع و صفت صحاب علیه السلام و طعن علی علیه السلام و طعن علی علیه السلام و طعن علی علیه السلام
 گمان عداوت و کینه با یکدیگر بدون منافی اخراجی است و نیز ثبات عداوت و کینه دین بزرگواران طعن
 در یقین پیدا میکنند و اما این طایفه یقین می نمایند بر هر دو طریق از صحاب از می باید که طعن بر ایشان عداوت
 مستحجاب من کلام بهترین بخود و مبدان انبیا علیه السلام و استیلا بر بدترین مردم باشد و بدترین قری
 بدترین قری باشد چه اهل آن قرن علیه السلام و استیلا بر بدترین مردم باشد و بدترین قری
 نماید و بدترین قری بدترین قری بدترین قری بدترین قری بدترین قری بدترین قری بدترین قری بدترین قری
 و حضرت امیر با حق حضرت عداوت مبدل بود این خود قد طعن بر آن جریا که چون شیره و شکر نباشد و شکر

بنده چشم عجب دگر کمالات خود را ملاحظه بایشان میدانم و از اینجی سبب نقصان و قصور در مراتب ایشان
 چنانچه معلوم و ضمیمه و شریف است فشار این شاهانه هم فرقی است در میان تفرقه و اتقان که از جانب اصناف
 محسوسه و متفاهمی که از جانب عالی حاصل میگردد و معین است که اول کمال بخش است ثانی نقصان از نظر
 اول محسوسه و ثانی مستند و کماله سبحانه اللهم بصیرا و یا من لدنک رحمة و هیی لنا من امرنا و شد الله
 علی من اتبع الهدی و کتبونی و هو ششم بجهت خدمت زاده ای بامع الاسرار و العلوم مزاج محمد صید واجب
 محسوسه و دریافت نه بعد و سلام علیک عباده الذین هم طیفی سوال کرده بودند که عالم گفته اند که حضرت حق سبحا
 و تعالی نه دخل عالم است و نه خارج عالم نه متصل است به عالم و نه منفصل از عالم تحقیق این بحث حدیث است
 حصول این با نسبت دخول خروج و اتصال انفصال نظریه دو وجه و تصور است که موجودی نظریه دوی
 دیگر از این نسبت خالی نیست و در این فیه وجود و کاین نیست تا حصول این نسبت تصور شود و به
 اولیا موجود است و عالم با سویی است سبحانه موجود و تحلیل هر چند عالم بعینه حضرت حق سبحانه و تعالی
 اتقان و حکام بر پنج پیکارده است که بار تقاضا و هم در خیال و تقاضا نیست و حاصله شمع و تقرب بدلی و
 است آقا نبوت و بر مرتبه حسن هم است و برین حسن و هم او را قدس کاهی نیست کمال قدرت است سبحا
 که موجود تحلیل ادر حق ثبات و استقرار حکم موجود عطا فرموده است و حکام موجود و بر کجای ساخته اند
 موجود است و موجود موجود هر چند نظام بر بنیان موجود را نظریه ثبات و استقرار و نیز موجود تصور نمایند و موجود
 دانند تحقیق اینجی در کتب رسائل تفصیل فرشته است اگر احتیاج افتد اینجا رجوع نمایند پس جوهر نسبت
 موجود از این نسبت پنج باشد و آن گفت که موجود و دخل موجود است و نه خارج موجود و نه اتصال موجود
 دارد و نه انفصال از موجود زیرا که اینجا موجود است از موجود نام و نشانی نیست تا تصور نسبت با وجود و یا
 را به مثال نه که اگر دایم نقطه بود اگر از سر سر سیر صورت دایره شود و موجود اینجا همان نقطه است و صورت دایره
 جزو و در شوبه نیست جایی که نقطه موجود است از دایره موجود اینجا نام و نشانی نیست و نسبت نمیتوان
 که نقطه دخل و دایره است و نیز نمیتوان گفت که خارج دایره است و همچنین اتصال و انفصال نیز در میان اینها
 نیست چه از نظر دایره نسبت تا نسبت تصور گردد مثبت بعد از اولایم همش حال حضرت حق سبحا نسبت است
 و اما خود و عالم را نسبت سروده است و حال آنکه موجود را موجود چه نسبت قریب که با نام است نه آنکه

باجماع حصول نقص است و وصول کمال این سخن فراخ فهم سر بر سر انجامی نیست بلکه نزدیک است که صاحب
 را بهتر از وصول اندر سوسه ای از یزدی عالم الموموم و تخمین آن حتی گوید که از انبوت و تحقق نیست
 باضلاع دهم و دوازدهم خیال که اگر دهم و خیال منبذل گردان نبوت و محقق نیز تشعیر شود مثلاً اگر چه
 دهم نیز شیخی تصور که دهم نیز نیست اگر همان شی را وقت دیگر دهم تلخیص حکم گردان شی ثلوث است این دهم
 از خلق و صنعت خداوندی جل سلطانة غافلند بلکه نگردد از انباشت استناد که موجود موجود در خارج و در داخل
 میخواهند که مابین علم و حکام فاریه که عالم مربوط است نمایند و دفع عذاب ثواب خردی را میکنند که در خارج
 علیه علم از سلوة و مقام آن خلل ضرر و دهم است و انشال خلف ندارد و انک حزب الشیطان الا ان حزب
 الشیطان هم علیه علم از سوال عالم را چون نبات و متحرک نبات گردید اگر در مرتبه دهم و خیال بود و ساطع نیز تقسیم
 ابدی نیز در حق آن انبات نمودید و اطلاق وجود و تجزیه نماید و در امور و دنیا اند و حال آنکه ثبوت
 وجود و یکدیگر تر و فاعلند و خواجه نیز شکلین است جواب خود نیز و این طائفه ای شرف و اگر مدافع نبات
 و از امید و بر چیز و دنیا هم کمال میداند همچنین جوهر نفس را با سواد حق صلح عکاس سر اسر نفس شرف
 است تجویز نموده اند و شرف را با حسن شی توانند و مقتضای درین مرآت و فرست است کثرت
 و محمول ایشان است که وجود مخصوص محض حق است سبحانه و تعالی و اگر موجود گردید باعتبار انش
 آن غیر انسانی و ارتباط هر چند محمول الکلیفه بوده بآن وجود ثابت است و در رنگ که باصل خود قیام دارد
 آن ان غیر نیز قیام بآن وجود است و نیز شوقی که در مرتبه دهم و خیال پیدا کرده است ظلم از انزال و جمع و است
 و چون آن وجود خارج است و حضرت حق سبحانه و تعالی و خارج موجود است اگر مرتبه دهم و الی باز ضم و انفا
 خداوندی جلش از انزال آن خارج و تمایز و در و ان ثبوت همی را باعتبار این و ظلمت اگر در
 خارج گردانند خارج باشد بلکه عالم را نیز اگر مابین اعتبار ظلمت موجود خارج تصور کنند هم جائز بود و ممکن است
 دارد متفاد از مرتبه حضرت وجود است و تقدیر از فاعل پذیرد و پذیرنی نیارده است و در این خط
 ظلمت موجود خارجی گفتن امر و شرف است و شرف یکساختن است با و تعالی و اخص صاف و تمام
 تعالی الله عن ملک علم اکبر و این فقیه و بعضی مکتاتب رسائل خود که عالم موجود خارجی
 گفته است از نیز این جهان را چه باید و نیست و بر اعتبار ظلمت ملایم و در وجود و در حکم نیز است

عدم وجود است که شرارت باور هائیه است جواب عدم نیاجی مرات و بدو است و نظیر خیر و کمال است
 وجود و نیز شرارت عدم است و نظیر شر و نقص الیس علی الغنّه و بجانب عدم شرارت را از دیگر گرفته است که از
 عدم مومطن شر است و در جانب وجود نیز شرارت متوهم یا اخذ نموده است که از راه مراتب و نظیر است عدم
 و مرآت وجود ظاهر شده بود پس عامل شرارت طریقی شد ذاتی و عرضی پس و طلی پس ناچاراً غولیا در
 شرارت نماور از نیستی و لاشعیت که از صفات عدم بوده محروم ساخته موفک که جانب وجود
 شرارت که از مراتب عدم متوهم شده بود نیز تفصیل و امانت محسوسات ادبی ساندید بلا تخریق و تلویحاً
 بعد از هدایت و هب لنا من الذلک رحمه الله انک الوهاب و السلام علی من اتبع الهدی علی من الذلک
 علیه السلام الصلوة والسلام علیهم و علی آله و سلم علی من اتبع الهدی و در جواب ابهامی که کرده بود
 بسبب عدم الزعم فی جمیع الامور و سلام علی عباده الذین یطیعون سیده بود مذک که گاه است که سالک وقت عروج
 خود را و مقامات حساب فیما علیهم بصلوات و تمجیات می یا بدقت این سالک معیت بعضی مردم از نیجاسات
 ان مالک ارباب این مقامات توهم میکند و شرکتی او را درین مقامات ایضا و تمجیل می رود و باز
 توهم و تمجیل و در طریقی نماید و زبان ملاست و شکایت و حق او را میگذشت خطا از روی این ممانعت
 جوابش آنست که وصول سافل مقامات اعالی گاه است که از وصول فقر و محتاجان بود که با بواب صحابه
 دل و با کینه خاصه را باب نفی میگردد و از نیجاسات توهم اندازد و درین مقامات در ویزه نماید و دراز
 کاری بود که این وصول مساوات و شرکت فهمد و با است که این وصول از قبیل تماشای بود که بر ساط
 و وسائل سیراکن حاصله از سلاطین تا بنظر اعتبار تماشا کند و شبی بعبود آورد توهم مساوات ازین
 وصول چنانچالش دارد و تمجیل شرکت ازین سیر و تماشا چه تصور بود و وصول غاوان با کینه خاصه خود
 تا حقوق خدمتگاری بجا آید محسوس شیع و شرافت است الی بود که ازین وصول توهم مساوات
 نماید هر نوی و مکرانی و تمجیه بر روی توین سلاطین عظام است و در بعضی که ایشان حاضر نیامده
 سطلبد که از نیجاسات توهم شرکت مساوات نماید لای و در دندان از در دیواری آید توهم از بهر ملاست
 غریب بهانه سطلبد بر برای طریقی که از محملی خواند حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف شان بهر است
 و حق ضعیف محمل از برای رفوشر و در غم ملاست سطلبدند و حفظ عرض مسلمانان بیکوشیدند و ایشان

علاجه اینها را از داخل از بی با یکبار است و در کار مقامات از بی عدم الصلوات و التماس

از تالم و تفت ایشان تحصیل کمال مذهب و پیرشان است که برای تلبای عوام بصیرت جلال حق این
 بزرگواران ظاهر گشته است فیصله کنیدی و بکلیه کنیدی جوان و دم نکند بلیان محسن هر چند از عوام است
 تالم است اما ترو این بزرگواران هر چه از جمیل مطلق طلبشان برسد از اسباب آفتاب و شمس از بلیا جان
 لذت بگیرند که از نعمای بلیا بیشتر محفوظ اند که فالصوم و محبوب است و در طاعت این خلوص است که نفس خفوا
 نماست و اگر زیان از بلیا پس بلیا از این اکابر بهتر لغت بود و التذات ایشان از بلیا پیش از لغت باشد
 حفظ که ایشان را و دنیا است از بلیات و معانی است اگر دنیا این نگذیرد است نزد ایشان چیزی نبرد
 از زمین اگر این عبادت در کعبه بود و در نظرشان عبثی می نمود و غرض از عشق توام با عشق و دوست
 و در زیر ملک سبب تمام چه کم است و این و ستان و قالی هم و دنیا متذات و هم و آخرت محفوظ و سرور
 و این لذت دنیا ایشان بلیا آخرت نشان جنگ ندارد و لذت و دیگر است که بلیا آخرت جنگ است که
 که عوام را حاصل است الهی صیبت اگر این و ستان خود را کردی چه بلیا بکری است افتخار ایشان است که بکری را
 رحمت این بزرگواران با رحمت است و لغت و دیگران لغت نشان است مردم در شادی شاد و در غم
 غمناک و این بزرگواران هم در شادی شاد و در غم غمناک چه بلیا نشان از خصوصیات جمال جمیل
 و در بلیا خسته بر جمال فاعل الی فاعل که جمیل مطلق است متصور گشته است و بلیا فاعل افعال نیز محبوب
 و التذات و بلیا هر چه در عالم بود فاعل جمیل حل سلطان و صا و رتبه و اگر چه از قسم ایلام و اخبار نشان ایشان بیشتر
 عین مراد محبوبان است و سبب التذات ایشان خداوند این چه فضل و کرم است که بلیا در دست خدای
 و لغت هنیه از چشم زخم اغیار پوشیده بدوستان خود و عطا فرموده و همواره ایشان را بر او و تمام ساخته
 محفوظ و متذات داشته و کرامت است و تالم که نصیب یکران است از این بزرگواران که گرانیده و نکند
 که عین یکران است جمال کمال بن طاقه علیه ساخته و در عین مرادی مراد نشان و لغت نهاده و این
 و سرور و باطل نشان را بر عکس یکران سبب قیات محفوظ آخرت گرانیده و ذلک فضل الله و توفیق
 و الله ذوالفضل العظیم جواب یکرم انکار این دارد و التذات است که حق با باطل مترجم است و محقر
 با سطر مخطوط که در دستان محققان بماند و پنهان می بندد و دست از شمع تیرگی و محکمیت اعتبار از ایشان
 باطل شود و آن منافی ایمان بلیا است که سعادت و نیویب اخروی پیشان مراد است که بلیا الدین

حضرت زهرا فرمودند پدر ترا همین محبت است و این پیشه پیچ مکرری و تنه نیست چو دولت است که خدا را بشود
 البته محبت چند روز به فرغ شود با دوستان این سال که کند و با دیگران این سال که کند و کفارت و نوب
 ایشان انجا که این غیر نماید بلکه کجایات ایشان را با حضرت اندازند پس چار و دوستان که بکثرت در دوستان
 و دوی احق باشند و دیگران لایق این دولت نبوند که گمانان شان که انداز از اتجا و متضرع و متفقا و انکس
 که تهر و دارند و در کسب معاصی و نیزند و بوزن و بد تحصیل نوبت نمایند و از تر و نیز خالی نمید و در سبب که بایا
 خداوندی جل شانه ستم و اشتکاز نمایند و بجا با ناز و جبرید است اگر چه بد خفت دارد و صاحب همه نتیجه
 و متضرع است ان جبرید قابل کفارت باشد بای دوی و اگر چه بد خفت و شدت و نقل دارد و صاحب
 متضرع و شکست است ان جبرید شایان جرای افروزی است که باشد و او هم است و ما خاتم و دکنه کافو انصاف
 نوشته بود که مردم تهر و سخره بینانید و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی را با دوستان خود چه محبت است
 بد و چه احسان است بنا بر تو شوم دارد و باین گفت و گوی نفسی اینجا عده خواست که کفارت نیز حق ان سر و ندید و در
 و اسلام مثل این سخنان میگفتند و قالوا لهذا الرسول باکل الطعام و عیشتی فی الاسواق و لا ازل علیه کلک
 معه نذیر ان یلیق الیک و ان یکن الله یاکل منها عار شال این سخنان برانکار حضرت است و انجا عذاب نوب
 و انجا محبت و نیزند و با اعتقاد و اعتسای نملذات فانی عا حیا است که یکایمان با حضرت دار و غذا و شایان
 آخرت را در می میدانند با محبت صاحب چه روزه و نظر او چه بنظر آید بلکه این محبت و قد که سبب است که
 همین است تقو میکنند گفت و گوی مردم نروند و در دلا محبت گواه عدل محبت است که با طایفه ایشان
 محبت تقو کنند چه ان که غیر از اعراس انزل را با طایفه ان و انفقوا ایشان علامه نیست فانه سیر بر اعیان و حوا
 و دیگران اصل سوال آنکه با ما را به محبت اگر محبت از انکافات با ما محبت مغفون و حکایت متوجه با قدا
 محبوبانند پس باین در دو با دوستان باشند و این ملاک محبت سبب است انکافات با موسمی ایشان باشند
 و دیگران لایق این دولت نباشند و چه ایشان را بر نور بجانب محبت نیند هر که اینخواهند بر نور بجانب
 محبت آند و او را به محبت بر میداند و هر که اینخواهند او را با یکدیگر اندازد اگر سادات ابدی دارد و راه است
 دست باز و با فضل معنایت بجهت خود باید رسید و الا او اند و کار او اللهم لا تمکنی الی نفسی لم یکنه
 پس معلوم شد که او را از پیشه ملازم و مشو و از مردان لهذا الله و علیه علم الصلوة و السلام که در پیش و ان

و محبوبان است فرموده هست تا فرمودی بجز مثل ما و ذریعت کبریا می شنود و ملائکه بر پا کرد که محسن حالت خود دوست
بدوست برساند از انکافات غیر و دیکت پاک گرداند محجب ساحله است و دوستان اگر گردانند به بند و ملائکه
بخزند و دیگران اگر گردانند و فرمایا خواهند سوگند است که در وقت حرو و ملا از دوستان بیخبر است و بگو
منموم میگردد و وجهش حدیث است آن که در وصف طرب صورت و بیست و شش طیف است بشری است که در ایام
آن حکم و مصالح است چه چاره و سادات انبیا علیه السلام آن تصور نیست شنیده باشند بقیه که در ایامی که
از آن سرورین و دنیا که در وقت سکرات مرتطاب بر شایسته و ملائکه صلوة و سلام و آن هدیه چاه و بار
بوده است تا خانه خاتم الرسل علیه السلام طهات بر جواد با دشمنان نهد آتقی که در وقت مجاهدت و ملائکه
دارد و آنچه مواد صفات بشریت نماید نفس را در کمال انقیاد آورده بحقیقت پلیمان رساند پاک و پاکیزه
دارد پس ملائکه با نجاست گشت و میر گذارد بدلائل چکار دارد و ملائکه چه کارا و می بدو نزد او چه قدرت
و محبت داشته باشد و چه دیگر از برای ورود ملائکه است که محاسبان از محو کاذب تمیز گردانند صادق است
بود و ملائکه و مخلوق ظاهر شده اگر محو است بخیبش از ملائکه و عالم است و باین ترنمیت نشود و اگر کسی آینه
از صدق آینه باشد تا حقیقت کرد و عالم از از صورت کرد و عالم جدا سازد و حقیقت صفات بشریت را از صورت
صفات بشریت علی حده نماید الی الی یوفی الوالی جز نیست ازین بیان و الله سبحانه و العالی سبیل ارشاد
و العیاض بر شوی بود و ندکدام را لاشی محض گفته اند پس در او وجود ملائکه وجود داشته باشد یا وجود که در جن
سید کرده باشد و آثار و ترقیات چون بود و اگر بود و نمی بود و از دایره خیالی چون برآید و مانند کدام حسی
لاشی است اما اینج کارخانه انشیا با و بر پاست و مشا و تفصیل که کثرت اشیا و ارات اوست و تصویر و ایام
جل ملکان که در مراتب عدم حکم گشته و در اتمیه ساخته است و ثبوت علم بخنده و اما از لاشی محض نیز او را
بآورد و هست و مشا آثار و حکام گردانیده و این آثار و حکام و سیر و عالم علم نیز کاین نمود و در تبصره و محض
ثابت و چون با حکم صغر خدا و می جل نماید و این تبه ثبات و تها و پدید کرده اند و در این صحن و در نیز
مرغ نمید توان گفت که این آثار و حکام خارج از دنیا است و این آثار و حکام در این عالم کائنات نمی بود
است کمال قدرت خدا و در اصل بنای شده و مانند اندام این عالم کائنات در این ساخته است و کلمات
وجود را بقا افضل و ظاهر فرموده راه ترقی او و کمال منموم است که صو علمای و صو جل ملکان و صو و دیگران

و بهم بر سر اند و گنار و نیند و از صور حقیقت از لعل لعل وصل شاه راه افتاده است که در این بود که حاصل آن
 نمایان اند که در فناء انچه از لعل لعل سیلاب فناء در خیال شما و شتابان و نیند و از آثار ترقیات راه نظر شما
 و شتابان و نیند و از آثار ترقیات راه نظر شما و شتابان و نیند و از آثار ترقیات راه نظر شما
 دیگر است و اختراع و هم خیال بیکر اول نفس در سست و توان گفت که موجود حاجی است نیز و ثانی از نفس
 قلیل انصبیب است و ازین ثبات و هتکار قلیل اجدوی بعضی از نه برای عدم را که در معرفت علیین نوشته است
 و لعل آن را میزجیب اجدوی که در ذوق داشته باشند از امل امل نماید و انضا از فنا و بقا پرشید و نیند و از آثار ترقیات
 در کتب رسائل خود این غیر بسیار نوشته است هم با اگر کفای در و نیند و از آثار ترقیات راه نظر شما
 حقیقت در روشن نمودن آن را که می یابد از صلح و در سست و نیند و از آثار ترقیات راه نظر شما
 وجودی نیست که بنده ناچیز نشود و چون تعالی می بخرد و در العبد عبد فاما و الرب بک سید و نیند و از آثار ترقیات
 و بقا را در وجودی تصور نمایند و می نگارند که نفع ثبات و وجودی خود نموده باصل خود که نفع از اقلینات و وجودی
 متحد میگردد و از خود ناچیز گشته بر خیزد و بقا پیدا کند و در رنگ خطره که از خود فانی گشته بدین اخلق شود و نفع
 خود نموده و بخلق متحد گردد و اما ذات الله سبحانه عن عقده هم که حقیقت ذناب عباد از انسان با سبکی در
 سبحانه و عدم گرفتاری است نیز و تعالی و پاک ساحل عجب عینه است از جمیع مرادات و نفعهای خود که سبحان
 مقام بندگی است و نیند و از آثار ترقیات راه نظر شما و نیند و از آثار ترقیات راه نظر شما
 یا نفع است بعد از شهنو آیات انفسی و انضایا پر سیده بودند که سیر که در سیر در انفس نرسیده اند ان که نام است
 سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم و سیر سیر و صفاتی و نفع انفس بنیاد پس سیر و درای انفس که امل باشد
 که انفس در رنگ فاق لعل لعل سار لعل است جل سلطان و چون نفع انفس ضامن می جل شاه خود را در سست
 ساخته ستود جل خود گرد و در محبت به اصل خود پیدا کند اچار بکار مراد من عجب از امان مهر خود خواهد یافت
 و از آن خود را بر جهان اصل خود را بدست و همچنین چون ان اصل اصل دیگر است از اصل آن جل خواهد یافت
 بلکه خود را این آن اصل خواهد یافت و علم لعل ان بیلع الکتاب اجله ابن سیر سیر اولی فافر
 و انفس است اما بنده که می سیر انفس را سیر انفس گفته اند ان سیر گفته شد و درای بن سیر است گفته اند
 سیر سیر است و ان سیر صولی فرق در میان حصول و صول و کاتب متحد و تفصیل نوشته است از انجا

معلوم که گفته شد دیگر از قربت ذات و صفات و فعال احوال سلطانه برشید بودند بیان آن نیز مختصراً
دارد و معلوم نیست که نویسنده که نویسنده خلق است معلوم نیست که بفهمد و آید اگر تفریح حضورم مفهوم گردد و متعین
است و دیگر کمالات مرتبه نبوت برشید بودند که فنا و بقا و تکیه و صبر است تعین جمع و در مراتب کمالات دلایا
نماشته است و سایر در مراتب کمالات نبوت بجز روش است بدانند که در مراتب خروج نماز با نیکه با نیکه بگشاید
اند و از معلوم با مسئله و دیگر گفته میشود آن هم کمالات و غفلت از دلایا است و چون بطرف مشیت و تقصیر
کم گردد و معلوم با جهل و بساطت صرف اندیش و در کمالات مرتبه نبوت بود و در آن مرتبه نیز سرچند و حست
است ان الله واسع عليم اما ان وسعت و کبر است و اگر تفریح است هم تفریح و کبر زیاد و ازین
چیز نویسنده مفهوم شود ربنا اتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشداً
بعضی اسرار نماز را که پرسیده بودند جواباً از ابوقت و دیگر انداخته شده که الحاح وقت بسیار تنگ است
درست زمانه و اصل زمانه سر قمر که ده چیز می نوشته می شود بر بفرم بکنید و با ستفسار و لیر نباشید
ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرن الحمد لله
رب العالمین و المنة اولاً و آخرها و الصلوة و التحية علی رسولہ دائماً و سہداً علی الاله اکبر

و صحبه العظام الی یوم القیام

قد استتب بحمد الله المجلد الثاني من مکتوبات

زبدة الاولیاء اسوة الاصفیاء قطب المکارم

الشیخ الكامل محمد دالال الثاني

سمی رسول الله بالاسم الذی لبشر

به المسیح روح الله علی نبینا و

وعلیه من الصلوات کما لها

افاض الله علی رسولنا

من الوارثین فی

تاریخ سیاه و عشرين من شهر رجب الحجة سنة الف و مائین و ستم و ثمانین من الهجرة النبویة بحمد الله علی صاحب

